دزموند موریس

میمون برهنه

ترجمهٔ دکتر مهدی تجلی‌پور

میمون برهنه
دزموند موریس
ترجمهٔ دکتر مهدی تجلی‌پور
انتشارات توکا
چاپ دوم ۳۳۰۰ نسخه آذرماه ۲۵۳۶
چاپ نقش‌جهان
حق چاپ محفوظ
شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۸۴۳
۳۶/۱۱/۴

در این کتاب

دیباچه	۵
فصل اول	
پیدایش میمون برهنه	۸
فصل دوم	
جنسیت	۲۸
فصل سوم	
تربیت	۶۵
فصل چهارم	
کاوش	۸۲
فصل پنجم	
پیکار	۹۴
فصل ششم	
تهیهٔ توشه	۱۲۰
فصل هفتم	
یاری	۱۲۹
فصل هشتم	
حیوانات	۱۴۱
سپاسگزاری	۱۶۱
منابع	۱۶۳
کتابنامه	۱۶۶

متن اصلی این کتاب برای اولین‌بار در اکتبر ۱۹۶۷ در لندن منتشر شده است.
کتاب حاضر از روی متن فرانسوی آن (J. Rosenthal) ترجمه شده است.

دیباچه

میمون‌ها و گوریل‌های کنونی ۱۹۳ گونه هستند، که بدن ۱۹۲ گونه آنها از مو پوشیده شده است.

انسان فرزانه Homo sapiens تنها میمون استثنایی برهنه است. این‌گونه‌که به‌نوبهٔ خود موفقیت‌های درخشانی کسب کرده. بیشتر وقتش را صرف تحقیق دربارهٔ اعمال شایسته وانسانی خویش کرده و از توجه به‌عوامل اساسی‌که باطناً شیفتهٔ آنهاست، غفلت ورزیده است. میمون برهنه از طرفی بداشتن بزرگترین مغز ماهی است وازطرف دیگر همواره تلاش می‌کند تا امتیاز دیگر خود یعنی داشتن بزرگترین اندام رجولیت نسبت به‌پستانداران عالی Primates را مخفی نگهدارد، وبیشتر می‌خواهد آن‌را به‌گوریل نسبت دهد. باید دانست که این دروغ محض است. این میمون به‌دشواری از تمام توانایی‌های صوتی خود استفاده کرده وبه‌کمك این حس به‌بلندترین نقطه پیشرفت رسیده و در جامعه‌ای برتر جای گرفته است.

انسان از دیر باز به‌تجزیه وتحلیل پایه وبنیاد رفتارش پرداخته است.

من جانورشناس هستم و میمون برهنه یك جانور است، بنابراین بخود حق می‌دهم که دربارهٔ این حیوان چیزی بنویسم و مهرسکوتی راکه سالها به‌علت پیچیدگی رفتار و تأثرات او زده شده است، بشکنم. انسان فرزانه، تجربه اندوخته، و به‌صورت میمون برهنه باقی نمانده، وی به‌تربیت تازه تن داده، و درحالی‌که هیچ‌یك از سرشت‌های خود را از دست نداده به‌انتخاب بهترین آنها مبادرت ورزیده است این حیوان ملیونها سال است به‌کمك همان شعور اولیه که ارثی او است هدایت شده و به‌زندگی ثابت خود ادامه می‌دهد درحالی که از عمر طبیعت‌های جدید او بیش از چند هزار سال نمی‌گذرد و بهمین جهت نمی‌تواند از زیربار تحمیلات ارثی که در طی مراحل تکامل، باوحودش عجین شده شانه خالی کند. اگر این حیوان تردید را کنار گذاشته و قبول کند که از دنیای حیوانی جدا شده و به‌سوی کمال رفته است یك جانورشناس می‌تواند به‌او کمك

فراوان کند.

مهمترین واساسی‌ترین تحقیقات انتخاب شده در موضوع رفتار واخلاق میمون برهنه این است که او از سلسلةالنسب معینی گذشته است. علمای اولیهٔ تاریخ طبیعی انسان، در شناخت واقعیت‌های اخلاقی بشر، مطالب ضد ونقیض بسیار گفته‌اند، بنابراین فرهنگ کهن بشریت درپردهٔ ابهام است. آداب ورسوم متلون عشقی، سلوك‌های عجیب‌خانواده‌ها، وسنن حیرت‌انگیز مذهبی قبایل، مواردی هستند که در شناخت رفتار کامل آدمی (میمون برهنه) اهمیت حیاتی دارند.

بی‌تردید، تحقیق دربارهٔ این آداب فوق‌العاده جالب است، اما نمی‌تواند رفتار میمون برهنهٔ نخستین را بنمایاند، زیرا به‌این طریق رفتار واخلاق این جنس، قبل از شکل گرفتن و قبول تکامل شگرف فرهنگی نشان داده نمی‌شود. به‌عقیدهٔ علمای انسان‌شناس، قبایل امروزی دیگر آن قبایل بدوی واولیه نیستند بلکه در معرفی واقعیت، گول زننده می‌باشند. زیرا از ده‌ها قرن پیش زمین از وجود قبایل اولیه پاك شده‌است. میمون برهنه یك حیوان اساساً سیاح است. واین خاصیت خانه بدوشی او نیز موجب عدم پیشرفت جامعه است.

روانشناسان وروانکاوان اگر چه درعمق تاریخ طبیعی‌انسان چندان پیش نرفته‌اند ولی‌در تجربه‌های آزمایشگاهی روی نمونه‌های مختلف شاخه‌های جانوری اتفاق نظر دارند وگاهی نیز متأسفانه بخش مهمی از کار وتجربه‌شان با یك نظریه بکلی دگرگون می‌شود. مطالعه روی نمونه‌های آزمایشگاهی به‌علل مختلف، از جمله ناکافی بودن معرفی‌های جسمی و روحی، محدود بودن موارد مورد توجه، و یا غیرعادی بودن موضوع، نتایج مطلوب نمی‌دهد. به‌همین سبب نظریه‌های بسیار مهمی که این دانشمندان روی طرح رفتار ما داده‌اند، چیز ثابت وتغییرناپذیری نیست.

آنها اگر بخواهند تلاش خود را در شناخت طبیعت واقعی‌گونه ما بکار برند باید بنیاد کار خود را برروی شناخته‌های دانشمندان انسان‌شناس و روانشناسان دیگر قرار دهند. روش من در تألیف این کتاب براساس استفاده از سه منبع زیر است:

۱ــ اطلاعات، از گذشته به‌کمك علم دیرینه‌شناسی، از روی سنگواره‌ها و رخساره‌های موجود از اجداد ما.

۲ــ اطلاعات بدست آمده از مطالعاتی که بوسیلهٔ متخصصان رفتار شناسی تطبیقی برروی جانوران پیشرفته بعمل آمده. مخصوصاً برروی اسلاف زندهٔ ما یعنی میمونها و گوریلها.

۳ــ اطلاعات محصول مشاهدهٔ مستقیم رفتار خاص نمونه‌هایی که نسبت به‌شاخهٔ اصلی خود دگرگونی فراوان یافته‌اند و پیداکردن ارتباط بین آنها.

اما به‌راستی فراوانی دلایل به‌من این امکان را داده است که از معیارهای بسیار ساده استفاده‌کنم. من تمام نشانه‌های زندگی میمون برهنه راکه بطورپراکنده‌درگونه‌های دیگر جانوری دیده می‌شود جمع کرده‌ام وفعالیت‌هایی چون: تغذیه، بهداشت جسمی، استراحت‌ها، نزاع‌ها، جفتگیری، مراقبت از فرزندان را باگونه ما مقایسهٔ دقیق کرده‌ام.

مقایسهٔ این مسایل اساسی چه تأثیری روی میمون برهنه دارد؟ این بازتابها را چگونه با بازتابهای سایر میمونها مقایسه می‌کنند؟ در کدام نقطه ویژه مشترك هستند و چه نسبتی بین افراد وتصویر ویژه تکاملشان موجود است؟

با این عمل من ضربهٔ خطرناکی به‌گروهی از جوامع وارد آورده‌ام، زیراعده‌ای می‌خواهند در زمینهٔ برداشتن مرز حیوان وانسان هرگز کشفی نشود.

آنها عقیده دارند که من گونه انسان را ضایع کرده‌ام و موضوع را با بحثی خشونت‌آمیز پیش کشیده‌ام وحال آنکه، بیان من صرفاً یك عقیدهٔ شخصی نیست. عده‌ای دیگر نیز بدون دخالت بی‌مجوز یك جانورشناس در حوزهٔ تخصصی‌اش خوشبین نیستند ولی من به‌این دلیل که مطالب این کتاب ازتلاقی وجمع‌آوری مسایل مختلف حاصل شده خود را قانع کرده و آن‌را مفید می‌دانم ومعتقدم که این روش بارقهٔ جدیدی در شناخت طبیعت فوق‌العاده پیچیده‌گونه ما است.

فصل اول

پیدایش میمون برهنه

«از نظرعلم این حیوان نوع جدید است» این جمله روی قفسی‌محتوی یك‌سنجاب کوچك در باغ‌وحش نوشته شده، این حیوان پنجه سیاه را از آفریقا آورده‌اند و در این قاره مانند آن هرگز دیده نشده است، این سنجاب، نام ندارد وکسی چیزی از آن نمی‌داند. این موضوع کنجکاوی جانورشناس را برمی‌انگیزد، زیرا او از خود می‌پرسد چه عاملی موجب شده‌که محیط زندگی، چنین جانوری بوجود آورد؟ و نمی‌داندکه این جانور با ۳۶۶ نوع سنجاب دیگر که تاکنون شناخته وتوصیف شده‌اند چه اختلاف اساسی دارد؟ بهر حال نقطهٔ روشن قضیه این است که این سنجاب وسایر سنجاب‌ها اجدادمشترك دارند وایجاد گونهٔ متمایزی، خانوادهٔ جداگانه‌ای تشکیل داده‌که خود توانسته پرورندهٔ گونه‌های متمایز دیگری شود و به‌این ترتیب گونه‌های متعدد سنجاب را بوجود آورده است. اکنون باید دید این نوع جدید، از کجا انشقاق یافته وامکان بوجود آمدن آن چه بوده است؟ پیدایش نوع جدید به‌صورت بسیار ساده‌ای که عنوان خواهد شد انجام گرفته است. در بدن یك دسته سنجاب تحت شرایط محیطی امکان تغییرات جزیی وجود دارد، که موجب سازگاری بیشتر محیط است تا زمانی که این تغییر فاحش نیست، این دسته هنوز می‌توانند با گروه هم‌جنس پدر و مادر خود بیامیزند. سنجاب‌های تازه با محیط خود متناسب‌ترند واختصاصات ویژهٔ مفیدی نیز دارند اما باز هم یك جنس مستقل نیستند وامکان دارد که مجدداً به‌جنس اولیهٔ خود بازگردند و در این صورت آن اختلاف‌های جزیی را از دست خواهند داد.

اما اگر گذشت زمان، برای سنجاب‌های تازه سازش‌های تازه‌تری بوجود آورد زمانی فرامی‌رسد که امتیاز واختلاف آنها موجب جدایی این‌گونه از شاخهٔ اصلی شود. بعد از آن، این‌گونه جدید از آمیزش با همگنان پدر ومادر خود پرهیز می‌کند، این

پرهیز با ویژگی‌های جسمی دستهٔ جدید کم‌کم عمل جفت‌گیری را با نوع قبلی بسیار مشکل ویا غیر ممکن می‌سازد. تغییر شکل ورنگ اندام‌های داخلی و خارجی حیوان، نوع تغذیه وجفت‌گیری او راهم عوض می‌کند، تا جایی که ممکن است نواهایی کـه برای طلب جفت سر می‌دهد غیر از همجنس‌های جدید را جلب نکند. در این هنگـام گونه جدیدی متولد شده که با صفات واختصاصات ویژهٔ خود به‌گونه‌های دیگر اضافه می‌شود وبه‌این ترتیب سیصد وشصت وهفتمین گونه سنجاب بوجود آمده است. در بدو امر این همه تغییر داخلی ازنظر هر بیننده پوشیده است مگر آنکه به‌نظریهٔ مربوط به‌آن آشنا باشد. اما اختلاف ظاهری حیوان یعنی پنجه سیاه آن، به‌نظر هر بیننده‌ای می‌تواند نشانهٔ تازگی باشد واین همانند علایمی است که پزشك به‌کمك آنها از ظاهر بیماربه‌نوع بیماری پی می‌برد. پس نام **سنجاب پنجه سیاه افریقایی** برای این حیوان نام مناسبی است. اکنون وقت آن است که ویژگی‌های ظاهری و باطنی و رفتار این جاندار راثبت‌کنیم و برای اثبات دیگرگونه‌ای آن نسبت به‌سنجاب‌ها دلایل کافی ابراز نماییم و در تاریخ جانورشناسی صفحهٔتازه‌ای برای این جاندار بگشاییم.

اگر خود ما نیز جای آن سنجاب بودیم، تاکنون به‌دقت مورد مطالعه قرار گرفته وشاید هم به اخذ نام جدیدی مفتخر می‌شدیم اما افسوس که تاکنون حاضر نشده‌ایم دربارهٔگونه خودمان با این صداقت کار کنیم! و زمانی که ما روی حیوانی به‌نام آدم مطالعه می‌کنیم دیگر به‌همان سهولت که جانورشناس گربه را گربه نام می‌گذارد عمل نمی‌کنیم، بلکه به‌علت غرور خاص نمی‌توانیم از بعضی انتسابهای نسبت به‌خود پرهیـز نکنیم، پس تنها راه فرار ازاین رودربایستی این است که در این تحقیق انسان را مانند سایر انواع جانوری تصور کنیم وخودمان را از آن جدا بدانیم.

نتیجهٔ مقایسهٔ انسان با سایر جنس‌های جانوری کشف خویشاوندی‌های دقیق است. از روی ساختمان دندانها، دست‌ها، چشم‌ها وسایر صفات تشریحی، می‌توان گفت کـه انسان از پستانداران عالی وعجیب است این شگفتی وقتی به‌نهایت می‌رسد که نمونه‌ای از پوست ۱۹۲ جنس میمون راکنار پوست انسان قرار داده و به‌مطالعه بپردازیم درآن صورت یکنواخت نبودن وعدم تناسب آنها را به‌آسانی تشخیص خواهیم داد ولی ازنظر کلی اگر تمام میمونها را در یك ردیف قرار دهیم، انسان بعدازهمه حتی‌بعدازمیمون‌های بزرگ بی‌دم نظیر شامپانزه و گوریل جای خواهد گرفت. در آنجا هم بین انسان و شرایط جانداری که باید بعد از میمون‌ها قرار گیرد، اختلاف‌هایی دیده می‌شود امااین مطلب، هیچ‌گاه ارتباط سلسله را نفی نمی‌کند ران‌های بسیار بلند، بازوهای بسیار کوتاه، وپاهای چابك که از حالت اولیهٔ خود خارج شده‌اند همه نشانهٔ تأثیر مکان وویژگی عمل، و وجوه مشترك دنیای پستانداران عالی است. تنها صفتی که استحکام این پیوند را سست می‌کند، پوست برهنه وعاری از موی انسان است که در این زمینه هم وجوه مشترکی نظیر انبوه موی در سر، کشالهٔ ران، و زیر بغل وجود دارد. از طرف دیگر بعضی نقاط بدن میمون‌ها وگوریل‌ها از جمله نشیمن‌گاه، چهره، وپستانهـا فاقـد مو است، با وجود این شباهت‌ها. شکل ظاهری میمون‌ها کاملا شبیه انسان نیست. با این

حال قبل از آن که تحقیقات را از اعصار شروع کنیم، می‌توانیم میمون جدید را میمون برهنه بنامیم. این نامگذاری محصول مشاهدهٔ ظاهری، و بدون استفاده از نظریه‌های اختصاصی‌است. شاید این روش بتواند در حصول به‌منظورکه غیرخود دانستن جنس انسان است به‌ماکمك دهد. موضوعی که از نظر یك جانورشناس مطرح است‌تنها وجود تشابه ومقایسه و تطبیق نیست، بلکه چگونگی پیدایش برهنگی نیز مورد نظر می‌باشد یك نظر اجمالی به‌پستانداران زندهٔ امروزی نشان می‌دهد که نوع وجنس پوست این جانداران با احتیاج آنها به‌حفاظت متناسب است و بین چهارهزار ودویست وسی و هفت نوع پستاندار افراد استثنایی نادرند. پوست ضخیم پشمدار از طرفی درحفظ‌گرمای بدن نقش مهمی دارد واز طرف دیگر مانع تابش مستقیم نور تند خورشید و صدمهٔ آن به‌پوست می‌شود. برای ازبین رفتن موی بدن میمون نیز چنین دلیل موجهی لازم است که به‌جز چند مورد استثناء سایر پستانداران با ورود در محیط تازه تابع این قانون هستند.

خفاش نوعی پستاندار پرنده است که بال‌های کم مو دارد ولی به‌طور کامل‌برهنه نیست.

پستانداران آبی نظیر: بالن، دولفین، خوك دریایی واسب آبی‌کاملا برهنه‌اند ولی بدن پستانداران زمینی ویژهٔ دشت‌ها و جنگل‌ها، پوشیده ازمو است و بالاخره ،مو در پستانداران غول‌پیکر مانند؛ فیل وکرگدن، جزء دستگاه تنظیم حرارت بدن نیست.

میمون برهنه بین هزاران نوع پستاندار زمینی ضخیم پوست و پر پشم و کرك. نمونهٔ ویژه ویکتا است.

اگر جانورشناس بخواهد، میمون برهنه را، از نسل پستانداران جونده نظیر : خفاش یا جانوران دریایی نظیر، نمونه‌های ذکر شده، بداند باید دلایل کافی داشته‌باشد وادعای خود را با توجه به‌مراحل تکامل وتجسس در تشابه ویگانگی آنها مطرح کند. بنابراین، لزوم کاوش دقیق در اجداد بلافصل میمون‌ها آشکار می‌شود. در این تحقیق می‌توان از نتیجهٔ کار فسیل‌شناسان ونژادشناسان یاری جست.

این مطالعات نشان می‌دهد که پستانداران عالی، بویژه گروهی که میمون برهنه در آن جای دارد، از خانوادهٔ پستانداران پست حشره‌خوار می‌باشد. دورانی‌که زمین در تصرف خزندگان عظیم‌الجثه بود، پستانداران باجثه‌های کوچك ودل‌پر ترس خود، درون جنگلها در جستجوی پناهگاه بودند.

پنجاه تا هشتاد ملیون سال بعد، نسل آن خزندگان منقرض شد و برای حشره ــ خواران کوچك میدان بازگردید آنها با ورود در سرزمین‌های مختلف، به‌اقتضای‌مکان وگذشت زمان تنوع یافتند؛ گروهی علفخوار شدند و عده‌ای با حفر زمین و درست کردن دالان‌های زیرزمینی برای حفظ وایمنی، حفار شدند وعده‌ای دیگر در سایهٔ پاهای بلندی که داشتند برای بقاء خود راه فرار را انتخاب کردند. گروهی هم به چنگال‌های بلند ودندان‌های تیز مسلح شده و جزء درندگان درآمدند.

سرانجام این پستانداران با آخرین خزندگان مصاف دادند و خشکی‌ها و دریاها و

مرداب‌ها را با نبردهای خونین از وجودشان خالی کردند.

در این وقت، در محیط امن جنگل برنامه‌ای عظیم در شرف تکوین بود. در آنجا پستانداران کوچك، به‌شاخه‌های درختان چنگ آویخته واز غذاهای آمادهٔ درختی بهره می‌گرفتند. وجود میوه‌های آبدار و گردو ودیگر میوه‌های هسته‌دار وجوانه‌ها و برگ‌ها. تدریجاً، رژیم این حشره‌خواران را به‌علفخواری تبدیل کرده و ذائقهٔ آنها را تغییر داد. این تغییرات ساختمان اندام‌های درونی آنها را نیز دگرگون کرد.

ظاهرشان زیباتر گردیده و چشمانشان از پهلوها به‌جلوی صورت منتقل شد. دستها برای گرفتن غذا متناسب شد و بدن از سه جهت نمو کرد. با ورزیده شدن اندام‌ها برای کارهای دستی وتوسعهٔ مغز به‌سوی زندگی درختی پیش رفتند.

بیست و پنج تا سی ملیون سال طول کشید که این حیوانات شبه میمون بامیمون واقعی تبدیل شدند. همزمان با بزرگ شدن جثهٔ آنها، دمشان نیز دراز وقوی شد، به‌طوری که به‌راحتی باآن به‌شاخه‌ها می‌آویختند. عده‌ای از این جانوران به‌جویدن برگها خوکردند واندام گوارشی عده‌ای دیگر به‌رژیم همه چیزخواری سازش یافت. بعد از مدتی عده‌ای از میمون‌ها بزرگتر وسنگین‌تر شدند، به‌طوری‌که دیگرنمی‌توانستند به دم خود بیاویزند و یا خوب بجهند لذا برای سکونت برروی درختان از دستها و چابکی بدن کمك گرفتند. در این حد تکامل وزندگی بوزینه‌ای، جنگل راحت‌ترین و جالب‌ترین و بهترین عزلتگاه محسوب می‌شد و میمون‌ها زندگی آرام و مرفهی داشتند. در واقع **جنگل بهشت آنها بود.** ملیون‌ها سال از دورهٔ تکاملی این زندگی اشرافی در جنگل‌های سرسبز و پرنعمت گذشت.

در طول این مدت، خارج از جنگل نیز میدان گسترش درندگان وعلفخواران شده بود. ولی برای نازپرورده‌های بهشتی خروج از مأمن آرام جنگل خالی از خطر نبود، زیرا آنها یارای مقابله ونبرد با درندگان نشتها را نداشتند و هرگز نمی‌خواستند از آن همه نعمت و آرامش و امنیت دست‌بشویند، بنابراین همچنان به‌خوردن‌میوه‌قناعت کردند.

باید توجه داشت که این تحول ویژهٔ قارهٔ قدیم برده وعلت این ویژگی نیزتاکنون روشن نشده است. به‌هرحال تکامل حیوانات درختری، از حوادث قارهٔ‌قدیم است و پستانداران عالی قارهٔ جدید از چنین سیر تکاملی نگذشته و به‌میمون‌های بزرگ تبدیل نشده‌اند. همه منطقه‌های قارهٔ قدیم نیز بستر تولد نبود، بلکه تنها به‌منطقهٔ وسیعی از آفریقای غربی تا جنوب شرقی آسیا محدود شده است. وجود مراتب مختلف تکامل به‌صورت پستاندارانی چون: گوریل، شمپانزه و ژیبون و اوران ــ اوتان در آفریقا و آسیا مؤید این نظریه است. اما در همین مناطق دیگر اثری از آن جنگل‌های مولد تحول ومیمون‌های پشمدار اولیه نیست.

آیا چه بر سر میمون‌های اولیه آمده است؟

می‌دانیم در حدود پانزده ملیون سال است که‌وضع آب وهوا مناسب زندگی میمون‌ها نیست به‌طوری که تاکنون دیگر اثری از برج وباروی جنگلی آنها باقی‌نمانده

است. تنها دلیل بارز وجود اجداد میمونی در جنگل این است که عده‌ای از اخلاف آنها به‌مأمن جنگلی خود دل‌بسته، وبه‌هیچ قیمتی حاضر به‌ترك باغ‌بهشت نبودنـد. اجـداد شامپانزه‌ها، گوریل، ژیبون‌ها،واوران ــ اوتان‌ها در جنگل باقی ماندند که هنوز هم این جانوران در جنگل زندگی می‌کنند و سلسلهٔ آنهـا قطع نشده است. بین اجـداد میمونی، تنهااجداد میمون برهنه ترك جنگل‌کردند وبه‌جانوران خشکی‌ها وسرزمین‌های دیگر پیوستند، و به‌زودی با آنها خوکردند. گرچه این اخراج یا خروج از بهشت کار دشواری بود، اما آنها را به‌محیطی کشانید که برای تحول وتکامل بیشتر مساعدتر بود و اجداد میمون برهنه توانستند در این محیط تازه برای منافع خویش سفرهٔ پهن تری بگسترانند.

دنبالهٔ این قضیه کاملا روشن است ولی بیان خلاصه‌ای از آن، خالی از فایـده نیست. محیط تازهٔ زندگی اجداد ما چندان دلپسند نبود. ناچار برای بقای خود باید از گوشتخواران، گوشتخوارتر واز علفخواران چرنده‌تر باشند تا بتوانند جای آنها را اشغال کنند. آنها که در بهشت جنگل در تنعم کامل بودند و بهترین میوه‌ها را در دسترس داشتند، حالا باید خاك سخت را کاویده ونرم‌کنند و در انتظار رستن نباتـات کاشته شده بنشینند، واز آن‌ها تغذیه کنند. با این‌حال آنها رژیم غذایی قبلی خود راکه همان میوه‌ها و گردو بود بکلی ترك نکردند، همچنانکه به‌علت اهمیت مواد سفیده‌ای حیوانی در تغذیهٔ میمون‌ها، در تمام مدتی هم که زندگی درختی داشتند هیچگاه حشره خواری فراموش نشد. وجود درختان که خود محل تجمع حشرات هستند در حفظ این رژیم کمك مؤثری بود. در این وقت، غذای میمون برهنه، قاب‌بالان آبدار، تخم‌ها و نوزادان بی‌دفاع، غوکان سبز و خزندگان کوچك دیده می‌شد.

تغییر رژیم غذایی، سبب تغییر ساختمان دستگاه گوارش شدکه با گذشت زمان این تغییرات بیشتر شده و با غذاهای زیادتر و متنوع‌تری سازش یافت وقتی هـم که اجداد میمون برهنه پا به‌زمین خاکی گذاشتند، به‌جهت فراوانی وتنوع غذاها ایـن تغییرات گوارشی همچنان درجهت تکامل پیش رفت.

این جانوران در ابتدای زندگی در زمین خاکی قدرت مقابله با گوشتخواران درنده را نداشتند ولی نباید فراموش کرد که بین گروه قوی پنجـه وخونخـوار و گوشتخوار، عدهٔ اطفال ومریض‌های بی‌دفاع کم نیست که تصاحب آنها کار چندان دشواری نبود. بنابراین گذاشتن اولین گام در راه رژیم جدید گوشتخواری چندان مشکل به‌نظر نمی‌رسد.

برخلاف تصور، میمون‌های بزرگ زمینی دارای مغزهای فوق‌العاده رشد یافته بودند. حس بینایی آنها قوی بود، وبه‌خوبی می‌توانستند مشت‌های خود را گره کنند. در این پستانداران عالی با توجه به‌امکانات ذکر شده. برای تشکیل پایهٔ سازمان‌اجتماعی زمینهٔ کافی فراهم بود.

از آثار مفید نبرد بین‌آنها وگوشتخواران، تغییرات عمیق زیراست: میمون برهنه قد راست کرد و قائم راه رفت وجزء جانوران دوپا درآمدکه به‌این دلیل از بهترین

دونده‌ها شد. دست‌های آزادش آلت‌های مفید حمل ونقل شدند و برای حمل اسلحه‌های سنگین بکار رفتند. مغزش پیچیده‌تر شد وجزء با هوش‌ترین حیوانات درآمد و دراتخاذ تصمیم بجا، سرعت عمل پیدا کرد. این فراگیری‌ها درسلسلهٔ معینی محدود نشده و بایك نسل پایان نپذیرفت. بلکه آنچه آنها آموختند در اختیار یکدیگر قرارداده و به‌سایر افراد منتقل کردند. پس میمون شکارچی به‌صورت میمونی درنده و خطرناك در عرصهٔ گیتی ظاهر شد. این تحول در بعضی ازاین میمون‌ها بسیار پیش‌رفته است. در عده‌ای که بهتر است آنها را گربه میمون یا سگ میمون بنامیم ناخن‌ها و دندانهـا تبـدیل به‌چنگال و وسایل دریدن شده است این تحول بیشتر نتیجهٔ مبارزات مستقیم میمون‌های زمینی با گربه‌سانان درنده‌ای میباشد. باید دانست که خواه‌ناخواه نتیجهٔ شوم این‌مبارزه‌ها دامنگیر پستانداران عالی مورد بحث گردیده و در این میان نسل‌هایی نابود شده‌اندکه از آنها هیچ اثری به‌دست نیامده است. براثـر این برخوردها وکشت وکشتارهـای وحشتناك، وسایل جنگی مصنوع پدید آمده وجای سلاح‌های طبیعی را گرفته است.

پیشرفت در صنعت فقط به‌ساختن وسایل جنگی وبهبود فنون شکار محدود نشد، بلکه قلمرو تعاون اجتماعی را نیز گسترش داد. در آن زمان میمون‌های شکارچـی گروه‌های خطرناکی تشکیل می‌دادند که تظاهرات آنها بسیار پیچیده بود و رشد مغز آنها در حد معینی متوقف شده بود.

در این وقت، نرها گروه اصلی شکارچیان بودند. مراقبت از بچه‌ها ونگهداری صید به‌عهدهٔ ماده‌ها بود. هر چه‌کار شکار پیچیده‌تر وعدهٔ افراد زیادتر می‌شد، میمون شکارچی بیشتر محتاج به‌ترك دوره‌گردی و ولگردی اجدادی خود می‌گردید. زیـرا برای توقف بچه‌ها وپوست‌کندن صید و یا تقسیم غذا، لزوم مکان معینی بنظر می‌رسید. بطوری‌که درفصول‌آینده بحث خواهد شد، این مرحله دراعمال عادی ومغالطه‌آمیزترین رفتار میمون برهنهٔ معاصر، اثری عمیق بجا گذاشته است.

به‌این‌ترتیب میمون شکارچی به‌صورت میمون زمینی درآمد واز اینجا رفتارهای جنسی، خانوادگی واجتماعی او رنگ تصنعی بخود گرفت و قبول مسؤولیت وتکفل آغاز گردید تا به‌مرحله‌ای رسید که برای آتش‌افروزی، وتوشه‌اندوزی ناچار به تعبیـهٔ جایگاههای مصنوعی منظمی شد. از آن تاریخ ما قلمرو طبیعی بیولوژیکی خود راترك کرده و به‌میدان فرهنگ وآداب ورسوم قدم نهادیم

با این که بیان دنباله و تاریخ تحول، مناسب این کتاب است ولی ما از ادامهٔ‌راهی که میمون برهنه بعد از قدم نهادن در میدان فرهنگ طی کرده است باز می‌ایستم، لازم به‌یادآوری است که میمون برهنه درکمتر از نیم ملیون سال از کشف آتش به‌عصر فضا رسیده و تاریخ این پیشرفت فوق‌العاده جالب است.

در این مدت همهٔ تلاش میمون برهنه این بوده که واقعیت حیوانـی خـود را فراموش کند. درحالی که بهرصورت او یك پستاندار عالی است واگر در فضا هم، باشد احتیاج به‌دفع دارد. یا بقول معروف: «یك میمون، میمون است ویك نوکر، نوکر. اگر چه لباس فاخر ابریشم یا ارغوان سلطنتی به‌تن کنند.»

اگر این تاریخ تحول که بیان شد مقبول افتد، تاریخ زندگی میمون برهنه دراین کتاب بطور روشن واساسی از مرحلهٔ پستانداران عالی گوشتخوار بیرون کشیده می‌شود. پدیدهٔ گوشتخواری، گونه ما را بین انواع میمون‌ها وگوریل‌های امروزی ممتاز کرد، که این برگشت به‌اصل (بازگشت به‌گذشته) بین همهٔ گروه‌ها اهمیت خاصی دارد.

پاندای بزرگ[1] از جوندگان کوههای هیمالیا، نمونهٔ بهترین تکامل معکوس‌است. زیرا آنچنانکه ما از گیاهخواری دوباره به‌گوشتخواری رسیده‌ایم، او از گوشتخواری به‌گیاهخواری تنزل کرده است. این جانور هم چون ما، خود یکی از عجایب منحصر بفرد خلقت است. باید یادآور شدکه چنین تغییر اساسی می‌تواند جانوری بااختصاصات دوگانه پدید آورد. وقتی حیوانی از آستانه و مرزی بگذرد و با تمام نیروهای تکاملی در نقشی جدید پانهد، بی‌تردید بسیاری از عادات وصفات قبلی خود را بهمراه خواهد برد. او با زمان تطبیق ندارد زیرا هم باید عادات پیشین از سر بدر کند و هم به‌صفات تازه خو بگیرد. ماهیان قدیمی هم وقتی به‌زمین روی آوردند، وبه‌این محیط تازه خوکردند، صفاتی نو یافتند و درطول مدتی که عادات مربوط به‌زندگی آبی را پشت‌سر می‌نهادند صفات تازهٔ مربوط به‌زندگی خشکی آنها، درحال توسعه وتکوین بود. اما باید ملیونها سال بگذرد تا حیوانی با اختصاصات کاملا نو بوجود آید. تحقیق در این آمیزه‌های دقیق خود کشفی مهم است. مثال روشن این مطلب، میمون برهنه است.

وضع بدن ونوع زندگی این جانور درست با شرایط جنگلی منطبق بود اما براثر تحولی که در او پدید آمد، به‌دنیای خارج از جنگل افکنده شد. دنیایی که او راوادار می‌کرد تا برای بقاء خود چون گرگی چالاك بستیزد و لایق نبرد باشد. ما باید بتوانیم بطور کاملا دقیق اثر این برخوردها را در ساختمان بدن، ورفتار میمون برهنه پیدا کنیم، تغییراتی که هنوز هم اثر آنها محسوس است.

برای اینکه مطلب بهتر درك شود می‌توانیم ساختمان ونوع زندگی یك‌پستاندار عالی خالص را (که از درخت میوه می‌چیند و می‌خورد) با ساختمان ونوع زندگی‌یك گوشتخوار خالص مقایسه کنیم، درخشان‌ترین ستارگان کهکشان گوشتخواران، سگ‌ها و گرگ‌ها واز گربه‌سانان: شیر، ببر وپلنگ است.

مرکز حواس این جانوران بسیار قوی و فوق‌العاده ظریف وکامل است. حس شنوایی آنها تیز وگوشهای متحرکشان براثر کمترین صدا، حتی نفس جانداری برمی‌گردد. چشمان آنها که در تشخیص رنگ‌ها دقیق نیست، نسبت به‌کمترین حرکت فوق‌العاده حساس است. حس بویایی بسیار قوی است و با دقت این حس درمیمون برهنه قابل قیاس نیست. بطوری‌که از جهت وردبوی اجسامی که بوی بسیار ضعیف دارند، به‌کشف آنها نایل می‌شوند این پستانداران نه‌تنها می‌توانند به‌دقت وبی‌اشتباه بوی معینی را جستجو کنند، بلکه قادر به‌تفکیك انواع بوهای مرکب، از یکدیگر هستند. درمورد قدرت بویایی سگ درسال ۱۹۰۲ تجربه‌ای به‌عمل آمد وپس از آن اعلام گردید که

---

۱. Panda

قدرت بویایی سگ یك ملیون تا یك میلیاردبار دقیق‌تر از بویایی ما است. این برآورد حیرت‌انگیز بعدها رد شد وحس بویایی سگ با دقت بیشتری ۱۰۰ برابر ما اعلام گردید. علاوه بر حواس فوق‌العاده و قدرت مرکز دماغی، گرگ‌ها و گربه‌سانان بزرگ،ازقدرت جسمانی زیاد هم برخوردارند. گربه‌سانان برق‌آسا می‌دوند وحمله می‌کنند وسگ‌ها از دونده‌های امدادی قوی هستند. آرواره‌های قوی و چنگال‌های تیز ومحکم درسگسانان. دست‌ها وسرسینه‌های ماهیچه‌ای وپنجه‌های مسلح به‌چنگال دشنه مانند در گربه‌سانان، تا آستانهٔ مرگ کار می‌کنند تا جایی که درندگی کار عادی و جزء وجود آنها شده و می‌توان این جانوران را نوعی درندهٔ خالص دانست. حال اگر بجای حیوان زنده، حیوان اسیر یا گوشت آن در اختیار این درندگان قرار گیرد. احساس احتیاج‌به‌شکار از آنها سلب گردیده وبه‌وضع جدید سازش می‌کنند. وقتی مربی سگ‌ها را به‌گردش می‌برد، یا تکه‌چوبی را رها می‌کند تا سگ آن‌را به‌دهان گرفته و بیاورد، این برای حیوان که لبریز از احساس شکار است به‌مراتب جالب‌تر از ظرف پرغذایی است که جلوی آن بگذارند همچنین یك گربهٔ چاق وچله آرزو دارد که در گردش شبانه موقعیت مناسبی بدست آورد و روی یك گنجشك بجهد.

ساختمان دستگاه گوارش گوشتخواران نوعی است که فاصلهٔ بین غذاهای آنها زیاد، و در عین حال منظم، وحجم غذای هر دفعه زیاد است. (یك گرگ هر دفعه یك پنجم وزن بدنش یعنی ۱۵ تا۲۵ کیلوگرم غذا می‌خورد) غذای مصرفی فوق‌العاده، پرارزش وتفالهٔ آن بسیار کم است. مدفوع این حیوانات همیشه کثیف و بد بو است. دفع با رفتار ویژه‌ای صورت می‌گیرد. عده‌ای با دقت تمام مدفوع خود را زیر خاك، پنهان کرده بعضی دیگر چون گرگ هنگام دفع قسمتی از روده را از مخرج خارج می‌کنند. وقتی که بچه گرگ‌ها یا مغاکشان کثیف می‌شود، مادر آن کثافات رامی‌بلعد وبچه‌ها ولانه را تمیز می‌کند. بین دوره‌های تلاش وکوشش آنها، دوره‌هایی برای استراحت وآسایش وجود دارد. در برخوردهای اجتماعی وجنگ‌های خونین، دندانها وچنگال‌های قوی همواره در درگیری جنگ مؤثر و وسیلهٔ تهدید محسوب می‌شوند، واگر بین دوشیر، یا دوگرگ نزاع درگیرد، بعلت وجود این سلاحهای قوی، جنگ در مدت چند ثانیه با قطع اندامهایی از هرکدام، ویا مرگ یکی از دو طرف خاتمه می‌یابد. بعلت وجود این تجهیزات وعلم به‌آن، تا آنجا که ممکن است، طرفین ازشروع جنگ خودداری می‌کنند وکمتر اتفاق می‌افتدکه ازاین سلاح‌ها علیه همجنسان خود استفاده کنند. برای چنین ممنوعیتی باید احتمالا ریشهٔ ارثی وژنتیکی نیز وجود داشته باشد. زیرا آنها، چنین روشی را نمی‌آموزند. این وضع خاص، روحیهٔ فرمانبرداری‌را در این جانوران سلطه‌جو ایجاد کرده واز حملهٔ آنها به‌یکدیگر جلوگیری می‌کند.

بنیاد اساسی نوع زندگی گوشتخواری، عواملی بودکه گفته شد.

روش شکار در هرگونه، با گونهٔ دیگر متفاوت است. پلنگ به‌تنهایی جنگل را بهم می‌زند تا شکارش را از مخفی‌گاه بدر آورد آنگاه آهسته و با دقت روی آن می‌جهد. یوزپلنگ مدت‌ها به‌دنبال شکار خود پرسه می‌زند و چون آن‌را می‌یابدباسرعت

هرچه تمامتر خود را روی آن می‌افکند. شیرها معمولا دسته‌جمعی شکار می‌کنند. بدین ترتیب که یك شیر به گله می‌زند وشکارها را رم می‌دهد و آنها دیوانه‌وار خود را بهرسو می‌زنند و در نتیجه به‌طرف شیرهای دیگر که در انتظارند، کشیده شده و بدام می‌افتند. گرگ‌های خطرناك با محاصره شکار، آن را غافل‌گیر کرده و صید می‌کنند. گروه خطرناك شیرهای وحشی افریقا، صید را بیدادگرانه تعقیب می‌کنند تا از پای درآمده و تسلیم شود. در بسیاری از انواع جانوری، صید بین افراد تقسیم می‌شود. در یك کشتار سنگین که طعمه زیاد است همهٔ افراد گروه از آن سیر می‌شوند اما درموارد کم‌غذایی، اگر تقسیم به‌تأخیر افتد، نزاع مختصری نیز پیش می‌آید. سگ‌های شکاری افریقا چنان دسته جمعی و با هم صید را خورده وتمام می‌کنند که گویی همهٔ آنها یك معدهٔ مشترك دارند. گوشتخوارانی که در شکارگاهها بچه‌هایشان را به‌همراه دارند، مقداری از صید را نیز به‌آنها می‌دهند. شیرها وقتی شکار می‌کنند گوشت‌های ران‌را تا کنام خود می‌کشند و یا قطعات بزرگ آن‌را می‌بلعند تا دوباره برای بچه‌های خود استفراغ کنند.

گرچه این روش در همهٔ شیرها دیده نمی‌شود، اما در موارد فراوانی شیرها را درحال انجام این نقش دیده‌اند. گرگ‌های نر، از فاصلهٔ ۲۵ کیلومتری صید را برای ماده وبچه‌های خود می‌برند.

این بود صفات گوشتخواران و عادات وآداب آنها درشکار. حال باید دیدچگونه می‌توان این‌صفات را با نوع زندگی میمون‌ها وگوریل‌های میوه‌خوار مقایسه کرد؟

نیروی بینایی پستانداران عالی به‌مراتب قوی‌تر از حس بویایی آنها است. زیرا در دنیای درختری‌ها نقش بینایی مهمتر از عمل حس بویایی است. بنابراین پوزهٔ این جانوران کوتاه شده و چشمانشان در اطاقی کامل‌تر و مناسب‌تر جای گرفته است.

پستانداران عالی، بعکس گوشتخواران، از بینایی قوی وقدرت تشخیص رنگ‌ها، برخوردارند زیرا غذای آنها میوه، ورنگ میوه‌ها در تشخیص خوبی آن مؤثر است و چشم‌ها قادر به‌تعیین اندازه و موازنهٔ اشیاء مختلف هستند. بنابراین هم از نظر موازنه غذاها و هم تشخیص کمترین حرکت، که خود در بازشناختن اختلاف‌های جزیی شکل وهیأت حائز اهمیت است، قدرت کافی دارند.

حس شنوایی، هم در این پستانداران دقیق است ولی هیچ‌گاه دقت‌آن‌ها، به‌اندازهٔ حس شنوایی گوشتخواران که در شکار نقش مهمی دارد نمی‌باشد. لالهٔ گوش این پستانداران به‌مراتب کوچکتر بوده و برخلاف گوش گوشتخواران نمی‌جنبد. حس چشایی پستانداران عالی به‌مراتب دقیق‌تر از سایر پستانداران است چون همه‌چیزخوارند و مزه‌هایی که باید بچشند مختلف است. این جانوران نسبت به‌مزهٔ شیرین گرایش‌بیشتری دارند. ساختمان ظاهری بدن پستانداران عالی طوری است که به‌آسانی می‌توانند از نردبان بالا روند ولی در زمین‌های مسطح دوی فوق‌العاده سریع ندارند و قدرت بدنی‌شان نیز چندان زیاد نیست، بطورکلی بدن آنها برای کارهای بندبازی بسیار مناسب‌تر از زورآزمایی است دست‌هایشان برای گرفتن ساخته شده و برای دریدن و

کوبیدن چندان مناسب نیست. آرواره‌ها و دندانهایشان محکم است ولی از نظرسوراخ کردن بهیچ‌وجه با دندانهای گوشتخواران قابل قیاس نیست. گاه‌بیگاه صیدهای کوچك وکم‌ارزشی به‌چنگ می‌آورند ولی از عهدهٔ شکارهـای بزرگ برنمی‌آینـد، اسـاس زندگیشان برشکار حیوانات پایه‌گذاری نشده است.

پستانداران عالی بیشتر اوقات روز مشغول خوردن هستند. میمون‌ها وگوریل‌ها وقتی بعد از مدتی بی‌غذایی به‌غذای، کافی دست‌یابند چنان به‌خوردن می‌پردازند کـه گویی هیچ‌وقت سیر نمی‌شوند. چانه‌هایشان مرتب کار می‌کند وغرچ وغروچشان بلند می‌شود. این جانوران بعضـی از ساعات روز وتمام شب را اسـتـراحت می‌کننـد. در گوشتخواران عکس این روش متداول ومعمول است. میوه که غذای پستانداران است در کنار آنها قرار گرفته و هر لحظه که بخواهند از درخت چیده‌ومی‌خورند. درفصول مختلف سال‌که نوع میوه فرق می‌کند، ذائقهٔ آنها نیز تغییر می‌کند. بعضی از انـواع پستانداران عالی هنگام فراوانی غذا، آن‌را درون گونه‌های خود انبار می‌کنند. بوی بدمدفوع این جانوران به‌مراتب کمتر از مدفوع گوشتخواران بوده و برای دفع آن هیچگونه رفتار ویژه‌ای ندارند.

مدفوع، پس از دفع به‌زمین افتاده وحیوان از آن دور می‌شود. این جانوران قبل ازاین که یك منطقه را کاملا متعفن کنند تغییر جا می‌دهند. میمون‌های بزرگ کـه روی درختان پناه گرفته‌اند، هر شب جای خواب خود را عوض می‌کنند تا نگران بهداشت جایگاه موقت خود نباشند (جای تعجب است که زیر ۹۹ درصد از درختانی‌که پناهگاه گوریل‌ها در نواحی معینی از آفریقا است، پر از کثافات متعفن میباشد).

تا وقتی که محیط زندگی پستانداران عالی غذای‌کافی دارد به‌جستجو نمی‌پردازند و درصورت لزوم دسته‌جمعی جابه‌جا شده و تغییر مکان می‌دهند. آنها دریك جایگاه تنگ ومشترك استراحت کرده و می‌خوابند وهرفرد یك چشمی ناظر حرکات ورفتار دیگران است. این نوع زندگی اجتماعی درگوشتخواران بسیار بندرت دیده می‌شود. پستانداران عالی گاهی به‌دستجات کوچك تقسیم می‌شوند اما هیچگاه تنها ویك نفـری نیستند. یك گوریل تنها، مخلوقی آسیب‌پذیر است زیرا مانند گوشتخواران به‌پنجه‌هاو دندانهای برنده مسلح نیست. وبی‌تردید به‌آسانی اسیر گوشتخواران ولگرد خواهد شد. روح تعاونی که در چگونگی شکار گرگ‌ها گفته شد، هرگز در پستانداران عالی دیده نمی‌شود. زیرا روح رقابت وسلطه‌جویی براین جانوران حکومت دارد.

بین گرگ‌ها نیز همانند پستانداران عالی موارد مختلف رقابت دیده مـی‌شود. میمون‌ها وگوریل‌ها از نظر رفتار تعاونی متعادل هستند، و برای سیرکردن شکم خود به‌چنین نمایش‌های پیچیده و در عین حال منظم وهمگانی دست نمی‌زنند. پستانداران عالی غذای مورد احتیاج هر روز را همان روز تهیه می‌کنند. زیرا غذا در دسترس‌آنها است و برای تأمین آن احتیاجی به‌پیمودن راههای طولانی نیست. مطالعهٔ دقیق درتغییر مکان ومسافرت گوریل‌های وحشی ثابت کرده است‌که این پستانداران روزانه به‌طور متوسط کمتر از پانصد متر راه می‌روند و گاهی این راه‌پیمایی به‌کمتر از صدمتر تقلیل

می‌یابد. ولی گوشتخواران برای هربار شکار، راه‌پیمایی بسیار می‌کنند و دربعضی موارد تا ۸۵ کیلومتر راه می‌روند تا جایی که ممکن است برای بازگشت‌به‌جایگاه اولیهٔ خود چند روز در راه باشند. مراجعت به‌جایگاه ثابت یعنی منزل تقریباً در تمام میمون‌ها دیده می‌شود.

حوزهٔ گردش‌های پستانداران عالی محدود است ومعمولا روزها در آن محیط می‌گردند و شب با رضایت‌خاطر به‌جایگاه خود مراجعه می‌کنند. آنها حوزهٔ زندگی خود را به‌خوبی می‌شناسند زیرا پیوسته در این محیط با آرامش خاطر گردش کرده و به‌آن‌خوگرفته‌اند. دراین محیط برخورد بین این دو دسته (گوشتخواران وپستانداران عالی) بسیار کم است زیرا قلمرو پستانداران عالی، معین ودفاع از آن به‌عهدهٔ تمام افراد است.

نکتهٔ کوچك و قابل ذکری که باید به‌آن اشاره شود، وجود کك در بدن گوشتخواران وفقدان آن در بدن پستانداران عالی است. انگل‌های خارجی بدن‌میمون، حشراتی نظیر شپش یا سایر انگل‌ها، به‌استثناء کك است. برای روشن شدن این مطلب باید دورهٔ زندگی کك مورد مطالعه قرار گیرد. محل تخم‌گذاری این حشره به‌جای بدن میزبان، روی مدفوع میزبان است. تخم‌ها پس از سه روز شکفته شده ونوزادان کرمی شکل از آن‌ها خارج می‌شوند. کرمینه‌ها از خون تغذیه نمی‌کنند بلکه روی تفاله‌های کنام و لانه می‌زیند. در پایان هفتهٔ دوم به‌دورخود پیله می‌تنند وبه‌شکل شفیره در می‌آیند و مدت دوهفته در زندگی نهفته باقی می‌مانند. پس از آن پیله پاره شده و حشره از آن بیرون می‌آید، و در بدن میزبان به‌جست وخیز می‌پردازد وبه‌این ترتیب درهمان ماه اول زندگی، کاملا مستقل وآزاد می‌شود. پس به‌خوبی می‌توان فهمید که چرا کك نمی‌تواند مزاحم حیوان خانه‌بدوشی چون میمون شود.

اگر کك در لانهٔ میمونی تخم‌گذاری کند، تا وقتی که تخم تبدیل به‌کرمینه شود و یا دورهٔ شفیره را بگذراند، حتماً میمون آن خانه را ترك کرده است و حشره پس از خروج از پیله، خانه را بی‌میزبان می‌بیند. ودیگر قادر به‌ادامهٔ بقیهٔ زندگی خود نخواهد بود زیرا زندگی حشره مستلزم مکیدن خون میزبان است.

پس معلوم می‌شود که کك فقط انگل جانورانی است که مکان ثابت دارند. وقتی زندگی گوشتخواران وپستانداران عالی را با یکدیگر مقایسه‌کنیم، می‌بینیم گروهی شکارچیان زمین و دشت‌ها و دسته‌ای میوه‌چینان درختان هستند. که قطعاً در این قاعده عمومی چند استثناء به‌چشم می‌خورد. ولی بهتر است ما به‌بحث دربارهٔ مهمترین آنهایعنی میمون برهنه بپردازیم. به‌چه طریق؟

چگونه میمون برهنه رژیم میوه‌خواری را با رژیم گوشتخواری پیوند داده‌وتلفیق کرده است؟

این عمل به‌وسیلهٔ کدام‌گونه، انجام گرفته است؟

آنچه مسلم است میمون برهنه در ابتدا برای زندگی روی زمین آمادگی لازم را نداشته، حس بویایی او بسیار ضعیف وحس شنوائیش نیز چندان دقیق نبوده است.

ساختمان ظاهری بدن نیز خشن نبوده و قدرت تحمل شدائد را نداشته است. حس‌رقابت او برحس تعاونش می‌چربیده، وآمادگی دورهم جمع شدن راهم نداشته است. امـا خوشبختانه مغز او بزرگ، وهوش او از هوش سایر گوشتخواران بیشتر بوده، بدنی راست داشته و می‌توانسته از دست‌ها وپاهایش به‌شکل دلخواه استفاده کند. وجود مغز رشدیافته هم خود شانسی در بهبود حرکاتش بوده است

ازاین ببعد مغز بزرگتر موجب توفیق درجنگ بود، نه‌وجود ماهیچه‌های قوی بنابراین تکامل درجهت تقویت وبزرگ شدن وافزایش قدرت مغزی صورت گرفت و نتیجهٔ این تحول عجیب است، یعنی میمون شکارچی که باید رشد مغزیش ادامه یابد در مرحلهٔ بچگی متوقف شده است. این اولین‌بار نیست‌که چنین تکاملی درجهت شعور و تدبیر انجام گرفته، بلکه این تکامل در عده‌ای دیگر نیز از نقطه‌نظرهای مختلف روی داده است. طبق فرضیهٔ نئوتنی[1] با بیان ساده‌تری می‌توان گفت که در سیر پیشرفت‌بعضی ازگونه‌ها بکمال نمی‌رسند بلکه در بچگی ونوجوانی (تکامل نیافته) باقـی می‌ماننـد. چنین توقفی ایجاد یك‌گونه جدید است.

(به‌عنوان مثال از سمندر مکزیکی[2] نام می‌بریم که در دورهٔ دگردیسی وقتـی به‌مرحلهٔ تتارد رسید دیگر تکامل نمی‌یابد و تا پایان زندگی در همان مرحله باقـی می‌ماند).

این موضوع، با مطالعهٔ مغز پستانداران عالی بزرگ وبچه میمون برهنه بهتـر روشن می‌شود. زیرا توسعهٔ مغز بچهٔ میمون برهنه در آغاز تولد درست به‌اندازهٔ مغزیك میمون بالغ وکامل است. سرعت توسعهٔ مغز جنین میمون بسیار زیاد است به‌طوری‌است که وقتی به‌دنیا می‌آید حجم مغزش به۷۵ درصد اندازهٔ کامل رسیده است. وبقیه نموآن در شش ماه اول زندگی انجام می‌پذیرد. دورهٔ این نمو در نوزاد شامپانزه دوازده ماه بعد ازتولد خاتمه می‌یابد. درحالی‌که حجم مغز بچهٔ میمون برهنه در بدو تولد ۲۳درصد اندازهٔ‌کامل است وبقیه نمو آن در ۶ سال اول‌زندگی انجام می‌گیرد و تا سن ۲۳سالگی همچنان به‌کندی ادامه دارد.

بنابراین نمو مغزی من وشما تا دوازده سال بعد از بلوغ جنسی ادامه دارد و نمو مغزی شامپانزه درست ۶ تا ۷ سال قبل از آن‌که حیوان برای توالد وتناسل آماده شود متوقف می‌گردد. این مطلب مبین کامل جملهٔ زیر است:

میمون‌های شکارچی در مرحلهٔ بچگی میمون برهنه باقی مانده‌اند. به‌عبارت دیگر تکامل ما، یعنی اجداد ما، (همان میمون‌های شکارچی) از نظر بعضی از خصائص‌مختلف نیز هم زمان و در یك جهت صورت نمی‌گیرد. به‌طوری که سیستم تولید مثلی خیلـی سریع‌تر تکمیل شده و کمال مغزی مدت‌ها ادامه پیدا می‌کند. در سایر اندام‌ها نیـز نمو بیش وکم کند است. یعنی مغز تنها عضو بدن نیست که به‌کندی رشد می‌کند، بلکه

---

۱. Neoténi
۲. Axolotl

اعضای بدن به‌طور متساوی از این تأثیر برخوردارند. سروتنه همهٔ پستانداران قبل از تولد در امتداد یك خط محوری است، سر و تنهٔ چهارپایان قبل از تولد در راستای یك خط مستقیم قرار دارد اما بعد از تولد سربه‌طرف زمین برگردانده می‌شود، وهمان‌طوری که مناسب او است هنگام راه رفتن سرش را جلو می‌اندازد ولی اگر این حیوانات‌روی دوپا وبه‌وضع قائم راه بروند، سرشان به‌طرف آسمان متمایل خواهد شد. دریك حیوان دو پا مانند میمون شکارچی که به‌طور عمودی راه می‌رود وضع دورهٔ جنینی حفظ شده است.

دراین زمینه نیزمجدداً به‌فرضیهٔ نئوتنی رجوع می‌کنیم، ومی‌گوییم‌که خصوصیات دورهٔ جنینی در تمام دوران زندگی بعد از تولد و بلوغ باقی می‌ماند. این توجیه‌درمورد تمام صفات ظاهری واختصاصی میمون شکارچی مانند گردن‌دراز و باریك، صورت پهن، کوچکی دندانها، بلوغ دیررس، کمی‌وزن، قوس ابروان، وعدم چرخش درانگشت بزرگ قابل عنوان است.

برای کمك به‌میمون شکارچی در نقش جدید، صفات جنینی مورد نیاز او در راه تکامل قرار گرفتند. اگر من جرأت داشتم از دیدگاه نئوتنی می‌گفتم، در طی مراحل تکامل، او توانسته است مغزی را که لازم داشته و بدنی را که با آن هماهنگ بوده بپذیرد. او توانسته است به‌طور قائم راه برود، بدود و با دست‌های آزادش اسلحه بگیرد ومغزش به‌خلق اسلحه موفق شده است. جالب‌تر این‌که این حیوان نه‌تنها درساختن اشیاء مهارت یافته بلکه به علت طولانی بودن دوران کودکی، تحت تعلیمات والدین و سایر افراد بالغ نیز قرار گرفته است.

نوزاد میمون و بچهٔ شامپانزه بازیگوش، متجسس ومتکبرند اما این وضع چندان دوامی ندارد.

بچگی میمون برهنه هم به همین صورت است ولی این روحیهٔ او تا زمان بلوغ جنسی ادامه دارد. برای میمون برهنه زمان نابود نمی‌شود. زیرا همهٔ افراد جدید پیرو تعلیم فنون اختصاصی بوده و با همهٔ مهارت‌های افراد قبلی آشنا می‌شوند. هوش‌وقدرت تقلید او جای ضعف درشکار رامی‌گیرد. هیچ حیوانی چون او از درس یادگیری بهره‌ور نمی‌شود.

ولی تعلیمات به‌تنهایی برای او کافی نیست، بلکه خصایص ارثی وتغییرات‌اساسی زیستی در طبیعت میمون شکارچی به‌این پیشرفت کمك مؤثر کرده است.

میمون شکارچی تنها به‌یك گوشتخوار تبدیل نشده بلکه با پیشرفت زمان در رفتار تغذیه‌ای او تغییرات شگرفی ظاهر شده است.

مهمترین موضوع قابل تذکر زیاد بودن حجم غذای مورد احتیاج و فاصلهٔ زیاد بین دو غذا است. که به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند یك امر تصادفی باشد. براثر این احتیاج او به‌انبار کردن توشه پرداخت که خود عاملی برای داشتن خانه وکاشانهٔ ثابت ومراجعت به‌آن است و به‌همین دلیل جهت‌یابی او بهتر شد.

متناسب این تغییرات، رفتار دفعی این حیوان هم باید همانند گوشتخواران

می‌شد، درحالی‌که مانند پستانداران عالی باقی مانده است. به‌طوری‌که بیان شد ایجاد خانه ومحل ثابت، مناسب ظهور کك خواهد بود. زیرا گوشتخواران کك دارند و پستانداران عالی فاقد کك هستند. واگر بین پستانداران عالی تنها میمون شکارچی جایگاه ثابت داشته باشد، قطعاً باید از مزاحمت انگل کك نیز برخوردار گردد. آن چه مسلم است این که بین حشرات نوع خاصی ازکك انگل ویژهٔ جنس ما است که با خودما تکامل یافته است. ومی‌توان گفت که زندگی اولین کك مخصوص بدن ما با ظهور اولین میمون‌های شکارچی آغاز شده است که از آن زمان هزاران سال می‌گذرد. اولین قدم میمون شکارچی بدجامعه، همراه نیاز فراوان او به‌همکاری و تعاون بود.

چگونگی بیان احساسات درونی که با حرکات ساده و آوایی انجام می‌گرفت پیچیده‌تر شد. در هر اجتماعی علایم و نشانه‌هایی به‌وجود آمد که به‌وسیلهٔ آنها خبر حملات دشمن به‌گروه میمون‌ها اعلام وبه‌این سبب چه بسا از نفوذ حملات به‌داخل‌عشیره جلوگیری می‌شد. با انتخاب منزل و ثابت شدن جایگاه مسألهٔ دفاع وحراست ازمالکیت وایجاد تمایل حمله به‌افراد غیر، پیش‌آمد واین زندگی نیازبه‌تجمع قوای بیشتروتشکیل گروه‌های بزرگ داشت به‌این دلیل دسته‌های بزرگ تشکیل شد وسعی افراد هردسته این بودکه از سایرین جدا نشوند و در گروه خود باقی بمانند.

به‌سبب متفرق بودن منابع غذایی وکثرت جمعیت، غذا و تقسیم آن خود مسأله‌ای بود.

در این جانوران هم آن‌چنان‌که قبلا در مورد تهیهٔ غذای گرگ‌ها اشاره شد، نرها به‌تهیه وآوردن غذا پرداختند، تا ماده‌ها و بچه‌هایی که دوران کودکی آنها به‌مراتب طولانی‌تر بود از آن تغذیه کنند. با توجه به‌این که در پستانداران عالی مراقبت‌های خانوادگی به‌مادر تعلق دارد، این اولین موردی است که تکلیف پدر آغاز می‌شود.

(میمون شکارچی، تنها پستاندار عالی تکامل یافته‌ای است که پدرش را می‌شناسد).

طولانی بودن دورهٔ بچگی، لزوم مراقبت شدیدتر بزرگترها، و نیاز ثابت‌بچه‌ها موجب شده که ماده‌ها همیشه خانه‌نشین باشند. ر این نوع، زندگی میمون شکارچی همانند نژاد خالص گوشتخواران است پس مساله تقسیم مسؤولیت‌ها وتکالیف هر یك از جنس‌ها بوجود می‌آید و در این جانوران نیز گروه شکارچیان از نرها تشکیل شده است، درحالی که این اختصاصات در سایر پستانداران عالی دیده نمی‌شود.

در این تقسیم کار، آن‌چه به‌نظر نامعقول می‌آمد این بودکه نرها همهٔ ازخانواده جدا شده و به‌دنبال تهیهٔ غذا باشند وماده‌ها را بی‌سرپرست گذاشته واز مکان خود دور شوند.

نتیجهٔ همهٔ تلاش‌ها و تحقیقاتی که در آداب ورسوم مختلف به‌عمل آمده این‌است که یك تغییر عمیق در رفتار اجتماعی پدید آمده است

این موضوع موجب گسترش زناشوئی گردید، یعنی میمون‌های شکارچی در راه عشقبازی ومهرورزی گام نهادند.

اگر چه این پدیده در بسیاری از حیوانات دیگر وسایرپستانداران عالی هم‌معمول بود ولی در این دسته با سه امتیاز زیر مشخص می‌شد:

۱. هر ماده به‌یك نر تعلق گرفت که در غیاب جفتش به‌او وفادار بود.

۲. با کم شدن رقابت جنسی بین نرها، روح تعاون قوت گرفت. به‌طوری که در شکارهای دسته‌جمعی ضعیف و قوی درحمایت یکدیگر بودند و هر یك خود را در مقابل جمع ضعیف می‌دانستند. اگرچه این وضع در بعضی از پستانداران عالی دیگر نیز دیده می‌شود ولی جامعه در این جا حیوان با استفاده از تمام نیروهای طبیعی و مصنوعی خود، فردخاطی و نر خائن را بسختی تنبیه کرده و سرجایش می‌نشاند.

۳. واحدهای تولید مثلی، یعنی جفت‌های نر و ماده زیاد شدند که برای فرزندان خود به‌طور مساوی تلاش می‌کردند.

سنگینی مشغلهٔ تربیت وتشکیل بچه، خود از عوامل مؤثر تشکیل یك واحد خانوادگی است. در سایر گروه‌های جانوری. مانند: ماهیان، پرندگان، یا پستانداران دیگر معمولا مسوولیت نگهداری بچه‌ها به‌عهدهٔ یکی از والدین است که به‌تنهایی آن را تحمل می‌کند و به‌ندرت پدر و مادر هر دو در نگهداری فرزندان مداخله ومشارکت دارند که در این صورت هم، اجتماع و اشتراك زندگی پدر و مادر فقط به‌دوره و فصل جفتگیری محدود می‌شود، وحال آن‌که این روابط واشتراك در زندگی میمون‌شکارچی دایمی است. به‌این سبب اعتماد ماده‌ها به‌حمایت نرها جلب شده و با خیال آسوده‌به‌انجام تکالیف مادری می‌پردازند.

نرها به‌پاکی و وفاداری ماده‌ها اطمینان دارند و می‌دانند که وقتی از شکار برگردند ماده‌ها آنها را ترك نکرده‌اند. در نتیجهٔ بچه‌ها از حداکثر مراقبت و حمایت برخوردار می‌شوند. این نوع زناشویی کمال مطلوب است.

واضح است که رفتار امروزی گونه ما جز در بعضی موارد، تکامل نیافته، بلکه به‌مراتب ضعیف‌تر شده است.

حال باید دید چگونه میمون شکارچی که یك پستاندار عالی است به‌روش گوشتخواری برگشته است؟ به‌نظرمن مبادلات سادهٔ آداب ورسومی به‌رودی موجب ظهور و بروز تغییرات عمیق زیستی شده و این تغییرات ارثی گروهی ویژگیهای تازه پدید آورده است. این موضوع گرچه نظریهٔ تازه‌ای است ولی تاکنون به‌ثبوت نرسیده است.

با وجودی که توجه به‌تأثیر تعلیم و تربیت وانتقال روایات، می‌تواند عظمت‌نقش آداب و رسوم را برساند، ولی من‌به‌این مطلب معتقد نیستم، زیرا نگاهی به‌رفتار گونه امروزی ما آن را رد می‌کند. اگرچه توسعهٔ تکنولوژی ما را به‌پیش می‌برد ولی این پیشرفت با صفات اساسی حیاتی برخورد خواهد داشت.

آثار روش‌های اساسی، یادگار زمانی که ما به‌صورت میمون شکارچی بوده‌ایم هنوز هم در بسیاری از فعالیت‌های امروزی ما آشکار است. به‌این جهت اغلب ما هنوز اسیر امیال حیوانی خود هستیم وگویی گاه‌گاه نیروی حیوانی ناشناخته در درون ما بیدار می‌شود.

برای انهدام این خصائص، به‌روش انتخاب طبیعی، ملیون‌ها سال وقت لازم است تا وقتی که عدم ظهور آن‌ها جزء صفات ارثی ما شود. و آن روز، روز خوشبختی بشر و کمال تمدن است زیرا که نیازمندی‌های اساسی حیوانی برای همیشه در او خفه و از وجودش زدوده شده است.

بدبختانه مغز اندیشمند و راه احساس و آرزوهماهنگ نیست.

وقتی برای اولین‌بار به‌صفت مشخص این حیوان یعنی پوست برهنهٔ آن توجه کردیم، طبق اصول جانورشناسی آن را میمون برهنه نام نهادیم. و تاکنون نام‌های دیگری چون: میمون قائم، میمون سازندهٔ اشیاء، میمون کله‌دار، میمون زمینی و... نیز برآن گذاشته‌ایم. چنین نام‌گذاری تهمت یا تحقیر نیست زیرا میمون برهنه هم حیوانی چون سایر حیوانات است پس باید نامی چون آنها داشته باشد و در واقع این کار ما در ردیف سایر کارهای علمی است.

حال باید دید علت برهنگی این حیوان چه بوده است؟ و چگونه خدای ناکرده شکارچی به‌میمون برهنه (انسان) تبدیل شده است؟

متأسفانه سنگواره هم زمان دقیق برهنه شدن راکه نکتهٔ تاریکی در تاریخ حیات این حیوان است روشن نمی‌کند. آن چه مسلم است این‌که تاریخ برهنگی میمون با ظهور اجداد ما مقارن بوده است

ولی باید دید که این برهنگی چگونه انجام گرفته و به‌خروج از جنگل چه کمکی کرده است؟

این همان مطلبی است که مدت‌ها ذهن دانشمندان این رشته را اشغال کرده و نظریه‌های علمی را به‌وجود آورده است که محکم‌ترین آنها نظریهٔ نئوتنی است: زیرا سر بچه شامپانزه هنگام تولد پوشیده از مو، وسایر قسمت‌های بدنش برهنه است. اگر این صفت تا بلوغ کامل حیوان حفظ می‌شد (طبق نظریهٔ نئوتنی) پوست این شامپانزه کاملا شبیه پوست ما بود.

جالب توجه این که درگونهٔ ما نیز حذف مو بطور کامل صورت نگرفته است زیرا تمام بدن جنین در رحم مادر در ماه‌های ۶ تا ۸ همانند سایر پستانداران عالی پوشیده از موهای ظریف است که قبل از تولد زدوده می‌شود. درکودکان پیش‌رس پس از تولد اغلب این پوشش ظریف قابل مشاهده، وموجب حیرت والدین است. موهای نازك و ظریف که بدن این کودك را می‌پوشاند مدت کوتاهی پس از تولد می‌ریزد و به‌ندرت اتفاق می‌افتد (از ۳۵ کودك ۱ کودك) که یکی از آنها برای همیشه این‌پوشش غیرعادی را حفظ کند.

در افراد عادی گونه ما نیز عدهٔ پرموها کم نیستند، که موهای آنها نسبت به پستانداران عالی دیگر ظریف‌تر است ولی ازنظرانبوهی، پس عموهای شامپانزه محسوب می‌شوند. وگروهی از افراد گونه ما نیز مانند سیاه‌پوستان به‌کلی برهنه‌اند پس هیچ یك از دو مورد بالا توجیهی کافی نیست زیرا به‌خاطر آن‌که یك کور دوچشم دارد نمی‌توان گفت که او کور نیست. ولی آن‌چه مسلم است ما برهنه هستیم.

اگر موهای فوق‌العاده ریزی که با ذره‌بین قابل رؤیت و شمارش هستند به‌حساب نیایند، می‌توان گفت که بدن ما بدون واسطه به‌خارج مربوط می‌شود.

با این تفسیر برهنگی را می‌توان مطابق فرضیهٔ نئوتنی توجیه کرد ولی معلوم نیست که این صفت در تنازع بقاء میمون برهنه در محیط خصمانه زندگی او چه نقشی داشته است؟

یك تفسیر معقول: میمون شکارچی قدیمی وقتی زندگی ولگردی را رها کرد به‌علت اختیار جایگاه ثابت، خانه او پر از غارتگران انگل مانندکنه وبید وکك و شپش گردید. به‌طوری که قدرت دفاع از او سلب، و پوستش مجروح می‌شد این مشکل در زندگی او فراوان پیش می‌آمد که در چنین شرایط توان فرسائی اگر میمونی بدن برهنه داشت عمل آسانتر، و برهنگی‌خود وسیلهٔ بقاء بود. اگر چه تلاش سایر میمون‌ها در دفع انگل‌ها بدنشان را پر از لکه‌های بی‌موکرده بود ولی برهنگی طبیعی این‌گونه برگزیده، امتیاز بزرگی محسوب می‌شد، زیرا که به‌این‌دلیل عمل راندن انگل از بدن بسیار آسانتر بود، وحال آن‌که بیشتر اوقات، بسیاری از پستانداران عالی پشم‌دار صرف این‌کار می‌شود. علاوه برامتیاز برهنگی تغذیهٔ میمون برهنه نیز موجب تمیزتر ماندن پوستش شده وخطر هجوم بیماری‌های مهلك را کمتر کرده است.

این برهنگی در کرکس‌ها نیز دیده می‌شود. می‌دانیم که این پرندگان غذای‌خود را از لاشه‌های خون‌آلود کثیف تأمین می‌کنند و مداومت در فروبردن سر و گردن بداخل لاشه کرکس‌هایی را باقی نگهداشت‌که این قسمت از بدن آنها پر نداشت. میمون شکارچی که هم تمام بدنش به‌آلودگی‌های لانه آغشته می‌شود ازاین قاعده مستثنی نیست. ولی شاید توجیه بقاء مورد شامپانزه‌ها این است که آنها پس از عمل، دفع از برگ درختان مانند کاغذ بهداشتی برای نظافت خود استفاده می‌کنند.

از بین رفتن موها همزمان با پیدایش آتش است برافروختن آتش هنگام شب، جبران سرما و پایین آمدن درجه حرارت را درشب می‌کرد واین آتش‌افروزی باعث پیوستن گرمای ایجاد شده در شب به‌گرمای طبیعی روز می‌شد، وسرمای شب، میمون برهنه شده را تهدید نمی‌کرد.

آرامش ما در آب و فرار شامپانزه‌ها از آب نظریهٔ بالا را تأیید می‌کند. علاوه برآن، طبق این نظریه پهن وقائم بودن ما نتیجهٔ تکاملی است که متعاقب تلاش میمون برهنه برای فرورفتن در اعماق بیشتر حاصل شده است. صفت عجیب برهنگی محصول محیط است و توجه دقیق به‌جهت خواب موهای پشت ما اختلاف آن را باسایر میمون‌ها نشان می‌دهد. جهت خواب موها مورب و در طرفین ستون مهره‌ها، واین درست در جهت آب هنگام شنا است. بی‌تردید مقاومت این موها وقتی که پر پشت‌تر بوده درهم شکسته است.

نکتهٔ قابل ملاحظهٔ دیگر اینکه بین تمام پستانداران عالی، تنها زیر پوست ما قشری، از چربی وجود دارد ومشابه این پوشش که به‌منزلهٔ یك ورقهٔ عایق در بدن بالن وسگ دریایی هم دیده می‌شود. بنظر میرسد وسیله‌ای برای مبارزه با سرما در بدن‌برهنه

است، برای وجود این طبقهٔ چربی از نظر علم تشریح تفسیری دیگری نیست.

در تأیید نظریهٔ دریایی از حساسیت دست‌ها یاری گرفته شده به‌این معنی که هر دست نسبتاً کم تمرین هم می‌تواند سنگ وچوب را بلندکند ولی برای گرفتن غذا. بویژه جانوران دریایی از داخل آب، دست‌های فوق‌العاده دقیق وحساس لازم است. میمون‌های زمینی نخستین جانورانی بودند که چنین دست‌های فوق‌العاده حساس و کاری داشتند و این آمادگی آنها را بسوی دشت‌ها و بدنبال شکار کشانده است. و بالاخره نظریهٔ آبی نشان می‌دهد که برای یافتن حلقهٔ مفقودهٔ سلسلةالنسب آدمی، باید کرانه‌های دریایی افریقا راکاوش کنند، شاید در آنجا که محل زندگی میمون‌های شناگر بوده است گمشدهٔ خود را بیابند.

متأسفانه تاکنون به‌این منظور کاوشی نشده ونتیجه‌ای به‌دست نیامده است ولی تجارب مختلف غیر مستقیم این نظریه را تا حدی تأیید کرده‌اند که مبنای محکمی‌برای اثبات این نظریه نیستند. از آنجا که ما از گذشته‌مان هیچ ردپایی نداریم، می‌توانیم این نظریه را علت برهنگی میمون بدانیم. (اثبات این مطلب هیچ‌گاه مغایر با تکامل سلسلهٔ میمون‌های زمینی به‌میمون‌های شکارچی نیست بلکه گذراندن زندگی آبی برای چنین تحولی غسل تعمید محسوب می‌شود.)

نظریهٔ دیگری که در مورد علت برهنگی وجود دارد بکلی با دیگردیدمان‌ها متفاوت است وآن این است‌که بجای آنکه حادثهٔ برهنگی را اثر شرایط فیزیکی محیط بدانیم، میتوان آنرا معلول طبیعت اجتماعی جانور دانست.

به‌عبارت دیگر بی‌مویی یك سیر تکامل مکانیکی نبوده وفقط یك‌نشانه است.

در بدن بعضی از پستانداران عالی لکه‌های بی‌مو یافت می‌شودکه بظاهر یك‌وسیلهٔ شناسایی است، این پدیده سبب مشخص یك‌گونه از دیگر گونه‌های میمون می‌گردد.

مسأله شناسایی آن چنان امتیازی نیست که بقاء نسلی را تأمین، و نژاد تازه‌ای را ایجاد کند. اگر علت از دست دادن مو در میمون شکارچی فقط وسیلهٔ شناسایی او از دیگر گونه‌ها بود، مسلم راههای آسانتری برای شناسایی وجود داشت که بقیمت از دست دادن پوشش عایق ارزشمند مو تمام نشو.

نظریهٔ دیگری که در مورد علت برهنگی عنوان شد ارتباط آن با جنسیت است: پستانداران نر معمولا پر پشم‌تر از پستانداران ماده هستند با توسعهٔ این اختلاف میمون برهنهٔ ماده‌ای از نظر جنسی فریبا و جالب است که بکلی فاقد مو باشد و حال آنکه از نظر مو اختلاف بین نر و ماده فقط بخش محدودی بنام ریش وسبیل است.

زوده شدن مو بهر علتی باشد همزمان با پیدایش یك طبقهٔ عایق چربی در زیر پوست است. که وجود آن فقدان مو را جبران کرده است.

بهرحال از بین رفتن مو در تشدید حساسیت جنسی نیز اهمیت بسیار دارد زیرا مجاورت پوست‌های برهنه در مدت تماس‌های عشقی موجب تحریك بیشتر قوهٔ باه می‌شود در نتیجه همبستگی جفت‌ها بیشتر شده و عمل جفت‌گیری دلپذیرتر می‌گردد. با وجود این از بین رفتن مو به‌درجه حرارت نیز مربوط می‌شود. شاید وقتی که میمون

شکارچی از جنگل سایه‌دار خارج شد و درخطر آفتاب تند قرارگرفت، برای‌جلوگیری از ناراحتی‌های ناشی از گرمای شدید موها را از دست داد.

این هم یك تفسیر منطقی است: که ما مقهور گرمای شدید شده‌ایم، ولی بابدتوجه داشت که این قطعی نیست زیرا هیچ یك از حیوانات پشم‌داری که هم اکنون دردشت‌ها و مرغزارها زندگی می‌کنند از چنین تکاملی نگذشته‌اند، وگرنه باید تاکنون شیر، شغال و... وآنهایی که موهای کوتاه و پر دارند همه برهنه شده باشند.

بی‌تردید بدن برهنه کمتر احساس گرما می‌کند ولی برای بدن فاقد پوشش خطرات ناشی از اشعهٔ خورشید وجود دارد که عوارض آن از نظر کسانی که حمام آفتاب می‌گیرند پوشیده نیست.

به‌تجربه ثابت شده است که در مناطق کویری پوشیدن لباس هر چند که نازك باشدتبخیر آب را کم کرده و باعث کاهش اتلاف گرما شده و ۵۵ درصد گرم کننده‌تر از بدن برهنه است.

در درجات حرارت بالا، لباس‌های گشاد وضخیم، به‌شکلی که اعراب می‌پوشند به‌علت گرفتن تندی گرما وجریان دادن هوا در اطراف بدن، بهترین محافظ است. جریان هوای اطراف بدن باعث تبخیر بیشتر وتنفس کافی پوستی می‌شود و در نتیجه بدن را خنك می‌کند.

به‌این ترتیب یافتن ارتباط بین شدت گرما و آغاز برهنگی بسادگی ممکن نیست ولی بهرحال درجه حرارت و مقدار آفتاب‌گیری دوعامل اساسی هستند.

اگر درجه حرارت هوا عامل قطعی زدوده شدن مو باشد باید ثابت کرد که چرا میمون برهنه تنها پستانداری است که مو و پشم خود را از دست داده است؟

بهترین پاسخی که تاکنون به‌این سئوال داده شده اینست که طبق دلایل کافی میمون شکارچی از نظر جسمی توانایی دویدن زیاد ودنبال کردن صید را نداشته، او به‌کمك ورزیدگی مغزی این مشکل را حل‌کرده، وبا فراهم کردن مقدمات هوشمندانه واستفاده از سلاح‌های کشنده تنبلی جسمی خود را جبران کرده است.

اگر او می‌خواست مدت‌ها در تعقیب شکار باشد گرمای زیاد حاصل از این تلاش به‌او آسیب فراوان می‌رسانید. پس ناچار دست از تعقیب کشید. این خود قدم بزرگی در مبارزه با گرما، ویکی از راههای معتدل کردن درجهٔ حرارت بدن بود بقاء میمون برهنه وابسته به‌آن است، ومی‌تواند عامل اصلی تبدیل میمون شکارچی پشم‌دار به‌میمون برهنه باشد.

با زدوده شدن موهای بدن، عدهٔ زیادی غدد مولد عرق در تمام سطح بدن میمون برهنهٔ ظاهر شد. وبه‌این ترتیب عامل خنك کنندهٔ دیگری برای لحظات تلاش وفعالیت بوجود آمد. تبخیر عرق‌که مایعی شور مزه است در تمام نقاط بدن بویژه قسمت‌هایی‌که در معرض گرما است، موجب تعدیل درجهٔ حرارت است. در مناطق معتدل گرم این وسیلهٔ برای ایجاد حرارت مطلوب کافی است.

عمل قشر چربی زیر پوست که مقارن تشکیل غدد مولد عرق بوجود آمد، گرم

کردن بدن در لحظات غیر فعالیت وتلاش است. لازم بتذکر است که طبقهٔ چربی در مواقع سرد بدون آنکه مانع تبخیر سطحی شود و یا تولید گرما کند، مانع ورود سرما به‌درون بدن نیز می‌شود. پس بعد از نابودی پوشش مویی بدن، این دوعامل یعنی غدد مولد عرق وقشر چربی، گرمای بدن را متعادل نگاه می‌دارند. تصور می‌شودکه مهمترین علامت زندگی تازهٔ اجداد شکارچی ما، تناسب بین ازمیان رفتن مو و پیدایش غدد وقشر چربی بوده است.

بالاخره میمون برهنه ظاهر شد.

حیوانی که قائم راه می‌رفت شکارچی واسلحه بدست بود زمین‌زی، نئوتن و کله‌دار بود، از اخلاف بلافصل پستانداران عالی بود که دوباره رژیم گوشتخواری آغاز کرد، و بالاخره او مترصد فتح دنیا بود. با وجودی که این موجود درتکامل، پدیده‌ای نو آفرید وسرسلسله‌ای عجیب بنیاد نهاد ولی هنوز وجودش به‌کمال حقیقی نرسیده وخالی از عیب نیست. از آنجا صفاتی مغایر طبیعت مألوفش در او ظاهر می‌شود که تحت تأثیر برنامه‌های دقیق تربیتی وفرهنگی در مقابل توسعهٔ کند ارثی معدوم‌می گردند ولی ژن‌ها حافظ صفات اساسی مانند صفت برهنگی هستند.

اکنون ما می‌توانیم بدون اینکه مطالعهٔ گذشته میمون برهنه را فراموش کنیم پدیده‌های رهبری امروز او را هم مورد توجه ومطالعه قرار دهیم. میمون برهنهٔ چه رفتاری دارد؟ مسایل دایمی مربوط به‌بچه‌ها را چگونه حل می‌کند؟ چگونه مغزش مانند حسابگر الکترونیکی در تنظیم ادراکاتش موفق شده است؟

شاید اقرار نکاتی که خوش‌آیند ما نیست لازم باشد واین همان چیزی است که مورد تحقیق ما قرار دارد.

فصل دوم

جنسیت

میمون برهنهٔ امروزی از نظر جنسی وضع حیرت‌انگیزی دارد زیرا او از بین پستانداران عالی برخاسته و بعد از طی مراحلی، دوباره گوشتخوار شده و با حفظ تمام وابستگی‌ها، او عضو پیشرفته‌ترین تمدن‌ها هست. نخستین تغییرات جنسی که مربوط به‌تحول اساسی میمون درخت‌زی به‌میمون شکارچی است در دوره‌ای طولانی و همراه با پیشرفت هـای کلی صورت گرفته است. و حال آنکه تغییراتی که معلول تمدن است چندان چشم‌گیر نیست. زیرا مدت آن کوتاه، و تحولاتش سریع و معلول تربیت و هوش و مراقبت و قبول آداب خاص بوده است. بنا بر این با تغییراتی که بر بنای نظام زیستی و انتخاب طبیعی روی داده متفاوت است. از طرفی می‌توان گفت گسترش تمدن آنقدرها همه‌جانبه نبوده که بتواند رفتار جنسی جدیدی بسازد. بلکه فقط عـده‌ای از رفتار های جنسی که مناسب جامعه بوده، قوت بیشتری گرفته‌اند اگرچه این گفتار کمی جسورانه بنظر می‌رسد ولی بهرحال بنیاد نظریهٔ ما برآن است و در پایان فصل هم مجدداً به‌بحث دربارهٔ آن خواهیم پرداخت.

قبل از هرچیز لازم است با دقت تمام چگونگی رفتار امروزی میمون برهنه را هنگام فعالیت های جنسی مطالعه و طبقه‌بندی کنیم بیان این‌مطلب به‌علت‌تنوع‌فوق‌العاده، آنقدرها هم که بنظر می‌رسد آسان نیست. زیرا نه‌تنها رفتار جنسی جوامع مخـتلف بایکدیگر متفاوت است بلکه این رفتار در افراد یك جامعه نیز گونه‌گون است. تنها راه حل این است که نمونه‌های متعددی از پیشرفته‌ترین جوامع را مورد مطالعه قرار داده و میانگین آنها را بررسی کنیم. زیرا به‌علت عدم توفیق جوامع کوچك و عقب‌افتاده در تغییر عادات جنسی نمی‌توان آنها را به‌حساب آورد. اگرچه آداب و عادات جنسی افسانه‌ای و متلون این نوع جوامع جالب است ولی از نظر زیستی بویژه تأثیر تمدن

که مورد بحث ما است سیر تکاملی مهمی را نشان نمی‌دهد، و فقط برای مطالعهٔ پدیده‌های جنسی غیر عادی به‌مراتب مفیدتر از جوامع متمدن است اغلب اطلاعاتی که در این‌جا نقل می‌شود عبارت از مجموعهٔ مطالعاتی است که روی فرهنگ معدودی مردم آمریکای شمالی بعمل آمده است.

خوشبختانه روحیهٔ مردم این سامان بهترین نمودار وضع میمون برهنهٔ جدید است زیرا این قسمت از دنیا از فرهنگ فوق‌العاده درخشانی برخوردارند که از نظر زیستی نیز حائز کمال اهمیت است.

رفتار جنسی ویژهٔ گونهٔ ما دارای سه مرحلهٔ اختصاصی است: تشکیل جفت، فعالیت های قبل از جفت‌گیری، و جفت‌گیری عمومی، که همهٔ افراد از این مراحل سه‌گانه نمی‌گذرند. مرحلهٔ تشکیل جفت که معمولا به‌مرحلهٔ احساس عشق معروف است، هفته‌ها، گاهی ماهها طول می‌کشد. مقایسه مراحل مختلف عشقی حیوانات مختلف در این مدت فوق‌العاده جالب و تماشایی است این مرحله در سایر حیوانات با رفتار تردید آمیزی مشخص شده است زیرا مبین تلاقی ترس، حمله و جاذبهٔ جنسی است. حساسیت و دودلی کم‌کم تقلیل می‌یابد و علایم جنسی شدید جای آن را می‌گیرد. این علایم شامل، رفتار های جسمی، تغییرات چهره‌ای و صوتی پیچیده‌ای است. نشانه‌های صوتی نسبت‌به‌سایر علایم، اختصاصی‌تر بوده و همراه با رموزی است که برای جفت حیوان قابل درك، و به‌این دلیل حائز اهمیت بیشتر است.

طنین صدا برحسب محتوا تغییر می‌کند و هرگاه یکی زمزمهٔ عاشقانه سردهد، جفت او نیز به پاسخ عاشقانه و دلچسبی می‌پردازد. بعد ازمرحلهٔ تظاهرات بصرت‌وصوتی برخوردهای سادهٔ جسمی پیش می‌آید و وقتی هردو جفت کنار هم قرار گرفتند. به‌اتفاق تغییر مکان می‌دهند.

نخست دست در دست هم می‌گذارند و بعد بازوها را در هم می‌کنند و به‌دنبال‌آن، لب به‌گونه‌هم می‌سایند، و سرانجام از هم لب می‌گیرند. و اغلب دیده شده است که در طول راهی که طی می‌کنند گاه‌گاه می‌ایستند و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. پس از آن ناگهان شروع بدویدن، تعقیب یکدیگر، جهیدن، و رقصیدن می‌کنند. یعنی تمام علایم شور و نشاط در آنها آشکار می‌شود تا این مرحله که مربوط به‌دورهٔ مقدماتی تشکیل جفت است در اجتماع انجام می‌گیرد. اما پس از آن مرحلهٔ جفت‌گیری، همراه با انزوا و دوری از اجتماع آغاز می‌شود. در شروع این دوره اغلب، جفت‌ها تمایل شدید به‌درازکشیدن دارند، تماس‌های دوبدن به‌تدریج زیادتر شده و بافشار همراه می‌شود، پس ازمدتی کوتاه به‌تندی از وضع پهلوبه‌پهلو خارج شده و روبروی هم روی یکدیگر قرار می‌گیرند و خود را بشدت به‌هم می‌فشارند، این وضع چند دقیقه و گاهی چند ساعت طول می‌کشد، در این مرحله علایم صوتی و بصری دیگر اهمیت خود را از دست داده و جای آنها را نشانه‌های لمسی گرفته‌اند. علایم لمسی شامل جنبش‌ها وفشار قسمت‌های مختلف بدن، به‌ویژه انگشتان، دست‌ها، لب‌ها و زبان است برای این‌که‌تماس پوستی به‌حداکثر برسد، قسمتی یا تمام لباس را از تن درمی‌آورند در طول این

مرحله‌تماس دهانی بیشتر شده و فشار لب‌ها به‌هم، شدید، شیرین و طولانی است. وقتی که التهاب به‌حداکثر می‌رسد، یکی از آنها لبها را باز کرده و زبانش را به‌داخل دهان جفت قرار می‌دهد و با حرکت زبان، مخاط حساس دهان او را تحریك می‌کنـد. در مرحلهٔ شدت تحریك، قراردادن لب و زبان در دهان جفت، کاری نسبتاً معمولی است. اما عده‌ای سایر اندام‌های بدن، نظیر نرمك گوش، گردن، و حتی اندام تناسلی را در دهان جفت جای می‌دهند. نربه‌دلخواه خود بازبان و لب‌ها، سینه و پستان و گاهـی اندام تناسلی ماده را می‌لیسد و می‌مکد. گاهی نرو ماده سر و ته کنار هم درازمی‌کشند، حیوان ماده اندام تناسلی نر، و حیوان نر اندام تناسلی ماده را می‌مکد و در این وضع تمام بدن آنها درهم می‌رود.

علاوه بربوسیدن، لیسیدن و مکیدن، گاهی یکی از جفت‌ها، اندام های مختلف بدن طرف مقابل را به‌دندان می‌گزد و یا نیشگون می‌گیرد.

گزیدن با فشار آهسته دندانها، و نیشگون دور از خشونت انجام می‌گـیرد و به‌ندرت ممکن است شدید و دردناك باشد.

همهٔ حمله‌های تحریك کنندهٔ دهانی و تکرار آنها، نشانهٔ بارز دخالت پوست در عمل تحریك است. برای لمس بدن و تماس بیشتر، دست‌ها و انگشتان همه‌جا حرکت کرده و بدن را لمس می‌کنند این گردش در بعضی از قسمت‌ها مانند صورت، کمر و ناحیهٔ تناسلی با شدت بیشتر و توقف همراه است.

تماس های دهانی نر غالباً در حدود سینه و پستانهای ماده است. فشار انگشتان نوازشگر که به‌نوازش مشغولند لحظه‌به‌لحظه بیشتر شده و گاهی فشار آنقـدر زیـاد می‌شود که ناخن‌ها در گوشت فرو می‌روند. گاهی حیوان ماده اندام تناسلی نـر را می‌گیرد و در حال نوازش آن، رؤیای جماع دارد.

علاوه برتماس دست‌ها و بدن، گاهی براثر عادت، تمایل به‌مالیدن و فشاردادن اندام تناسلی به‌بدن جفت نیز پیدا می‌شود. قابل تذکر این که سایر تظاهرات از جمله به‌هم‌چسبیدن بازوها وران‌ها، همراه با انقباض شدید ماهیچه‌ها، صورت می‌گیرد. دراین حال بدن با نیروی هرچه تمامتر کشیده شده و به‌وضع اولیه برمی‌گردد. و به‌این‌ترتیب تحریك جنسی به‌اوج خود می‌رسد، اگر جفت‌ها مدتی در این وضع بمانند، طبق اصول فیزیولوژی تحریك و فشار برای جفت‌گیری کافی خواهد بود و جفت‌گیری رانتیجه می‌دهد. جفت‌گیری با دخول اندام تناسلی نر، به‌اندام تناسلی ماده آغاز می‌شود. در این حالت جفت‌ها به‌وضع افقی روبه‌روی هم، و نر روی ماده قـرار گرفته‌اند در حالی که ران‌ها از هم فاصله دارند. این روش معمولی‌ترین و اختصاصی ترین روش جفت‌گیری است. سایر روش‌ها بعداً توضیح داده خواهد شد.

پس از قرار گرفتن حیوان نر روی ماده، و دخول اندام تناسلی نر به‌اندام‌تناسلی ماده، جنبش موزون کمر در حیوان‌نر آغاز می‌شود. مقدار فشار وسرعت عمل رابه‌آسانی می‌توان تغییر داد و اگر مانعی وجود نداشته باشد معمولا فشار و سرعت به‌نهایت‌می‌رسد، به‌نسبتی که عمل جفت‌گیری پیش می‌رود از تمایل شدید به تماس دست‌ها و دهان و

لطف به‌هم پیچیدن و درهم فرو رفتن کاسته می‌شود بعد از این وضع، غالباً تحریك فرد متقابل مدتی دوام دارد.

طول مدت جفت‌گیری به‌مراتب کوتاه‌تر از دورهٔ قبل از جفت‌گیری است، و چند دقیقه بعد از شروع جفت‌گیری مرحلهٔ انزال نر فرا می‌رسد که حیوان نرمی‌تواند کمی آن را به‌تأخیر بیاندازد. شاید عمل جفت‌گیری مادهٔ سایر پستانداران عالی همراه با انزال نباشد ولی در میمون برهنه که خود یك حیوان است هنگامی این مرحله وجود خواهد داشت که مدت جفت‌گیری به‌درازا بکشد، در این صورت تمام آثار و هیجانات مربوط به‌انزال به‌جز دفع اسپرم که در حیوان نر مشاهده می‌شود در ماده هم ظاهر می‌گردد. شدت هیجان در حیوان ماده بیشتر است مدت زمانی که طول می‌کشد تا ماده‌ها به‌این نقطهٔ تحریك برسند مختلف است ولی معمولابین۱۰ تا۲۰ دقیقه بعد از شروع جفت‌گیری آغاز می‌شود.

از نظر زمان لازم برای تحریك نهایی، بین حیوان نر و حیوان ماده اختلاف بسیار است و معمولا در ماده‌ها مدت بیشتری طول می‌کشد. بحث در مورد این موضوع وقتی لازم است که بخواهیم انواع عملیات جنسی را مطالعه کنیم. در این‌جا لازم به‌یادآوری است که رساندن ماده به‌نقطهٔ تحریك شدید، به‌راههای مختلفی که اشاره می‌شود امکان پذیر است: خودداری حیوان نر و به‌تأخیر انداختن عمل انزال، تشدید تحریك ماده قبل از دخول، وجود مانع برای نزدیکی. حفظ شدن حالت تحریك نر، بعد از دفع. شروع تحریك بعد از لحظه‌ای استراحت که در این صورت باید تماس جنسی را کاهش داد تا دفع خود به‌خود به‌تأخیر بیفتد و زمان کافی برای رسیدن ماده به‌مرحلهٔ حاد تحریك فراهم شود.

وقتی که جفت‌ها به‌مرحلهٔ تحریك نهایی و انزال رسیدند، دورهٔ جالب استراحت پس از تلاش است.

حال که از تحریك‌های جنسی سخن گفتیم، لازم است که عکس‌العمل‌های جنسی را هم مورد مطالعه قرار دهیم.

آیا بدن در مقابل این تحریك شدید چه عکس‌العملی نشان می‌دهد؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که در هر دو جفت، تعداد ضربان قلب بیشتر، فشار شریانی بالاتر، و تنفس تندتر می‌شود. این تغییرات در طول قبل از جفت‌گیری نمایان شده و در مرحلهٔ انزال به‌نهایت شدت خود می‌رسند. ضربان قلب انسان در حالت طبیعی بین ۷۰ تا ۸۰ بار در دقیقه است. این تعداد در مراحل اولیهٔ تحریك جنسی به ۹۰ تا ۱۰۰، در تحریك‌های شدید به ۱۳۰، و در اوج تحریك یعنی مرحلهٔ انزال به۱۵۰ بار در دقیقه می‌رسد. دستگاه سنجش فشار خون در مرحلهٔ انزال بین ۴۰ تا ۱۰۰ میلیمتر جیوه را نشان می‌دهد. به‌نسبتی که تحریك تشدید می‌شود تنفس هم سریع‌تر و عمیق‌تر می‌گردد. تا این که در مرحلهٔ انزال، جفت‌ها به‌نفس نفس می‌افتند و تنفس آنها همراه با نفیر و ناله است. هنگام انزال، قیافه متشنج، دهان باز، و سوراخ بینی متسع است و این‌درست شبیه پهلوان کشتی‌گیر در آخرین مرحلهٔ زورآزمایی، و یا یك موجود زنده در شرایط

کمی هوا است.

تغییر مهم دیگری که در طول تحریک‌های جنسی حاصل می‌شود، اختلال قابل ملاحظه در تقسیم خون است. در این حالت خون از عمق بدن به‌بخش‌های سطحی‌می‌آید، و انقباض رگ‌های آورندهٔ خون به‌پوست نتایج مؤثر دیگری به‌دست می‌دهد. این وضع بدن را برای لمس بیشتر، گرمتر می‌کند و کانون سوزانی برای انفجار جنسی بوجود می‌آورد، و تغییرات ویژه‌ای را در مناطق معینی از بدن نتیجه می‌شود. در تحریک‌های شدید، نوعی سرخی مخصوص جنسی دیده می‌شود. انتشار این سرخی از ناحیهٔ معده و قسمت فوقانی شکم شروع شده و به‌بخش فوقانی سینه و بالای تنه و پهلوها و ناحیهٔ میانی سینه می‌رسد و بالاخره به‌پایین چهره ختم می‌شود. این سرخی گاهی در گردن و صورت بطور مساوی ظاهر می‌گردد. این عکس‌العمل درماده، ها واضح‌تر است زیرا در حیوان ماده هنگام تحریک، قسمت پایین شکم، شکم، شانه‌ها، و آرنج قرمز می‌شود و اگر تحریک شدید باشد این قرمزی در ران، لمبر و پشت نیز دیده می‌شود. این سرخی گاهی مانند سرخی علامت بیماری سرخک در تمام سطح بدن حیوان ماده منتشر می‌شود. و یکی از علایم بصری جنسی بشمار می‌رود. چنین وضعی به‌ندرت، در نرها نیز دیده می‌شود، که در آن صورت، بخش بالای شکم و روی سینه و چهره و گردن قرمز شده وگاهی سرخی به‌شانه، ساعد، و ران هم می‌رسد. پس از انزال سرخی همهٔ اعضاء ازبین می‌رود، منتهی اندام‌هایی که زودتر قرمز شده بودند دیرتر، و اندام‌هایی که دیرتر سرخ شده بودند، زودتر قرمزی خود را از دست می‌دهند.

علاوه بر سرخی‌های جنسی به‌علت اتساع عروق، در بعضی از اندام‌ها انقباض هم صورت می‌گیرد. به‌علت زیاد شدن ضربان قلب، شریان‌ها مقدار خون بیشتری را به‌سرعت به‌اندام‌ها می‌رسانند، که وریدها به‌آن سرعت قادر به‌تخلیهٔ خون آن اندام نیستند، زیرا انبساط رگ‌ها دربعضی قسمت‌های بدن باعث انسداد جریان خون می‌شود و تا وقتی که این وضع دوام دارد آن اندام همچنان متورم می‌ماند، در اندام‌هایی‌مانند لب‌ها، بینی، نرمک گوش، نوک سینه، اندام تناسلی هردو جفت، و پستان‌های ماده وضع چنین است. لب‌ها ورم کرده، قرمزتر و برجسته‌تر، نوک‌نرم بینی متورم شده‌وسوراخهای بینی باز می‌شوند. نرمک‌های گوش ضخیم‌شده و باد می‌کنند. پستان‌ها در دو جنس بزرگ و سفت می‌شود ولی این پدیده در حیوان ماده بارزتر است. پستانهای حیوان ماده در مرحلهٔ نزدیک به‌انزال بهترین وضع را دارد، زیرا علاوه برآنکه تقریباً درحدود ۲۵ درصد از اندازهٔ طبیعی بزرگتر می‌شودگرد، سفت و برجسته هم هست. در طول مدت تحریک اندام‌های تناسلی هردوجنس، تغییرات فراوانی می‌کند. جدار واژن ماده به‌شدت تحریک شده و از راه مجرای مهبلی لغزنده و چرب می‌گردد. لغزنده شدن‌واژن در بعضی شرایط، چند ثانیه بعد از شروع مقدمات قبل از جفت‌گیری صورت می‌گیرد. در تمام مدت تحریک جنسی، قسمت عضو سوم مجرای مهبل از درازا و پهنا منبسط شده، و با نزدیک شدن مرحلهٔ نهایی تحریک، قسمت خارجی عضو سوم هم متورم‌می‌شود. شروع مرحلهٔ نهایی تحریک وقتی است که فاصله انقباض های ماهیچه‌های این عضو

۲ تـا ۴ ثانیه، و به نسبت شدت تحریك به $\frac{۸}{۱۰}$ ثانیه تقلیل یـابد. تعداد انقباض ۳ تا ۱۵ بار است.

اندامهای جنسی خارجی ماده نیز در مدت تحریك ورم می‌کنند. لب‌های بزرگ واژن از هم فاصله می‌گیرند و گاهی دو تا سه برابر اندازهٔ طبیعی خـود، بـزرگ می‌شوند. لب‌های کوچك هم دو تا سه‌برابر اندازهٔ طبیعی شده و تا وسط پردهٔ محافظ لب‌های بزرگ پیش می‌آیند و تبدیل به‌زایده‌ای یك‌سانتی متری می‌شوند. به‌نسبت تشدید تحریك، در لب‌های کوچك تغییرات ضربان داری پدید می‌آید. تحریك‌های انقباضی، رنگ این اندام ها را به‌گلی روشن برمی‌گرداند. هنگام تحریك های جنسی زایدهٔ زبان کوچك (اندام مشابه پنیس مرد، در زن) پهن و برجسته شده و در لحظهٔ نهایی تحریك ناگهان زیر زایدهٔ محافظ مخفی می‌شود. در این دقت پنیس مرد مستقیماً نمی‌تواند آن‌را تحریك کند، بلکه تراکم خون و حساسیتی لازم است که اندام نر بطور غیرمستقیم با انقباض های منظم این منطقه را تحریك می‌کند.

اندام تناسلی نر نیز به‌نسبت تشدید تحریك، تغییراتی می‌کند. این اندام در حال عادی سست و نرم است. و با شروع تحریك کم‌کم باز شده و راست می‌ایستد و درشدت تحریك به‌سختی منقبض‌شده است و برافراشته می‌گردد. درازی طبیعی این اندام تقریباً ۹٫۵ سانتی متر است که در حال تحریك ۷ تا ۸ سانتی‌متر به‌طول آن اضافه می‌شود. همزمان با افزایش طول، قطر این عضو هم زیاد شده و به‌اندازه‌ای می‌رسد که‌می‌توان گفت: **انسان نسبت به‌سایر پستانداران عالی، بزرگترین اندام تناسلی را دارا است.**

قدرت انقباض ماهیچه‌های اندام تناسلی نر در لحظهٔ نهایی تحریك و وقت‌انزال، چندین برابر می‌شود. این انقباض‌ها فوق‌العاده قوی، و در فاصلهٔ $\frac{۸}{۱۰}$ ثانیه صورت می‌گیرند. واین درست شبیه حالت انقباض در اندام تناسلی ماده است. در این هنگـام کیسهٔ منی منقبض شده و حجم آن به‌حداقل می‌رسد، رشته‌های اتصالی بیضه‌ها هم کوتاه شده و حرکتشان بسیار کم می‌گردد. درست شبیه کوتاه‌شدن طول این رشته هنگام سرما، ترس و خشم و به‌این دلیل بیضه‌ها هرچه بیشتر به‌داخل بدن رانده می‌شوند تحریك های انقباضی، یا تحریك این ناحیه، اندازهٔ خود بیضه ها را ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش می‌دهد. آنچه شرح داده شده اصول عکس‌العمل‌های موجود نر و موجود ماده در قبال فعالیت‌های جنسی بود. بعد از عمل دفع همهٔ تغییرات پدید آمده، به‌سرعت نابود شده و شخص حالت فیزیولوژیکی عادی خود را باز می‌یابد. در اینجا عکس‌العمل‌های بدن را در فاصلهٔ انزال یادآور می‌شویم: در دورهٔ جفت‌گیری موجود نر به‌مراتب بیش از موجود ماده عرق می‌کند. و این معلول فعالیت زیادتر موجودنر در طول‌عمل‌جفت‌گیری است. گاهی علت این تعرق شدید، شدت انزال است و هیچ‌گونه ارتباطی با فعالیت فردی و تقلاهای جسمی ندارد. سطح پشت، ران‌ها و بالای سینه بیشتر عرق می‌کنند و گاهی عرق از زیر بغل سرازیر می‌شود. در شرایط حاد، تمام بدن از شانه‌ها تا ران‌ها غرق عرق می‌شوند. پوست دست و پا از عرق پوشیده شده و در صورت سرخی مخصوص

جنسی دیده می‌شود. پیشانی و پشت لب‌های بالا را هم قطرات عرق می‌پوشاند.

آنچه از شروع این فصل تاکنون گفته شد، خلاصه‌ای از تحریکات وعکس‌العمل های جنسی، گونهٔ ما است که بنیاد جنسی امروز ما را نیز تدارك دیده و پایه‌ای بـرای بحث در رفتار جنسی‌ما، به‌نسبت منشاء آن رفتار، و دنیای زندگی امروزی نهاده است. ولی باید این نکته را یادآور شد که تحریك ها و عکس‌العمل‌های ذکر شده، از نظر شدت نوسان در همهٔ افراد یکسان نیست. بعضی از این پدیده‌ها به‌محض برخورد فرد نر و ماده ای که تصمیم به‌عمل جفت‌گیری دارند صورت می‌گیرد، وعده‌ای دیگر، جز در شرایط خاص ظاهر نمی‌شوند. به‌هرحال در گونهٔ ما. این پدیده‌ها بقدری قوی هستند که آن‌ها را جزء صفات ویژهٔ این گونه دانسته‌اند.

۷۵ درصد زنان و ۲۵ درصد مردان از عکس‌العمل قرمزی جنسی برخوردارند.

در تمام زنان و ۵۰درصد مردان سفت شدن پستان‌ها از علایم تحریك است.

۲۳ درصد افراد نر و مادهٔ گونه‌ها، بعد از عمل جفت‌گیری بدنشان به‌شدت عرق می‌کند و بسیاری دیگر از عکس‌العمل‌های جنسی تقریباً در همهٔ افراد وجود دارد. طبیعی است که همهٔ عکس‌العمل‌ها از نظر شدت و مدت تابع عوامل تغییـر دهنـدهٔ مختلفی هستند.

نکتهٔ قابل توجه دیگر، چگونگی فعالیت جنسی در طول زندگی است. در ده سال اول زندگی، هیچ نوع فعالیت جنسی در هیچ‌کدام از افراد جنس‌ها وجـود ندارد. بندرت در بعضی از کودکان قبل از اینکه توانایی ساختن و دفع گامت وجود داشته باشد تظاهرات جنسی مشاهده می‌شود.

۸۵ درصد دختران به‌طور طبیعی در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی قاعده می‌شوند وبقیه تا ۱۹ سالگی به‌این مرحله می‌رسند. علایم بلوغ در دختران با رشد مو در مناطق خاص بدن، بزرگ شدن کفل، و بزرگ شدن پستان‌ها همراه است. رشد عمومی بدن نیز در این مرحله به‌شدت می‌رسد که تا ۲۲ سالگی ادامه پیدا می‌کند. پسران تا قبل از ۱۱ سالگی قادر به‌انزال نیستند، به‌طوری که از نظر جنسی از دختران عقب‌ترند. (به‌ندرت در بعضی از پسربچه‌های ۸ ساله بلوغ جنسی دیده می‌شود). معمولا ۲۵درصد پسربچه‌ها در ۱۲ سالگی، و ۸۵ درصد در ۱۴ سالگی بالغ می‌شوند (این سن، معادل بلوغ‌دردخترها است و می‌توان گفت که در این‌سن، پسرها به‌دخترها می‌رسند). سن متوسط بلوغ جنسی پسرها ۱۳ سال وده ماه است. در پسران هم مانند دختران، بلوغ جنسی با بروز صفات ثانویه همراه است. رویش مو در بدن، به‌ویژه صورت و نواحی تناسلی انجام می‌گیرد. اطراف دستگاه تناسلی، زیر بغل، پشت لب‌بالا، گونه‌ها، چانه، و سینه مناطقی هستند که رویش مو در آنها توسعه‌می‌یابد.

دیگر از علایم بلوغ در پسران: پهن شدن شانه‌ها، (در دختران پهن شدن کفل) و بم شدن صدا است. تغییر وضع صوتی در دختران به‌مراتب ضعیف‌تر است. در هردو جنس رشد دستگاه تناسلی هم از عوامل بلوغ محسوب می‌شود. اشاره به‌این نکته بسیار جالب است که در دورهٔ عملیات جنسی، تکرار و تظاهرات جنسی در جنس نر، به‌مراتب

بیش از جنس ماده است. در حالی‌که بلوغ جنسی در دختران زودتر از پسران شروع شده و جنس نر، یك سال بعد از جنس ماده، بلوغ جنسی پیدا می‌کند. پسران در سن ۲۰ سالگی به‌اوج قدرت جفتگیری می‌رسند درحالی که دختران در سنین بین ۲۵ تا ۳۰ سالگی این آمادگی کامل را به‌دست می‌آورند. در واقع ماده‌های گونه ما، در سن ۲۹ سالگی از نظر قدرت جفتگیری مانند پسران ۱۴ ساله هستند.

تحریك به‌حد انزال، فقط در ۲۳ درصد از دختران ۱۵ ساله دیده می‌شود، این وضع در دختران ۲۰ ساله تا ۵۳ درصد و در زنان ۳۵ ساله تا ۹۰ درصد ارتقاء می‌یابد.

کامل مردان، به‌طور متوسط ۳ بار در هفته انزال می‌کنند. و بیش از ۷ درصد آنها روزانه یك‌بار بیشتر به‌این مرحله می‌رسند. در مردان شدت انزال بین سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی است سپس با بالارفتن سن به‌تدریج از قدرت آن کاسته می‌شود. قدرت انزال، براثر تکرار کم می‌شود و زاویهٔ نعوظ اندام تناسلی به‌تدریج کاهش می‌یابد. نعوظ در سنین ۱۸ تا ۲۰ سالگی می‌تواند یك ساعت طول بکشد و حال آنکه در سن ۷۰ سالگی، این مدت به۴ دقیقه تقلیل پیدا می‌کند. با وجود این، ۷۰ درصد از مردها در سن ۷۰ سالگی هنوز از نظر جنسی فعال هستند.

از نزول قوهٔ جنسی بانوان، به‌نسبت بالارفتن سن جدولی تهیه شده است. دفع‌اوول در سن ۵۰ سالگی در همهٔ زنان قطع می‌شود ولی این مانع جفتگیری یا عکس‌العمل‌های جنسی آنها نیست، و در افراد مختلف از نظر رفتارهای جنسی، اختلاف‌های فاحش دیده می‌شود.

قسمت اعظم فعالیت‌های جنسی، مربوط به‌مواردی است که رفتار جنسی محصول آمیزش دو فرد باشد خواه این اتحاد دوگانه، یك ازدواج قانونی باشد یا یك ارتباط غیر از آن، بهرحال حاصل آمیزش دو فرد نر و ماده است. نمی‌توان تصور کرد که جفت‌گیری‌های مکرر غیر قانونی ناراحتی‌های پیچیده‌ای بوجود خواهد آورد. زیرا اگر جفت‌گیری مطابق دلخواه و از روی صمیمیت نباشد دوامی نخواهد داشت.

۹۰ درصد جفتگیری‌ها محصول ازدواج قانونی هستند اما ۵۰ درصد زنان و ۴۸ درصد مردان قبل از ازدواج جفتگیری را می‌دانند.

۲۶ درصد از زنان ازدواج کرده، و ۵۰ درصد از مردان ازدواج کرده در سن چهل سالگی برخوردهای غیرقانونی هم دارند و عدهٔ بسیار کمی هم به‌حدی می‌رسند که رشتهٔ پیوند را بگسلند و از یکدیگر جدا شوند. (در سال ۱۹۵۶ این نسبت در ایالات متحده به ۹ درصد رسید).

با وجود همهٔ این عوامل قوی، در بنیاد ساختمان تشکیل جفت در گونه ما، باز این پدیده ناقص است.

اکنون که جزئیات رفتار جنسی را در گونه خود عنوان کرده و در نظر گرفته‌ایم چند سؤال پیش می‌آید.

نقش طرح‌ها و روش‌های جنسی‌ما در بقاء مان چیست؟ چرا رفتار جنسی ما با سایر پستانداران عالی متفاوت است؟ شاید با تغییر نوع سؤال، پاسخ به‌آن آسان شود:

به‌این طریق که چگونه می‌توانیم رفتار جنسی خودمان را با سایر پستانداران عالی مقایسه کنیم؟

ابتدا به‌این نکته پی‌می‌بریم که رفتار جنسی ما به‌مراتب شدیدتر از سایر پستانداران عالی است و هنگامی که خود را با حیوانات نزدیك به‌خود مقایسه می‌کنیم این مطلب روشن‌تر شده و مسلم می‌گردد.

در آنها دورهٔ طولانی احساس عشق و تمایل به‌جفت‌گیری وجود ندارد. روابط زناشویی جفت‌ها به‌طریقی که در گونه ما دیده می‌شود، در میمون‌ها موجود نیست. دورهٔ قبل از جفت‌گیری که شروع رفتار زناشویی است در این حیوانات منحصر به‌چندصدای ساده و یا حرکات ظاهری بدن است، و زمان جفت‌گیری هم در آنها بسیارکوتاه‌می‌باشد. (مدت جفت‌گیری بابوئن[1] که نوعی میمون بزرگ افریقایی است بسیار کوتاه بوده و از لحظه‌ای که حیوان نر سوار ماده می‌شود تا مرحلهٔ انزال از ۷ تا ۸ ثانیه تجاوز نمی‌کند و در این مدت ۱۵ بار یا کمتر، کمر خود را به‌کفل ماده می‌زند). مادهٔ این حیوان حالت انزال ندارد.

اگر مادهٔ این حیوان را با مادهٔ‌گونه خودمان از نظر برخوردهای جنسی مقایسه کنیم، باید بگوییم که عکس‌العمل مادهٔ آنها بسیار ناچیز است.

میمون ماده مدت بسیار کمی آمادگی پذیرش جفت دارد و زمان این آمادگی به‌یك هفته تا یك ماه در سال محدود می‌شود.

در پستانداران پست جفت‌گیری فقط در دورهٔ اوول سازی انجام می‌گیرد. در پستانداران عالی این مدت درازتر شده است. اما مادهٔ گونه‌ما، تمام اوقات آمادهٔ پذیرش جفت و عمل جفتگیری است. میمون ماده از آغاز تا انجام دورهٔ بارداری و در ایام دورهٔ شیردادن هیچ‌گونه فعالیت جنسی ندارد. در گونه ما فقط قبل و بعد از زایمان آنهم به‌مدت بسیار کوتاه جفت‌گیری ممنوع بوده و انجام نمی‌گیرد.

واضح است که میمون برهنه از پستانداران عالی امروزی است که از نظر جنسی از همهٔ جانوران قوی‌تر است. برای این‌که بتوانیم دلیل کافی براین ادعا ارائه کنیم، باید به‌منشاء و اصل این جانور رجوع نماییم.

میمون برهنه از چه مراحلی گذشته است؟

۱. ابتدا به‌نظر می‌رسد که او برای بقاء خود مجبور به‌شکار کردن بوده است.

۲. برای تهیهٔ وسایل و آلات شکار مغز بزرگ و پرورش یافته لازم داشته است.

۳. برای آموزش‌های لازم، باید دوران کودکی طولانی می‌شد.

۴. زمانی که نرها برای شکار از منزل خارج می‌شوند، ماده‌ها باید در خانه به‌پرورش کودکان مشغول باشند.

۵. نرها باید در شکار بایکدیگر همکاری و اشتراك مساعی داشته باشند.

۶. نرها باید طرز استفاده از اسلحه را بیاموزند تا در شکار ناکام نشوند.

---

۱. Babouin

من ادعا نمی‌کنم که تمام مراحل بالا به‌ترتیبی که عنوان کرده‌ام پیش آمده، اما می‌توانم بگویم که این رویدادها لازم و ملزم یکدیگر بوده، و از نظر زمانی هم‌ملازمت داشته‌اند. تردیدی نیست که هر تغییر خودبه‌خود موجب فراهم آمدن تغییرات دیگر می‌شود و می‌توانم بگویم که شش نوع تغییر اساسی ذکر شده در زندگی میمون شکارچی روی داده است، که این تغییرات می‌تواند مبین پیچیدگی رفتار جنسی امروزی ما باشد.

در مورد چگونگی شکار و آغاز انتخاب جفت، می‌توان گفت که رفتن نرها به‌شکار، تنها ماندن ماده‌ها، و وفاداری آنها نسبت به‌نرها، اساس تمایل ماده‌ها به‌تشکیل جفت است.

نرهایی که از نظر شرکت در شکار و فنون مربوط به‌آن ضعیف بودند، ناچار به‌دیگران امتیازات جنسی می‌دادند یعنی ماده‌های خود را در اختیار نرهای شکارچی ماهر تر قرار داده و حکومت مطلقهٔ جنسی و در عین حال ظالمانه تشکیل می‌دادند. در این دوره فقط نرهایی می‌توانستند جفت بدست آورند که نیرو و قدرت بیشتر داشته باشند. به‌این دلیل بین نرها رقابت وحشتناکی درمی‌گرفت که منجر به‌تهیه و تمهید سلاح‌های کشنده می‌شد. جفت‌ها زندگی انحصاری می‌یافتند و هر ماده به‌یك نرمعین‌تعلق می‌گرفت، نیاز فراوان بچه‌ها در دورهٔ طولانی رشد به‌حمایت نیز عامل دیگر تشکیل زندگی خانوادگی بود. تقسیم کار و تکالیف پدر و مادر هم دلیل دیگری برای تشکیل و استحکام زندگی جفت‌ها بشمار می‌رفت.

این تحول را اگر از همین نقطهٔ‌نظر تعقیب کنیم به‌این نتیجه می‌رسیم که: میمون برهنه از عطیهٔ عشق برخوردار شده و جفت ویژه‌ای برمی‌گزیند و زندگی پایدار خانوادگی را می‌سازد.

این طرح چگونه پدید آمده؟ و چه عواملی به‌اجرای آن کمك کرده است؟

می‌دانیم که مدت تمایل به‌هم‌آغوشی در پستانداران عالی، بسیار کوتاه، و از چند ساعت، یا چند روز تجاوز نمی‌کند. می‌خواهیم بدانیم که چه عاملی سبب شده که این دوره در میمون برهنه توسعه یافته است. در این مورد می‌توان گفت که عامل اصلی، طولانی بودن دوران طفولیت است زیرا در طول سال‌های نمو کودك، بین والدین وابستگی‌های عمیقی پدید می‌آید و کودك، آن وابستگی‌ها و ارتباط‌های محکم و اساس تشکیل خانواده را می‌شناسد. این توجه به‌خانواده با فرارسیدن بلوغ نابود می‌شود اما به‌جای آن اتکاء به‌نفس خاصی درکودك پدید می‌آید که خلاء پیوستگی نسل‌ها را جبران می‌کند. نوجوان برای ایجاد یك ارتباط تازه که جانشین آن شود آمادگی تمام می‌یابد.

اگر این مطلب برای برآوردن نیاز تازه یعنی ایجاد وابستگی به‌جفت کافی باشد، بازهم احتیاج به‌یك مکمل دارد و مدت زیادی وقت می‌خواهد تا هریك از افراد جفت به‌اوج پیشرفت این نیاز یعنی تشکیل خانواده برسند. مداومت و قرار گرفتن در مسیر دوستی و علاقه، موجب بقاء عشق می‌شود. قرار گرفتن در مرحلهٔ دلدادگی، هم محرك، و هم اولین شرط تشکیل خانواده است و مطالب دیگر همه بعد از آن مطـرح مـی‌شود. ساده‌ترین و درست‌ترین راه برای رسیدن به‌نتیجه، درك این مطلب است که فعالیت‌های ویژهٔ جفت‌ها چگونه پرمعنی‌تر و پیچیده‌تر شده، یعنی چطور یك جنس ازنظر جنسیت قوی‌تر گردیده؟ و چگونه خود را به‌این مرحله رسانیده است؟

در پاسخ این سؤال، چنین به‌نظر می‌رسد که، مشاهدهٔ رفتار میمون برهنه امروزی با استفاده از تمام وسایل ممکنه، طرح و نمای این چگونگی را به‌وضوح رسم می‌کند: حیوان ماده از تولد بچه، و رفتار محبت‌آمیز او نسبت به‌خود لذت فراوان می‌بـرد. بااینکه طول دوران کودکی بسیار زیاد، و در این مرحله از زندگی طفل وابسته به‌مادر است، بازهم مادر آمادهٔ جفت‌گیری و بچه‌دار شدن می‌گردد.

علاقه به‌بچه‌دار شدن می‌تواند عاملی برای آمادگی حیوان ماده باشد، اما معلوم نیست که علت آمادگی جفت‌گیری او در روزهایی از ماه که امکان حاملگی وجـود ندارد، چیست؟ درهر جفت‌گیری، زن قدرت تولید مثل ندارد و این فقـط مربـوط به‌روزهای معینی از ماه است که اوول آزاد می‌کند. پس تردیدی نیست که این همه فعالیت جنسی که در گونه ما وجود دارد فقط نمی‌تواند برای تولید بچه‌باشد بلکه قسمت اعظم جهت تحکیم ارتباط و رضایت خاطر طرفین است.

تکرار عمل جفتگیری در گونه‌ما نه‌می‌تواند کاری تصنعی باشد و نه‌نشانهٔ زوال تمدن است، بلکه با توجه به‌ریشه‌های زیستی عمیق و محکم آن، برای میمون برهنه یك پلهٔ کامل محسوب می‌شود. مادهٔ گونه ما در مدت حاملگی که قاعده نمی‌شود بازهم ارتباط خود را با نر ادامه می‌دهد. درحالی‌که ماده‌های آبستن گونه‌های دیگر، برای محروم کردن نر از جفتگیری در تمام این دوره به‌صورت موجودی خطرناك‌درمی‌آیند و نزدیکی جفت با آنها با مخاطراتی همراه است. پس این پذیرش در دورهٔ حاملگی ویژهٔ میمون برهنه است که نه‌تنها فعالیت عادی جنسی او همچنان ادامه دارد بلکه‌تشدید هم می‌شود.

بدن برهنه و دست حساس این میمون شکارچی از عوامل مهم تحریك هستند. زیرا لذت فراوانی که از تماس بدن‌های لخت حاصل می‌شود و تحریکی که از تماس دست‌های حساس به‌بدن ایجاد می‌گردد، هردو در این گونه وجود دارد. و این دو از عوامل مهم تحریك در دورهٔ قبل از جفتگیری هستند.

لمس، مالش، فشار و در آغوش کشیدن در سایر جنس‌های پستانداران عالی نیز هست ولی برای آن، اندام‌های خاصی وجود ندارد در حالی که در جنس‌ما، لب‌ها نرمك‌های گوش، پستان‌ها، سینه، و اندام‌های تناسلی که به‌وسیلهٔ اعصاب توسعه یافته، فوق‌العاده حساس هستند از نقاط تحریك‌پذیر عشقی به‌حساب می‌آیند.

چنین به‌نظر می‌رسد که نرمك‌های گوش فقط درگونه ما ظاهر شده است. علمای تشریح اغلب رشد نرمك گوش را غیر مفید می‌دانند و بیشتر آن‌ها معتقدند که ما سابقاً گوش‌های بزرگی داشته‌ایم وگوش امروزی ما از بقایای آن است.

توجه به‌ساختمان گوش در پستانداران عالی نشان می‌دهد که در هیچیك ازآنها نرمك وجود ندارد. بنابراین نرمك گوش ما، نمی‌تواند باقیمانده یك گوش بزرگ باشد پس این اندام کاملا جدید است و با ویژگیهای تحریکات جنسی میمون برهنه مربوط می‌باشد. راه جریان خون نرمك گوش تحت تاثیر تحریك‌های جنسی بند آمده وخون زیادی درآن‌جمع می‌شود واین‌عضو فوق‌العاده حساس می‌گردد. این‌همه دقت درآفرینش نمی‌تواند در مسیر دیگری غیر از تکامل صورت گرفته باشد. (جای تعجب است که با تحریك نرمك گوش جنس‌های نر و ماده به‌آسانی تحریك شده و به‌مرحلهٔ نهایی آن می‌رسند).

ساختمان جادویی قسمت برجسته و گوشتی بینی نیز عجیب و جالب توجه است اما هنوز علم تشریح ساختمان ویژهٔ داخلی آن را توجیه نکرده است. ظاهراً چنین‌به‌نظر می‌رسد که تغییرات عضوهایی نظیر نرمك گوش، و بخش برجسته و گوشتی بینی هیچ نقشی ندارند، در حالی‌که به‌دشواری می‌توان این زواید تکاملی را در پستانداران عالی بیهوده و بدون نقش دقیق دانست.

در بینی ماهیچه‌های اسفنجی خاصی وجود دارد که هنگام تحریك جنسی‌باانقباض خود موجب گشادی پره‌ها و مجرای بینی می‌شوند و این خود دلیل تأثیر تحریکات جنسی براین قسمت است.

نظیر چنین اندام های لمسی، که اخیراً در زمرهٔ اعضای لمس جای گرفته‌اند بسیار کم است.

ظهور احساسات پیچیده در چهره، در بهبود ارتباط و انتقال احساس، نقش‌مهمی دارد، و در هیچ‌گروهی از جانوران، تغییر عضلات صورت بهتر از پستانداران عالی احساسات را بیان نمی‌کند.

پس، گونه‌ما، دارای بهترین ساختمان صورت برای بیان پیچیده‌ترین احساسات است.

کوچکترین تغییر ماهیچه‌های اطراف لب‌ها، دهان، بینی، ابروان و پیشانی قادر است تمام احساسات پیچیدهٔ درونی ما را ابراز کند. تغییر وضع ماهیچه‌های صورت در برخوردهای عشقی، بیان کنندهٔ نیرومند احساسات قلبی است. (این تغییرات در فصل بعد دقیقاً مورد بررسی قرار می‌گیرد).

هنگام تحریک‌های جنسی مردمك چشم متسع می‌شود. این تغییر به‌قدری دقیق و حساس است که ممکن است به‌خوبی درك نشود اما آنچه کاملا معلوم و روشن است این که در حال تحریك سطح چشم‌ها می‌درخشند.

ساختمان نرمك گوش، و بخش غضروفی بینی و لب‌ها درگونه‌ما، از سایر پستانداران عالی متمایز است. گرچه پستانداران عالی دیگر هم لب دارند اما هیچ‌گاه لب‌های آنها مانند میمون برهنه به‌خارج برنگشته است. شامپانزه که در حالت تنفر می‌تواند لب‌های خود را جمع یا باز کرده و به‌سختی قادر است تف‌کند، در وضع عادی لب های غیر مشخص و فشرده دارد و حال‌آن‌که لب‌های ما در حال عادی هم برگشته و کاملا مشخص است. در حالت چشمان شامپانزه پیوسته درهم‌رفتگی و اخم دیده‌می‌شود.

لب‌های شامپانزه به‌عنوان یك عامل لمسی در جلب محبت نقش عمده‌ای دارد، اگر در هم‌آغوشی این جانور توجه شود، به‌آسانی می‌توان دید که از برخورد لب‌هابه‌گردن طرف مقابلش احساس شعف و رضایت خاطر می‌کند و همچنین با بوسه‌های محکم خود نشان می‌دهد که لب‌ها را به‌عنوان یك عامل لمسی بکار می‌برد. در شامپانزه لب‌ها قبل از آن که نقش جنسی داشته باشند، نقش جلب و نشانه محبت دارند، اما در گونه ما از این عضو برای فراهم آمدن مقدمه و شرایط جفت‌گیری استفاده شده و به‌صورت‌بوسه های متعدد در تمام مدت بکار می‌رود. پس بی‌تردید در گونه ما عمل لب‌ها به‌مراتب مهم‌تر از ایجاد یك حساسیت معمولی بوده و امتیازات بیشتری دارد و کار آن فقط جمع‌کردن ماهیچه های اطراف دهان و ادای تکلیفی به‌نام بوسه نیست. بافت مخاطی مخصوص در لب‌ها، سازندهٔ اختصاصات ویژه‌ای است. این بافت مخاطی برجسته بوده‌و اطراف دهان را فرا گرفته و حلقهٔ مشخص و بزرگی را به‌وجود آورده است که پوست صورت، اطراف آن را می‌پوشاند، و همانطوری که قبلا یادآور شدیم یکی از علایم جنسی قابل دیدن را تشکیل داده است. براثر تحریك جنسی لب‌ها ورم کرده و قرمزتر می‌شوند، و چون پوست لب‌ها نازك و شفاف است این تغییرات به‌خوبی درآن‌ها قابل مشاهده است. در حال عادی هم لب‌ها از سایر قسمت‌های صورت قرمزترند و بر اثر تغییرات فیزیولوژیکی وضعی پیدا می‌کنند که همانند دامی واقعی و جلب کننده‌ای بسیار دقیق، وجود ساختمان خاصی، مناسب لمس جنسی را معرفی می‌کنند. دربارهٔ علت

ناهمواری سطح مخاطی لب‌ها، علمای تشریح ناچار چنین اظهارنظر کرده‌اند «هنوز این پدیده شناخته نشده است.» عده‌ای می‌گویند که‌این ناصافی محصول مکیدن‌های دورهٔ نوزادی است. اما این وضع در لب‌های شامپانزه دیده نمی‌شود، در حالی‌که بچهٔ شامپانزه مدت زیادی با شدت و فشار بیشتر با جمع کردن لب‌ها، پستان مادر را می‌مکد. تازه اگر هم علت ناهمواری مخاط لب‌ها مکیدن پستان مادر در دورهٔ نوزادی باشد، غیر یکنواختی کناره‌های لب و توسعه مخاط آن و ظهورش به‌این شکل و هیأت خاص را نمی‌توان توجیه کرد همچنین علت اختلاف وضع لب‌ها را در سفیدپوستان و سیاه‌پوستان نشان نمی‌دهد. ولی اگر لب‌ها را از علایم ظاهری جنسی بدانند چگونگی این اختلاف به‌خوبی روشن می‌شود. اگر شرایط آب و هوایی را دلیل بر تغییر رنگ پوست بدانیم، علت تیره‌رنگ بودن لب در سیاه پوستان معلوم می‌شود. اکنون باید یادآور شویم که رنگ تیرهٔ لب‌ها، نقش جلب کنندهٔ آنها را از بین می‌برد. و کلفت‌تر بودن لب‌های‌سیاه پوستان دلیلی برای جبران قرمز نبودن آنها است. زیرا لب‌های درشت از علایم‌ظاهری جنسی هستند و در این گروه از افراد گونه ما تیرگی رنگ با ازدیاد حجم جبران‌شده است. و به‌این ترتیب بین لب‌های سیاه‌پوستان و سفیدپوستان از نظر جنسی، موازنه‌ای بوجود آمده، در حالی که لب‌های سیاه‌پوستان به‌مراتب کلفت‌تر است، این صفت سیاه پوستان پدیده‌ای ابتدایی نیست، بلکه تکامل مثبتی است که بعد از ظهور میمون‌برهنه، برای اختصاصی شدن لب‌ها روی داده است.

دیگر علایم ظاهری جنسی آن چنان که قبلا گفته‌ایم عبارتند از: ظهور انبوه مو زیر بغل، کشالهٔ ران، اطراف اندام های تناسلی، صورت مردان، پهن شدن شانهٔ مردها، رشد سریع پستان‌ها و بزرگ شدن کفل در زن‌ها، این تغییرات، هم نشان‌دهندهٔ جنسیت هستند و هم بلوغ جنسی را می‌نمایانند یعنی نر و ماده را از یکدیگر متمایز کرده و سیستم جنسی را آشکار می‌کنند.

گاهی تصور می‌شود که سینه‌های بزرگ و برجسته، زاییده نقش مادری هستند نه‌از مناطق جنسی، درحالی که جنسی بودن این بخش از بدن به‌آسانی قابل اثبات است. سایر پستانداران عالی که بچه‌های خود را شیر می‌دهند و شیر فراوان دارند، فاقد پستان برجسته و کروی می‌باشند. گونه‌ما از این نظر بین پستانداران عالی تك است. شاید تکامل پستان‌ها و تبدیل آنها به‌اجسام حجیم و بزرگ از نشانه‌های ظاهری وخاص ظهور پوست برهنه باشند. اطراف پستان‌ها متورم ماده‌های پستانداران عالی پوشیده از مو بوده، که در مادهٔ گونه‌ما ناگهان از بین رفته و پستان‌های لخت و برهنه ظاهر شده‌اند. پستان‌ها به‌ویژه هنگامی که برجسته و قلمبه می‌شوند تشدیدکنندهٔ تحریك جنسی بوده، و رنگدانه‌های برجستهٔ اطراف سینه در بیان تحریك جنسی نقش مهمی دارند.

برهنگی پوست موجب بعضی تغییر رنگ ها می‌شود، این تغییر رنگ در سایر پستانداران عالی به‌قسمت های کمی از بدن که برهنه است محدود می‌شود، در حالی که در گونه ما قسمت اعظم بدن را شامل می‌گردد. قرمزی، که از اختصاصات دورهٔ احساسات عشقی است در مراحل بعد، از تحریك کننده‌های قوی، و نشانه‌های ممتاز

اختصاصی است. (اختلاف رنگ پوست بدن که نژادهای مختلف را تشکیل می‌دهد تابع تغییرات آب و هوای محیط زندگی است، این تغییر رنگ تنها ظاهری نیست، بلکه در درون پوست نیز تحولاتی روی می‌دهد و شك نیست که حیوان بخوبی این تغییرات رنگی را تحمل می‌کند).

قبل از اینکه علایم خارجی جنسی را به‌مطالب گفته شده محدود کنیم، باید نظری اجمالی هم به‌تکامل غیر عادی این جنس بیفکنیم. در این مورد لازم است که چندپدیده و تغییر عجیب بدن را در پسر عموهایمان یعنی میمون‌ها که از پستانداران عالی‌هستند. بررسی‌و مطالعه کنیم. طبق آخرین تحقیقات دانشمندان آلمانی در زمینهٔ رنگ‌هـــا، معلوم شده است که رنگ آمیزی بدن درعده‌ای از جنس‌ها با توجه به‌رنگ‌اندام هـــای جنسی آنها صورت گرفته است.

بهترین مثال برای این ادعا، دو نوع عنتر به‌نام‌های ماندریل[1] و ژلاد[2] است.

اندام تناسلی ماندریل‌نر قرمز رنگ و بیضه‌هایش لکه‌های آبی دارد. این رنگ‌ـــ آمیزی درست روی چهرهٔ این حیوان منعکس شده، یعنی بینی حیوان، قرمزرنگ و گونه‌های بزرگ و بی‌مویش آبی پررنگ است. یعنی در حالی که رنگ چهره‌اش پیرو رنگ اندام تناسلی است، از علایم ظاهری جنسی هم محسوب می‌شود. هنگامی که دوماندریل نر و ماده کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، همجواری مانع می‌شود که حیوان ماده بتواند اندام های تناسلی نر را به‌بیند، اما چهرهٔ حیوان نر به‌علت همانندی با اندام های تناسلی آن، پیام های تحریك آمیز لازم را به‌ماده می‌رساند.

در ژلاد ماده دستگاه تناسلی قرمز و بوسیله قسمت سفید رنگی شبیه به پروانه‌احاطه شده است.، لب های اندام تناسلی به‌رنگ قرمز می‌باشد. جلوی بدن ژلاد ماده فاقد مو بوده و حدود بخش بی‌مو منظرهٔ یك پروانه سفید رنگ را نشان می‌دهد درون این‌بخش سفید، دو پستان به‌رنگ‌قرمز در کنار هم قرار گرفته‌اند درست وضع دستگاه تناسلی حیوان را نشان می‌دهند (پستان‌ها آنقدر به‌یکدیگر نزدیك هستند که بچه می‌تواند هر دوی آنها را یك‌دفعه وارد دهان کرده بمکد) رنگ قرمز تیرهٔ نوك‌پستان‌ها، شبیه‌به‌رنگ لب‌های اندام تناسلی و رنگ روشن‌تر پستان‌ها درست مانند بخش قرمز رنگ اطراف لب‌ها است. به‌این ترتیب انعکاس علایم جنسی اطراف دستگاه تناسلی به‌بخش قدامی بدن انکار ناپذیر است.

---

۱. Mandrill نوعی عنتر حقیقی (Cynocepales) است‌که نام علمی‌آن Mandrillus sphinx می‌باشد. این میمون در کنگو زندگی می‌کند واز زشت‌ترین میمون‌ها است قد حیـــوان ۱/۵ متر و طول بالا تنه‌اش ۱ متر است. پوزه‌اش متورم وبی‌مو، واغلب قرمز رنگ است. پینـــهٔ نشیمن‌گاهش نیز قرمز رنگ، موهایش قهوه‌ای زیتونی، دمش ناقص، و پنجه‌اش کوتاه ومحکم‌می‌باشد. این میمون بسیار خطرناك است.

۲. Gelada نوعی عنتر حقیقی است. از خانوادهٔ Cercopithécides وویژهٔ ارتفاعات حبشه می‌باشد. طول قدش به‌اندازهٔ یك آدم، موهای سرش بلندتر از بقیهٔ موهای بدن، رنگ‌موهایش قهوه‌ای، گردن وسینه‌اش فاقد مو وقرمز رنگ، یعنی مانند پینهٔ نشیمن‌گاهش می‌باشد. مترجم

از آنجا که از زندگی ماندریل وحشی اطلاع کافی نداریم، برای تأیید نظریهٔ خود به‌یادآوری مراحلی چند از زندگی ژلاد وحشی می‌پردازیم:

این جانور اغلب اوقات به‌وضع عمودی می‌نشیند، ودرست روبه‌روی ژلادهای‌دیگر قرار می‌گیرد. مشاهدهٔ دو منظرهٔ مشابه در دو قسمت بالا و پایین بدن، موجب می‌شود که دیدن یکی از آنها، دیگری را تداعی کند. پس حیوان نر با دیدن سینهٔ ماده، منظرهٔ پایین بدن را به‌خاطر می‌آورد.

اندام تناسلی در بسیاری از پستانداران عالی به‌رنگ‌های روشن می‌باشد ولی این شبیه سازی فقط درعدهٔ معدودی به‌چشم می‌خورد.

صفات ویژهٔ گونه‌ما، که تغییرات اساسی یافته، از نظر شبیه‌سازی کم و بیش مانند ژلادها است. زیرا ما هم مانند ژلاد بیشتر اوقات به‌حالت عمودی می‌نشینیم و به‌همین نسبت در برخوردهای اجتماعی رو به‌روی هم می‌ایستیم. پس خودما در شبیه‌سازی نمونهٔ بهتری هستیم. حال باید دید، وضع عمودی بدن، در علایم جنسی‌ما چه اثری به‌جای گذاشته است؟ پاسخ این سؤال، با توجه به‌آثار ظاهری که در چهره نمایان است، بی‌تردید مثبت خواهد بود. از طرف دیگر افراد نر و مادهٔ گونه‌ما، برخلاف سایر پستانداران‌عالی، در مدت جفتگیری نیز روبه‌روی هم قرار می‌گیرند. در پستانداران عالی پشت حیوان ماده به‌طرف‌نر قرار داشته و اندام تناسلی ماده از پشت کاملا پیدا است. و قبل از آن‌که نر، سوار ماده شود به‌خوبی آن را می‌بیند، در تمام مدت جفتگیری، پشت حیوان ماده با جلوی حیوان نر در تماس است.

این وضع در گونه ها کاملا تغییر کرده است، به‌طوری که نه‌تنها افراد گونه ما در تمام مدت قبل از جفتگیری رو به‌روی هم قرار دارند، بلکه در مدت جفتگیری هم این موقعیت را حفظ می‌کنند.

اکنون دربارهٔ نحوهٔ جفتگیری گونه خودمان بحث می‌کنیم. از دیرزمان‌جفتگیری از رو به‌رو، در بشر راه طبیعی این کار محسوب می‌شده و از این نظر انسان از سایر پستانداران عالی ممتاز بوده است. تحقیقات جدید ثابت کرده است که گونه ما مبتکر و مخترع است و باقی ماندن در روش قدیمی برای او الزامی نیست. به‌نسبت راحتی بدن و لذت بیشتر در طول جفتگیری جفت‌ها راههای مختلفی برای نزدیکی برگزیده‌اند روش اساسی و قدیمی که در آن مدت زیادی جفت‌ها راحت هستند به‌صورت عادت درآمده، اما تلاش‌های پی‌گیری برای یافتن روش بهتر در همهٔ زمان‌ها موجود بوده و ادامه داشته است. از آنجا که هر تغییر اساسی در این روش، غیر قانونی به‌نظر می‌رسد برای اینکه روش‌های تازه معرفی شده و قضاوت به‌غیرقانونی بودن آن‌ها نشود، مزایای این روش‌ها را برشمرده‌اند. بی‌تردید این تغییرات در جهتی صورت گرفته است که استحکام اتصال و فشار بیشتر، آسانتر و عمل جفت‌گیری صحیح و بدون عیب باشد.

در مجادلات دربارهٔ روش‌ها و یافتن بهترین راه جفتگیری، نباید این نکته را از نظر دور داشت که اساسی‌ترین و طبیعی‌ترین راه جفتگیری در گونه‌ما، همان روبه‌رو قرار گرفتن است. زیرا تمام علایم ظاهری جنسی و همه مناطق تحریك شوندهٔ در بخش

جلویی بدن جای دارند. چهره وسیلهٔ بیان احساسات درونی، لب‌ها، ریش، پستان‌ها، حفرهٔ بین دوپستان ماده‌ها، موهای بدن، اندام‌های تناسلی، و مناطق قرمز شدن جنسی و... همه در بخش جلوی بدن قرار گرفته‌اند. و اگر دو حیوان روبه‌روی هم قرار گیرند از همهٔ علایم ویژهٔ ارتباط جنسی برخوردار خواهند شد. بنابراین باید تمام‌مراحل تحریك در این وضع انجام گیرد، وقتی هردو جنس به‌مرحلهٔ تحریك کامل رسیدند، نر می‌تواند به‌هرصورت که بیشتر خوشایند او است، حتی از طرف پشت جفتگیری را ادامه دهد. این روش کاملا درست بوده و راهی عملی است اما امروزه با مشتی مشکلات همراه می‌باشد. قبل از همه خطر هم جنس‌گرایی است که در عده‌ای از جانوران دیده می‌شود، و در جنس ما هم ناشی از این نوع جفت‌گیری است. در نزدیکی از جلو جفت‌ها به‌وسیلهٔ علایم جنسی به‌طرف هم کشیده می‌شوند وبه‌این دلیل، عشق رو در رو را **عشق انسانی** نامیده‌اند.

وجود مراکز تحریك و اندام‌های جنسی جلوی بدن در تشدید طولانی کردن تحریك در دورهٔ قبل از جفت‌گیری بسیار مؤثر است، تماس کامل این اندام‌ما وقتی امکان پذیر است که جفت‌گیری به‌روش روبه‌رویی صورت گیرد اما اگر جفت‌گیری به‌طریق دیگر عادت شود بسیاری از حساسیت‌های ناشی از تماس اندام‌های جنسی ازبین می‌رود. اگر نزدیکی از جلو صورت گیرد، هربار که مرد خود را با فشار به‌زن‌می‌کوبد، زایدهٔ تحریك شوندهٔ تناسلی زن به‌حداکثر تحریك می‌رسد. به‌علاوه در ایـن روش جفت‌گیری چون اندام نرینه مرد با فشار زیاد به‌اندام تناسلی زن وارد شده و از آن خارج می‌گردد خود موجب تشدید تحریك عضو تحریك شوندهٔ تناسلی می‌شود. و حد اکثر تحریك آن، هنگام بازگشت فشار و خارج شدن اندام تناسلی نر از اندام تناسلی ماده، و تکرار این حرکت منظم است. اگر وضع اندام تناسلی میمون برهنهٔ ماده را بـا سایر پستانداران عالی مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که به‌علت قایم بودن بدن در گونه ما، اندام تناسلی به‌طرف جلو و بالا کشیده شده و از عقب بدن دیده نمی‌شود. و اگرساختمان بدن و دستگاه تناسلی نوعی بود که این دستگاه در عقب قرار می‌گرفت، بی‌تردید روش طبیعی جفتگیری هم غیر از وضع روبه‌رویی بوده و به‌عقب بدن کشیده می‌شد. اما با توجه به‌ساختمان بدن ما، جفتگیری از روبه‌رو اساسی‌ترین‌روش‌جفت‌گیری است دیگر روش‌ها نه‌تنها با ساختمان بدن ماده‌ها، بلکه با ساختمان نرهـا هم تطبیق نمی‌کند. روش‌های جفت‌گیری عبارتند از: ماده پایین نر بالا، ماده بالا نر پایین، پهلوبه پهلو، نشسته. ایستاده و ... اما صحیح‌ترین و معمولی‌ترین روش‌ها این است که هردو فرد به‌طور افقی و حیوان نر روی حیوان ماده قرار بگیرد. طبق‌آمار محققین‌آمریکایی، ۷۵ درصد جفتگیری‌ها به‌این طریق انجام می‌شود.

و حتی افرادی هم که در جفت‌گیری راههای دیگر را انتخاب کرده‌اند بیشتر اوقات از آن روش هم استفاده می‌کنند.

۱۵ در صد از نرهای گونهٔ ما از پشت با ماده نزدیکی می‌کنند اما تحقیقات دقیق و دامنه‌دار در جوامع بشری نشان داده است که این طریقهٔ جفت‌گیری هیچگاه نتوانسته،

برای هیچ یك از جنس‌های نر یا ماده به‌صورت عادت درآمده و طبیعی شود.

اکنون به‌مطلب اساسی شبیه‌سازی برمی‌گردیم و از حاشیه رفتن خودداری می‌کنیم. اگر در مراحل مختلف جفت‌گیری، حیوان مادهٔ گونه ماروبه‌روی‌حیوان نرقرارمی‌گیرد به‌این علت است که عوامل تحریك کننده، در این بخش واقعند. توجه به‌وضع جفتگیری در افراد نزدیك ما نشان می‌دهد که افراد گونهٔ ما هم، باید از عقب با یکدیگر نزدیکی می‌کردند و در این صورت جفت‌گیری از عقب آنچنان که در سایر پستانداران عالی دیده می‌شد برای افراد نر ما هم جالب و دلپذیر بود. چنین وضعی علایم جنسی (که در عقب بدن ماده قرار گرفته‌اند) عبارت بودند از یك جفت لمبر گوشتی و برجسته، و یك جفت لب‌های اندام تناسلی به‌رنگ قرمز روشن، اگر فرض کنیم حیوان‌نر گونهٔ ما نسبت به‌این علایم جنسی توانایی عکس‌العمل های جنسی را داشته و به‌مرحلهٔ تحریك می‌رسد، بازهم این مسأله پیش می‌آید که تکامل گونه ما، با ایجاد قامت عمودی حاصل شده و پیش رفته است. و حال آن که باز هم نرها نسبت، به‌بخش عقبی بدن ماده توجه داشته و چشم از آن برنداشته‌اند.

این وضع همان شبیه‌سازی را در گونه‌ما، آنچنان که در میمون ژلاد دیدیم نشان می‌دهد. تصویر دو لمبر گوشتالود و برجسته و لب‌های قرمز اندام تناسلی را می‌توان در ساختمان بخش جلویی بدن مشاهده کرد در سینهٔ حیوان ماده، پستان‌های برجسته به‌جای لمبر های گوشتی، و لب‌های قرمز رنگ دهان به‌منزلهٔ لب های آلت تناسلی هستند. (به‌این جهت است که هنگام تحریك جنسی، لب‌ها مانند لبه‌های اندام تناسلی ورم‌کرده و تیره‌رنگ‌تر می‌شوند، یعنی تغییرات آها در حالت تحریك شبیه هم است). نرهای گونه ما، همهٔ حساسیتی راکه باید از علایم جنسی عقب بدن ماده پیداکنند، از علایم جلوی بدن، که درست شبیه به‌آنها است به‌دست می‌آورند.

(به‌همین جهت قرمز کردن لب‌ها، و استفاده از پستان‌بند در جلب توجه نرها مؤثر است. بزودی در بخش تکنیك جنسی خالص در تمدن جدید به‌بحث در این باره می‌پردازیم).

از مهمترین علایم خارجی جنسی که در توسعه و تشکیل جفت بسیار مؤثرند، بوهایی هستند که نقش جنسی دارند. با این که در سیر تکاملی، گونه ما دارای قدرت بویایی ضعیف‌تر شده، اما بازهم نقش بو، در روابط جنسی بسیار مهم است. ایجاد عشق نسبت به‌یك فرد معین بیشتر منشاء شامه‌ای دارد. به‌این معنی که درواقع اثربوی‌مخصوص بدن آن شخص در جفت تثبیت می‌گردد کشف این مطلب ما را به‌چگونگی تغییر بوهای مطبوع، در دوره‌های قبل و بعد از بلوغ می‌کشاند. قبل از بلوغ، گونه ما بوهای‌ملایم و بوهای میوه‌ای را ترجیح می‌دهند، اما با فرارسیدن بلوغ، تغییر ناگهانی در این سلیقه و انتخاب دیده می‌شود بطوری که بوی لطیف گل‌ها، بوها ی‌روغنی و مشك‌آگین جای بوهای ملایم قبلی را می‌گیرند. این پدیده در افراد نر و ماده هردو دیده می‌شود اما عکس‌العمل نرها نسبت به‌بوی مشك‌آهو بیش از ماده ها است. اگر در هوا به‌نسبت یك برهشت ملیون مشك پراکند شود همهٔ افراد جوان گونه ما آن را تشخیص می‌دهند.

این تشخیص دقیق در همه پستانداران عالی به‌ویژه آنها که غدد مولد عرق دارند وجود دارد. در بدن ما غدهٔ بزرگ خاص وجود ندارد که با ترشحات خود بوی بدن را تغییر بدهد، اما تعداد زیادی غده‌های کوچك مولد عرق و چربی در تمام سطح‌بدن‌پراکنده‌اند غدد مولد عرق در تمام بدن به‌ویژه زیر بغل و اطراف اندام های تناسلی دیده می‌شوند و با وجود کوچکی و سادگی ترشح فوق‌العاده قوی دارند وجود انبوه مو در دو نقطهٔ زیر بغل و اطراف اندام های تناسلی، بی‌تردید برای نگهداری بوها است. و به‌نظرمی‌رسد که به‌نسبت انبوهی مو در این بخش‌ها تحریکات جنسی تشدید می‌گردد. این پدیده هنوز ثابت نشده و مورد مطالعه است. تعداد غدد مترشحهٔ آپوکرین Apocrine در زنها ۷۵ درصد بیشتر از مردها، و این خود در جلب و برخورد جنسی مؤثر است. در پستانداران پست، حیوان نر آن‌چنان اندام تناسلی ماده را می‌بوید که از نفس بازمی‌ماند. تغییر مناطق ویژهٔ انتشار بو هم در گونه ما، تکاملی است که براثر ملاقات‌های جنسی روبه‌رویی پیدا شده، زیرا از مراکز پخش این بو فقط ناحیهٔ اندام تناسلی در گونه ما با سایر پستانداران مشترك است که آن هم به‌طرف جلو کشیده شده، اما زیر بغل از مناطق ویژهٔ انسان است. پس به‌علت اختلافی که گونه ما از نظر برخوردهای جنسی با سایر جانوران پیدا کرده، مراکز تحریك‌های جنسی او هم به‌بخش قدامی بدن منتقل شده است.

شرایط مربوط به‌بوها باعث شده که بینی‌هم در مناسب‌ترین جای بدن برای استشمام بو، هنگام انجام مراحل قبل از جفت‌گیری و جفت‌گیری قرار گیرد.

مطالعاتی که تاکنون روی زندگی جنسی، افراد گونه ما انجام گرفته نشان می‌دهد که تمایل جنسی بیشتر شده و توسعه یافته است. ارتباط بین جفت‌ها پایدارتر و مستحکم‌تر گردیده، و تماس بین آنها رضایت‌بخش شده است. اما برای بهتر شدن آن بازهم باید این ارتباط اصلاح گردد.

اکنون به‌مطالعهٔ روش‌های جفت‌گیری پستانداران عالی می‌پردازیم. در این جانوران، نرهای جوان در همهٔ اوقات به‌استثنای وقتی که دفع شهوت کرده‌اند، از نظر جنسی فعالند. زیرا بلافاصله پس از دفع، در دورهٔ آرامش بعد از آن، بدن آنها قدرت ساختن مجدد، اسپرم‌های از بین رفته را داراست.

در مادهٔ این جانوران جز در دورهٔ تخمك‌سازی، فعالیت جنسی مشاهده نمی‌شود یعنی فقط در این دوره ماده، هر لحظه آمادگی پذیرش نر را دارد و اگر جفتگیری صورت گیرد، بی‌تردید به‌تشکیل جنین منجر خواهد شد. اما این ماده‌ها هیچگاه به‌اوج لذت جنسی نمی‌رسند، زیرا انزال ندارند تا به‌وسیلهٔ آن از نیازمندی‌های جنسی خود بکاهند. اما وقتی که در حین جفتگیری هستند، تلاش می‌کنند تا لحظه‌ای وقت تلف نشود و هرچه زودتر و بهر قیمتی شده عمل باروری صورت گیرد اگر در حین جفت‌گیری، حس کنند که نر به‌مرحلهٔ انزال رسیده، دیگر آمادگی ادامه جفتگیری ندارند. بهرحال پس از انزال نر، حیوان ماده بدون کوچکترین هیجان به‌کنار می‌رود و مثل آن که هیچ چیز برآن نگذشته است.

چگونگی این پدیده در افراد گونه ما، با سایر پستانداران عالی کاملا متفاوت است.

در گونه ما، ابتدا نر به‌تنهایی وارد معرکه می‌شود اما ماده نیز برای شروع فعالیت ممانعتی نمی‌کند. به‌طوری که در پایان کار هر دو از نظر جنسی کارشان تمام شده و قوایشان به‌تحلیل می‌رود، درست است که در گونه ما هم برای ماده انزال واقعی وجود ندارد، اما در این نزدیکی، هر دو نفر به‌شدت به‌هم مهرمی‌ورزند و در صورتـی از برخوردهای جنسی لذت برده و راضی به‌نظر می‌رسند که از تشریك مساعی جنسی طرف مقابل خود برخوردار باشند. این برخورداری مشابه سایر پیشرفت‌هایی است که در رفتار جنسی ما دیده شده و در استحکام و بقاء جفت‌ها و تشکیل خانواده فوق‌العاده مؤثراست.

به‌علاوه در گونه‌ما، انزال به‌خاطر بارور شدن و به‌امید آن هم انجام می‌گیرد، که این هم از مشخصات ویژهٔ گونه ما است. برای روشن شدن مطلب، دوباره نظـری به‌پستانداران عالی یعنی پسر عموهایمان می‌افکنیم. وقتی که میمون نر به‌مرحلهٔ انزال می‌رسد و مایع منی را در دستگاه تناسلی ماده می‌ریزد، اگر مایع از راه مجرای تناسلی به‌خارج بریزد، میمون ماده بدون نگرانی شروع به‌حرکت کرده و چهاردست و پا راه می‌رود، در این صورت بدن تقریباً به‌وضع افقی قرار گرفته و در نتیجه مجرای تناسلی هم افقی شده و از خروج مایع منی جلوگیری می‌شود. اما درگونه‌ما اگر بلافاصلـه پس از ورود مایع منی به‌داخل دستگاه تناسلی، حیوان ماده راه برود، چون دوپا است و در حال عادی وضع قایم داشته و مجرای تناسلیش تحت فشار وزن بدن، مقداری از مایع منی خارج شده و از بین می‌رود. بنابراین تذکر این نکتهٔ دقیق لازم‌است که‌حیوان نر گونه ما، بعد از عمل جنسی و اتمام دورهٔ جفتگیری همچنان به‌وضع افقی روی‌ماده می‌افتد و او را بی‌حرکت نگاه می‌دارد. لازم به‌یادآوری است که د راین مرحله، براثر شدت تحریك‌های نهایی و فعالیت‌ها و برخورداری‌ها جنسی و تمام شدن نیروی فعالیت، خود ماده هم بی‌حس و حرکت و افتاده باقی می‌ماند و این وضع، استحکام قضیه را دوبرابر می‌کند، در نتیجه مایع منی به‌خوبی به‌درون دستگاه تناسلی می‌رسد.

عمل انزال در مادهٔ‌گونه‌ما، با سایر پستانداران عالی کاملا متفاوت است هرگـاه نر، فعالیت جنسی خود را مدت زیادی ادامه دهد، ماده به‌مرحلهٔ تحریك نهایی رسیده و در او حالاتی شبیه به‌لحظهٔ دفع در نر ایجاد می‌گردد که به‌آن نر کاذب می‌گوینـد. مطالعه روی افراد گونه ما نشان می‌دهد که مقداری از هورمون‌ها و عناصر مربوط به‌هردوجنس، درجنس دیگرهم وجود دارد. وهمچنین تحقیق ومطالعه در سیر تکاملی جانوران نشان می‌دهد که گاهی در شرایط ویژه، یکی از صفات مکنون بیدار شده و دوباره موجود را به‌وضع اولیهٔ خود برمی‌گرداند. (در مورد جنس، می‌توان گفت او را در شرایط بدی قرار می‌دهد) در اندام تناسلی ماده‌های گونه ما عضوی به‌نام زبـان کوچك Clitoris وجود دارد که فوق‌العاده حساس و تحریك پذیر است. این اندام به‌قسمت انتهایی اندام تناسلی مرد بسیار شبیه بوده و به‌علاوه تحریك این عضو به‌تحریك نهایی ماده می‌انجامد و حالتی شبیه به‌انزال پیش می‌آورد. پس می‌توان گفت که‌وجود

این اندام در جنس ماده، پیشرفت این جنس را در جهت شبیه شدن به‌جنس نر نشان می‌دهد.

اکنون می‌توان به‌این سؤال پاسخ داد که چرا اندام تناسلی نر در گونه ما هم از نظر طول و هم از قطر، بزرگتر از اندام تناسلی سایر پستانداران عالی است. (اندام تناسلی شمپانزه نر در مقایسه با اندام تناسلی در انسان، شبیه به‌یك رشتهٔ باریك است.)

پهن و قطور بودن اندام تناسلی مرد، مربوط به‌نوع و ساختمان دستگاه تناسلی زن است. هنگام جفتگیری، و زمانی که حرکات منظم کمر در موجود نر، موجب ورود و خروج اندام تناسلی نر به‌اندام تناسلی ماده می‌شود، می‌توان به‌ارزش و اهمیت این ساختمان خاص، پی‌برد. وقتی که آلت تناسلی مرد به‌دستگاه تناسلی زن وارد می‌شود، بخشی که زبان کوچك تناسلی در آن قرار دارد به‌طرف پایین رفته، و هنگامی که آلت خارج می‌شود، آن بخش دوباره بالامی‌آید. از طرف دیگر فشار منظم اندام تناسلی نر به این بخش حساس و مالش مرتب آن موجب تحریك کامل این عضو می‌گردد. زبان کوچك تناسلی در مرحلهٔ نهایی تحریك، مانند اندام تناسلی نر، راست شده و مانند یك انگشت، می‌شودو یا به‌صورت یك آلت محرك درمی‌آید. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت که پیشرفت‌های اساسی در تکامل جنسی میمون برهنه پدید آمده که تمایلات‌جنسی و امکانات جفتگیری از آن جمله‌اند. این تغییرات در سایر پستانداران عالی دیده نمی‌شود و این تمایل جدید هنوز در گونه ما هم تثبیت نشده‌است.مطالعه و دقت‌درزندگی میمون برهنه نشان می‌دهد، که زندگی مشترك افراد نر و ماده در گونه ما موفقیت‌آمیز بوده و با تشریك مساعی و کمك جفت‌ها همراه است.

پدر ومادر به‌تربیت فرزندان مشغولند و در تمام دورهٔ طفولیت این‌بار را به‌طور مشترك به‌دوش می‌کشند. اما چند سالی بعد، دورهٔ بلوغ کودکان فرا می‌رسد و پس از بلوغ نحوهٔ زندگی آنها تغییر می‌کند. حال باید دید که این دوره چگونه سپری می‌شود؟ می‌توان گفت که روش معمول یعنی همان طریقی که در پستانداران عالی قدیمی هم عمل می‌شود، این است که نرهای جوان در کمین ماده‌های جوان هستند، و این موجب جفت‌شدن آنها با یکدیگر و تشکیل خانواده است به‌این ترتیب دختران جوان به‌مادرها ملحق، و اجتماع بزرگتر شده و توسعه می‌یابد. طبق قانون تقسیم شغل، نرهاهم به‌تلاش و کوشش مشغول شده و کاری دست و پا می‌کنند. این وضع درست یادآور فعالیت گروه پستانداران عالی است که با معاونت یکدیگر در تقلای شکار بودند.

در این‌جا لازم است که از **ازدواج با غیر**[1] که خود محصول تغییر سیستم تولید مثلی است سخن بگوییم. در این نوع ازدواج، پسران و دختران. هریك باید در جستجوی جفت مناسب خود باشند تا زندگی اشتراکی آنها بقاء و دوام داشته باشد. واین حق قانونی آنها است زیرا در گروه‌های پستانداران پست هم نظیر چنین جستجویی برای

---

۱. Exogamie ، ازدواج با افراد غیر خانواده یا غیر قبیله است.

تأمین بقاء زندگی مشترك صورت می‌گیرد این وضع در آنها که زندگی اجتماعی‌دارند بهتر دیده شده و به‌نسبتی که به‌پستانداران عالی‌تر نزدیك می‌شویم آن را دقیق‌تر و مشکل‌تر می‌بینیم. در بسیاری از انواع جانوران اتحاد جفت‌ها، مدت طولانی ادامه‌پیدا می‌کند و تا بزرگ شدن بچه‌ها دوام دارد و از آن پس از یکدیگر جدا می‌شوند.

میمون برهنه، به‌سبب رفتار اجتماعی ویژه، و خصائص تعاونی، دیگر نمی‌تواندبعد از بزرگ شدن بچه‌ها رشته این اتحاد و همبستگی را بگسلد، اساس خانواده را درهم بریزد، و به‌ندرت پیش می‌آید که بنای مستحکم خانواده فروریزد.

در همه جفت‌های جانوری، یك جنس برجنس دیگر تسلط و ریاست دارد. ومعمولا مادر مغلوب و مطیع پدر است. وقتی بچه‌ها بزرگ می‌شوند به‌بلوغ می‌رسند. از نظر جنسی با والدین خود به‌رقابت می‌پردازند. پسر رقیب پدر، دختر رقیب مادر است. هردو مترصد والدین هستند. و برای خود استقلال و قلمروی می‌خواهند. از آنجا که پدر و مادر هم احتیاج به‌میدان عمل و قلمرو خاص دارند، لزوم تشکیل کانون های تازهٔ خانواده پیش می‌آید، که منظم و آسان ایجاد شده و به‌تعداد خانواده‌ها مـی‌افزایـد. بی‌تردید بنیاد کانون خانوادگی را پدر و مادر بنا نهادند زیرا ناچار باید مدتی فرزندان را تحت نظارت خود داشته و از آنها سرپرستی می‌کردند. بنابراین زندگی اشتراکی و بدوی از وقتی آغاز شد که گروهی از افراد به‌ساختن آن پرداخته و زندگی اولیه اشتراکی را پایه‌گذاری کردند. در چنین مکانی جوان‌ها به‌فکر توالد و تناسل افتادند که به‌تشکیل جوامع بزرگتر منجر شد.

این پیشرفت تازه، از صفات خاص گوشتخواران زمینی بود که در پستانداران عالی به‌صورت مکنون بوده و مجدداً بارز و احیاء گردیده است.

با کمال تأسف باید بگویم که شاید تشکیل جامعه‌های اولیه محصول ازدواج بـا محارم بوده است. اما به‌زودی براین آزادی جنسی قیودی مترتب گشته است، و طبق اصول طبیعی باید این محدودیت‌ها از همان مراحل بسیار ابتدایی آغاز می‌شد. به‌هرحال این تکالیف و قیود، بین همهٔ پستانداران عالی فقط درگونه ما وجود دارد.

از صفات اختصاصی مربوط به گونه ما، یکی هم حفظ پردهٔ بکارت در ماده‌ها است چنین پرده‌ای در پستانداران پست، فقط در دورهٔ جنینی، هنگامی که دستگاههای‌ادراری و تناسلی تکمیل می‌شوند وجود دارد که بعداً از بین می‌رود، میمون برهنه طبق قانون **نئوتنی** این مرحله را حفظ کرده و دارای پردهٔ بکارت است. شاید علت وجودی آن این باشد که اولین جفتگیری ماده به‌دشواری صورت گیرد. و چنین به‌نظر می‌رسد که این پرده مانع می‌شود که دستگاه تخمك‌سازی فعالیت و قدرت و حساسیت لازم را داشته باشد در این صورت در نهایت تعجب باید این پرده را یك عامل ضد جفتگیری نامید. در حالی که به‌عکس آنچه در بدو امر تصور می‌شود، پردهٔ بکارت یك عامل مخالف جفتگیری نیست، بلکه این واقعیت که اولین نزدیکی برای ماده مشکل و پر زحمت است سبب می‌شود که او به‌سهولت و فوری آمادهٔ این کار نباشد. این امساك وخودداری ماده در طول دورهٔ جوانی به‌او دلربایی و افسونگری خاصی می‌بخشد. و این خودداری

تا پیدا شدن جفت مناسب ادامه پیدا می‌کند. نرهای جوانی که ماده‌ای به‌دست بیاورند، دیگر تأمل را جایز ندانسته و قدرت خودداری ندارند. اما ماده‌ها اگر بدانند که همه شرایط و ارتباط‌های لازم برای جفتگیری فراهم نشده به‌راحتی خود را کنار می‌کشند و در انتظار جفت مناسب باقی می‌مانند. اگر مدتی از جفتگیری و ازدواج ماده ها بگذرد، دیگر از این مطلب صرفنظر کرده و در نقش مادر، به‌پرستاری دیگران می‌پردازند. وجود پردهٔ بکارت موجب می‌شود، که حیوان ماده از برداشتن اولین قدم در راه جفتگیری پرهیز کرده و به‌حفظ وضع اولیهٔ خود علاقهٔ شدید نشان بدهد.

حال چند کلمه‌ای در بارهٔ یك همسری[1] و چند همسری[2] سخن می‌گوییم: تشکیل جفت در گونه ما خودبه‌خود سبب گسترش یك همسری است اما این تنها راه همسری و زندگی مشترك نیست. وقتی که در جنگ عدهٔ زیادی از مردها از بین می‌روند و تعداد ماده ها به‌آنها فزونی می‌گیرد، درنرها انگیزه‌ای به‌وجود می‌آید که هم‌آغوشی را از یك ماده به‌چندماده برسانند. در این صورت، از طرفی زاد و ولد زیادتر شده و کمبود افراد از دست‌رفته را جبران می‌کند و از طرف دیگر خطر، بلاتکلیفی و اضافه ماندن ماده‌ها از بین می‌رود. این چند همسری آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا جفت‌ها به‌حدعادی رسیده و کمبود نرها جبران شود، در این صورت خودبه‌خود چند همسری منتفی و فراموش خواهد شد. گاهی هم علت چند همسری، وجود ماده‌های جالب‌تر و زیباتر است که باعث رقابت‌های شدید جنسی می‌شود. چند همسری از نظر اقتصادی هم، کار مقرون به‌صرفه‌ای نیست زیرا یك نر، تعهد چند ماده رهمهٔ بچه‌های آنها کاری بسیار سنگین است.

داشتن چند همسر فقط در موارد بسیار معدود و خاصی می‌تواند عملی باشد، مگر در جوامعی که این کار هنوز قانونی و رایج است. در هر صورت امروز اکثر مردم دنیا یك همسر دارند. حتی در جوامعی هم که داشتن چند همسر معمول است، همهٔ نرها چنین وضعی ندارند و این خاص عدهٔ معدودی از آنها است.

باید دانست که آداب و رسوم گروه‌های بزرگ در زمان قدیم، از عواملی‌بودند که این نوع ازدواج‌ها را توسعه می‌دادند. امروز افراد گونه‌ما، همه طالب یك همسری هستند ولی معلوم نیست چه عواملی باعث شده که در بعضی از اجتماعات عقب افتاده هنوز هم چند همسری رایج است. این یکی از نکات تاریك تکامل گونه ما محسوب می‌شود.

در زندگی میمون برهنه نکات عجیب و پیچیده فراوان است. این حیوان ازنظر جنسی فوق‌العاده قوی بوده، و از طرفی معتقد به‌یك‌همسری و تشکیل جفت است. این صفات عجیب و پیچیده او را به‌صورت آلیاژ مخصوص درآورده است. این آلیاژ مرکب از صفاتی است که از پستانداران عالی و گوشتخواران به‌او به‌ارث رسیده است.

---

۱. Monogamie
۲. Polygamie

سومین و آخرین ترکیب این آلیاژ تمدن جدید است. مغز بزرگ و توسعه یافته، میمون درختزی را بهمیمون شکارچی تبدیل کرد و او را در تهیهٔ وسایل صنعتی برای بهبود زندگی، کمك داد. عشیرهها بهدهنشینها تبدیل شدند. سنگهای تراشیدهای که در بعضی از نقاط کشف شده، تاریخ آغاز توقف انسان را در محل ثابت نشان میدهد. حال باید دید که محیط تازه روی سیستم جنسی میمون برهنه چهاثری داشته است.

در پاسخ این سؤال میتوان گفت که محیط تازه، از نظر سیستم جنسی اثرنداشته و نتیجهٔ همهٔ تغییرات سریع و ناگهانی روی این حیوان یك اصل را تأیید میکند. این اصل عبارت از این است که باهمهٔ جلوههای تازهٔ زندگی اجتماعی مدرن بازهم میمون برهنه امروزی همان میمون برهنهٔ قدیمی است که فقط بعضی از القاب او عوض شده، مثلا بهجای شکارچی، نام کارگر و بهجای شکارگاه نام کارگاه و در عوض دخمه و لانه نام خانه و منزل، و بهجای جفت لقب همسر و بهعوض همراهی کردن، نام ازدواج کردن را انتخاب کردهاست.

مطالعات دقیقی که روی آمادگی فیزیولوژی و تشریحی میمون برهنه درایالات متحده بهعمل آمده نشان داده است که این جنس آمادگی کامل برای قبول تکامل دارد.

تحقیق و مطالعه در زندگی میمون برهنه، در ادوار ماقبل تاریخ نشان میدهد که بسیاری از خصائص این حیوان، شبیه بهگوشتخواران و سایر پستانداران عالی امروزی است و در سیر تکاملی آنها، بخوبی میتوان چگونگی تشکیل و تکوین زندگی عشقی میمون برهنه را که از گذشتهٔ دور الهام میگیرد مشاهده کرد.

شاید امروزه اثر تربیت و تنبیه در افراد گونهها جایگزین تغییر و اجبار محیط در قدیم شده باشد و در نتیجه تربیت پذیری و درك تنبیه که منشاء زیستی دارد میتواند بنیان گزار ساختمان جوامع و تمدن آنها باشد.

با وجود این، اساس سیستم جنسی بههمان صورت ابتدایی خود حفظ شده (عوامل زیستی بهاشتراکی کردن جنسی و توسعه آن کمکی نکرده است) و عوامل کنترلکنندهٔ متعدد و نظام کار اجتماعی هم بهآن وارد شده است. محدودیتها موجب شدت عکسالعملهای جنسی شده و علایم تشریحی و فیزیولوژیکی آنها پیچیدهتر گردیده است.

هرچه واحدهای جامعه کوچکتر باشند، عوامل تفتیش و کنترل شدیدتر و قویتر هستند. درحالی که در جوامع بزرگ عوامل تحریك و تحریك پذیرهای مختلف هم فراوانترند در محیط های بزرگ هر روز پدیدههای تازه با سنجش و معیارهای جدید بوجود میآید. در واقع ظهور بدایع خود سبب فراوانی آنها میشود. هرگاه افراد یك جامعهٔ کوچك و ساده که در قیود و آداب خود محصورند بهشهرهای بزرگ راه یابند، تعدادی از علایم و نشانههای جنسی آنها خودبهخود تغییر کرده و از شدت محدودیت آنها کاسته خواهد شد.

برای این که اتحاد جفتهای نر و ماده مستحکم باشد، باید وقتی که از هم جدا هستند، تحت تحریکهای شدید شخص ثالثی قرار نگرفته و در آرامش باشند.

امروزه هر دو جفت، از کامیابی‌های جنسی برخوردارند. و در جنس‌هایی که دارای تعاون اشتراکی هستند، مانند گونه‌ما، رقابت‌های جنسی کمتر بوده و جنگ و ستیز پیش نمی‌آید. وجود مغز وسیع و اندیشهٔ کافی گونه ما را محتاط و دوراندیش کرده است. در این گونه ارتباط های لفظی ارزش حیاتی دارد. «همسر من این را دوست ندارد» توجه به‌این نکته و مشابه این‌گونه برخورد، اگرچه در جامعهٔ امروز فراوان است. ولی لازمهٔ آرامش کامل، عمومی شدن آن است.

انگیزهٔ دیگر در بقاء جامعه فرو نشاندن عوامل تحریك نرها و درنتیجه‌پیش‌گیری از رقابت های جنسی است.

مثال روشن این مطلب حدیث برگ مو مشهور و مقدسی است که برای پوشاندن اندام های تناسلی برهنه نخستین میمون برهنه به‌کار رفته است. زیرا بدن میمون برهنه عمودی و محل اندام تناسلی جایی است که خودبه‌خود در معرض دید قرار ندارد و اگر این حیوان بخواهد اندام تناسلی خود را به‌فرد دیگری نشان بدهد باید وضع خاصی به‌خود بگیرد، اما در سایر جنس‌های عالی که اغلب چهار دست و پا راه می‌روند اندام تناسلی به‌آسانی در معرض دید دیگران است. تمایل به‌پوشاندن اندام‌های تناسلی از وقتی در گونه‌ما شروع شده که بدن قایم، ومحل اندام تناسلی به‌جلو و بالاکشیده شده است، میمون برهنه از اولین فرصت استفاده کرده و به‌پوشاندن بدن اقدام نموده است.

شك نیست که بنیاد استفاده از لباس در آنجا گذاشته شده و بعدها هم وسیله‌ای برای جلوگیری از سرما شده است، میمون برهنه خیلی دیر به‌این فکر افتاد که‌به‌مناطق مناسب و دلپسند خود برود.

بهر حال با کم و بیش اختلافی که در طبایع بوده، روپوش گذاشتن روی‌اندام های تناسلی کم‌کم توسعه یافت و از آنجا به‌پوشاندن مناطق دیگری که دارای علایم جنسی هستند رسید این مناطق عبارتند از:

پستان‌ها، لب‌ها و...

در بعضی شرایط خارق‌العاده، ماده‌ها نه‌تنها اندام تناسلی خود را از نظرها پنهان کرده‌اند بلکه با وسایل خاص آن را صعب‌الدخول نموده‌اند. زنان بعضی از قبایل، از نوعی کمربند فلزی استفاده می‌کنند که جلو و عقب اندام تناسلی را می‌پوشاند و فقط یك سوراخ برای خروج مدفوع دارد.

عده‌ای هنوز هم لبه‌های اندام تناسلی دختران را قبل از ازدواج می‌دوزند. و لب‌هایشان را با حلقه و یا گیره‌های فلزی به‌هم می‌آورند.

در عصر حاضر هم هنوز مردمایی پیدا می‌شوند که لب‌ها و لبه‌های اندام تناسلی رفیقهٔ خود را سوراخ کرده و بعد از هر عمل جفتگیری آن را قفل می‌کنند.

گرچه امروزه این نوع‌کار ها بسیار کم دیده می‌شود اما می‌توان گفت که‌اعمالی نظیر پوشاندن اندام تناسلی و نقاب‌زدن به‌چهره نیز، از بقایای همان رفتار قدیمی میمون برهنه می‌باشد، که معمول و رایج بوده و در بسیاری از جوامع پذیرفته شده است.

مطلبی که عمومیت دارد این است که میمون برهنه در مورد اعمال جنسی خود

تصورات ذهنی خاصی دارد. زیرا نه‌تنها اندام های جنسی خود را مخفی نگه می‌دارد، بلکه رفتار و اعمال جنسی خود را نیز مستور می‌کند. به‌این دلیل هنگام جفتگیری اوهم به‌شب اختصاص یافته است. و این تاحدی قطعی شده که اصطلاح خوابیدن باکسی، به‌معنی جفتگیری با او است. گونه ما به‌جای روز، شب را برای فعالیت‌های جنسی خود انتخاب کرده و بیشتر آن را به‌پایان غروب اختصاص داده است.

به‌طوری که دیدیم، تماس بدن بریدن که در ظهور رفتار جنسی نقش بزرگی‌دارد، روز ها کمتر بوده و شب‌ها به‌آسانی انجام می‌گیرد.

برخوردهای اجباری که در طول روز با افراد بیگانه صورت می‌گیرد. از این قاعده مستثنی است.

گرچه گاهی ممکن است تماس با بدن یك فرد بیگانه خود وسیله‌ای برای‌تحریك جنسی شده و شخص در درجـاتی از برخوردهای جنسی قرار بگیرد. اگربه‌صحنهٔ فیلم برداری از کوچه‌های شلوغ و یا محوطهٔ پرجمعیت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم کـه افراد تاچه‌حد تلاش می‌کنند که با یکدیگر برخورد نداشته باشند.

تماس و لمس بدن افراد بیگانه در شرایط ویژه‌ای که به‌شغل و کار مربوط باشد مجاز می‌گردد.

مانند افرادی که خیاط، پزشك و یاسلمانی هستند. برخورد نزدیکان و وابستگان و والدین با فرزندان نیز ممنوع نشده است.

به‌این ترتیب نقش اجتماعی برخوردهای غیر جنسی که هیچ‌گونه خطر انحرافی ندارد روشن می‌شود، ولی با وجود این، برخوردهای عادی اجتماعی با تشریفات و نظم فوق‌العاده صورت می‌گیرد. دست‌دادن هم یك نوع، از این برخوردهای قانونی است.

شکل بوسه‌های غیر جنسی با بوسه‌های جنسی متفاوت است زیرا در نـوع اول لب‌ها را به‌گونه‌ها می‌رسانند و در نوع دوم یعنی بوسه هـای عشقی لب را روی لب می‌گذارند.

در حالت عادی هم رعایت یك دسته اصول خاص معمول است، مثلا ماده‌ها تلاش می‌کنند که موقع نشستن پاهای خود را از یکدیگر باز نکنند، زیرا نشستن بی‌احتیاط و باز، نمودار نوعی دعوت جنسی است و ماده‌ها به‌این دلیل پاها را تنگ به‌هم می‌فشرند و حتی یك پارا روی پای دیگری می‌اندازند.

از آنجا که دهان با تبعیت از حرکات خاص صورت نشان دهندهٔ وضع جنسی‌است، ماده کوشش می‌کند که اغلب با دست‌ها. دهان را پنهان کند، و از آنجا که خنده یا گرفتگی و بغض خود مبین وضع درونی فرد در برخوردهای اجتماعی است در چنین شرایطی هم اغلب ماده با دست جلوی دهان را می‌گیرد.

نرها با تراشیدن ریش و سبیل خود عده‌ای از صفات اختصاصی خود را از بین می‌برند. ماده‌ها هم به‌همین دلیل موهای زیر بغل خود را می‌زدایند. اهمیت نقطهٔ جلب کنندهٔ زیر بغل به‌حدی است که در بسیاری از انواع لباس‌ها آن قسمت را باز نگاه می‌دارند. حساسیت و عمل جلب کنندهٔ موهای منطقهٔ تناسلی به‌قدری زیاد است کـه

همیشه آن را با لباس می‌پوشانند. جالب این که اگر در هنر نقاشی و مجسمه‌سازی یك بدن لخت دقیق شویم، می‌بینیم که اندام جنسی را بدون مو نشان می‌دهند تا آن تابلو یا مجسمه صرفاً جنبهٔ هنری و غیر جنسی داشته باشد.

بوی بدن را معمولا با وسایل مختلف از بین می‌برند، شستن بدن، حمام گرفتن زیاد، نشانهٔ این کار است، تا جایی که جزء دستورات بهداشتی قلمداد شده است. شایع شده که بوی بدن در جامعه ناپسند است و به‌این علت داروهای ضد بوی بدن در انواع مختلف به‌مردم عرضه شده است. از بین بردن بوی بدن را به‌این صورت عنوان کرده‌اند و آنهایی را که به‌این مطلب توجه ندارند بی‌ادب و عقب‌افتاده، و افرادی را که برای از بین بردن بوی بدن کوشش می‌کنند مؤدب و پیشرفته می‌دانند. عدهٔ افرادی که به‌ضد جنسی بودن این توصیه‌ها، و اثر آنها در پیش‌گیری از تحریکات بیجا و بی‌موقع جنسی پی‌برده‌اند، بسیار کم است. گاهی این موانع به‌صورت عناویتی از قبیل قانون اخلاقی و یا حتی جنسی جلوه می‌کند. چگونگی تظاهرات اقوام و طوایف مختلف در مقابل این مقررات کم و بیش متفاوت است. اما اصول آن که همان کم شدن گرایش به‌غیر، ترغیب در تشکیل خانواده و توجه به‌همسر است یکسان می‌باشد.

در همهٔ گروههای جنس‌ها، به‌ویژه قشری‌ترین آنها این مشکلات با توجه بیشتر و راه حل‌های عملی‌تر شناخته شده است. مثلا مربیان برای تخفیف نیازمندی‌های جنسی جوانان به‌ویژه محصلین، آنها را به‌ورزش و سایر فعالیت‌های جسمی وادار می‌کنند. ولی به‌نظر می‌رسد که در این طرح توفیقی وجود ندارد زیرا ورزش فعالیت جنسی را کمتر یا بیشتر نمی‌کند و به‌همان نسبت که نیروی جسمی براثر خستگی ازدست می‌رود. شرایط جسمی مناسب‌تر می‌گردد. به‌نظر می‌رسد تنها روشی که می‌تواند نتیجهٔ مثبتی بدهد همان روش قدیمی تنبیه و جزا است.

تنبیهی که به‌علت عمل جنسی انجام شود و احترام و بزرگداشتی که برای عفت و پاکدامنی قائل شویم بهترین روش جلوگیری از انحراف‌های جنسی و تحریکات‌بیجا است تنها عیب این روش این است که افراد درون‌گرا شده و در درك جنسی عاجز می‌مانند: قطعاً، توسعهٔ فوق‌العادهٔ آمیزش، و برخوردهای مداوم و زیاد که لازمهٔ زندگی اجتماعی فعلی است موجب گسترش فعالیت‌های جنسی و خارج از چهارچوب زناشویی می‌شود.

تکامل میمون برهنه از نظر جنسی نسبت به‌سایر پستانداران عالی، جز در موارد زیر نمی‌تواند قابل قبول باشد طبیعت زیستی او دست از سرکشی برنداشته، به‌طوری که تمام عوامل مصنوعی در کنترل این طبیعت ناکام مانده‌اند، و این اغلب به‌موقعیت‌های ناپسند منتهی می‌شود. حیوان، از طرفی سینه‌هایش را می‌پوشاند و از طرف دیگر تمایل خود را با سینه‌بند می‌نمایاند، و در حال مخفی کردن پستان‌ها در سینه‌بند، می‌تواند آن را به‌اندازهٔ دلخواه خود بزرگ نشان دهد یعنی سینه‌ها را بیشتر از حد لخت بودن تحریك آمیز کند. عده‌ای برای این که پستان‌ها برجسته‌تر و بزرگتر شوند خود را به‌دست چاقوی جراح می‌سپارند. سایر اندامهای بدن هم مانند سرشانه‌ها، و پاها در

نر، و بالاتنه و پشت در ماده از این نوع آرایش‌ها معاف نیستند. هنوز در عـده‌ای، استفاده از قطعات مصنوعی و اضافی برای کفل افراد لاغر معمول است. مد شدن کفش پاشنه بلند علتی جز تغییر راه رفتن و جابجا شدن لمبرها هنگام حرکت ندارد. استفاده از قطعات اضافه ومصنوعی برای بزرگتر نشان دادن پستان‌ها وکفل، در زمان‌هـای مختلف متداول بوده است. به‌منظور ایجاد تناسب اندام، برای قسمت‌های مختلف بـدن کرست تهیه شده که در صورت لزوم مورد استفاده قرار می‌گیرد. مسأله تناسب اندام به‌حدی در طبقات مختلف بانوان مطرح شده که در تمام مدت نیم قـرنی که **انـدام زنبوری** مد بود عده‌ای از آنها حاضر بودند دنده‌های پایینی خود را بردارند تا دارای کمر کاملا قیطانی بشوند.

قرمزی لب‌ها و بوی بدن که نشانه‌های جنسی هستند اثر خود را با قوت تمـام در دنیای نسوان حفظ کرده‌اند و به‌این علت است که قرمزتر کردن لب‌ها و استفاده از عطرهای مختلف معمول شده است.

بانوان بدن خود را با دقت هرچه تمامتر می‌شویند، و سپس از بوهای جنسی‌خاصی را که محصول غدد عرقی سایر پستانداران است استعمال می‌کنند.

از ممانعت‌ها و محدودیت‌های جنسی نتیجه‌ای گرفته نشده و در واقع حـاصل فعالیت های علیه خود آرایی صفر است.

به‌چه‌دلیل می‌خواهند این آتش را خاموش کنند؟

دلیل این محدودیت‌ها کاملا روشن است زیرا به‌این طریق می‌خواهند مانـع تحریك‌های بی‌موقع شوند و از لطمه‌های وارده برهمبستگی جفت‌های قانونی جلوگیری کنند. پس به‌چه‌دلیل این محدودیت به‌طور کامل انجام نمی‌شود؟ و چرا این‌محدودیت‌ها به‌تظاهرات طبیعی و مصنوعی جنسی در لحظات خلوت جفت‌ها محدود نگردیده است؟

پاسخ بخشی از سؤال، امور مربوط به‌کمال جنسی ما است که خود بروز احساسات جنسی را موجب می‌شود.

کمال جنسی همهٔ عوامل و ابزار تحکیم اتحاد خانوادگی را فراهم می‌آورد. امـا آزادی های جنسی در جامعه امروزی وسیلهٔ بهتروقوی‌تری برای‌تفرقه‌وبرهم‌زدن اتحاد جفت‌ها را دربردارد، و هر روز هم مشکلات جامعه در جهت خلاف وابستگی‌های خانوادگی بیشتر می‌شود. پاسخ به‌بخش دیگری از سؤال این است که در سایرپستانداران عالی جنسیت به‌صورت وسیله‌ای برای حمایت و بقاء جفت ظاهر می‌شود، ولی اگرمیمون ماده‌ای بخواهد خود را به‌میمون نر خشمگینی نزدیك کند (نه‌از نظر جنسی) باتظاهرات ویژهٔ خود تلاش می‌کند تا برای خواباندن احساس خشم او، بعضی از خصایص جنسی او را بیدار کند. این نوع رفتار **تغییر انگیزه** نامیده می‌شود. یعنی ماده از تحریك جنسی به‌عنوان وسیله‌ای برای کسب امتیازات غیر جنسی استفاده می‌کند. این نوع پیشرفت در گونه ما بخوبی و به‌حد کافی دیده می‌شود. استفاده از عوامل و نشانه‌های جنسی مصنوعی هم دلیل چنین پیشرفتی است. جاذبهٔ جنسی مصنوعی رقابت افراد گروه ما را برمی‌انگیزد و وجود چنین اندام های حساس و جلب کننده، زندگی زناشویی جفت‌ها

را به‌خطر می‌اندازد، و عوامل تحریك نباید شدید و غیر عادی باشند. به‌هرحال وقتی که ما با محدودیت‌های جنسی که در آداب و رسوم محیط زندگی ما معمول است عادت کردیم بازهم با علایم جنسی خاص در هر فرد روبه‌رو می‌شویم. مثلا ظاهر و طرح و حرکت هرکس نشان می‌دهد که «من برای جفتگیری آمادگی ندارم» و یا «من نسبت به‌امور جنسی بسیار حساسیت دارم».

علایم اخیر کم کنندهٔ رقابت‌های جنسی بوده و عکس‌العمل دسته اول(عدم‌آمادگی برای جفت‌گیری) جلوی همهٔ عیب‌جویی‌ها و خرده‌گیری‌ها رامی‌گیرد. و به‌این‌ترتیب هرکسی می‌تواند صاحب مال خودش باشد.

با این حساب باید در این مورد برخوردی مشاهده نشود در حالی‌که سایر عوامل این نظام را به‌هم می‌زنند و از طرف دیگر در اساس تشکیل جفت‌ها تکامل بارزی روی نداده یعنی رفتار جنسی میمون برهنه به‌همان روش‌های قدیمی پ.تانداران عالی معمولی است و همهٔ آثار نسل‌های گذشته در این موجود به‌چشم می‌خورد.

به‌علت عدم سازگاری این پدیده‌ها با تکامل سایر قسمت‌های بدن میمون برهنه چنین رفتاری موهن وزشت به‌نظر می‌آید. تمام مراحل تغییر وتحول برخوردهای جنسی پستانداران عالی‌را می‌توان در طی دوره‌های کودکی و جوانی میمون برهنه با گسترش بیشتر مشاهده کرد.

این سیستم جنسی تابع محیط بوده است، محیطی که در آن حیوان ماده بچه زاییده و حیوان نر به‌شکار رفته است. این موفقیت‌ها با بروز تغییراتی، دوام یافته‌اند. تمایل به‌محدود بودن تعداد بچه‌ها همواره وجود داشته است و این نشان می‌دهد که حیوان ماده به‌امور جنسی بیش از تکالیف مادری علاقمند و معتقد بوده است.

میل دیگری که در ماده‌ها دیده می‌شود، این است که می‌خواهند با گروه شکارچیان به‌شکار رفته و به‌آن‌ها بپیوندند (کار جای شکار آن روز را گرفته است) امروزه گروه‌های زن و مرد به‌طور مختلط به‌کارگاه‌ها می‌روند و کارهایی را که‌زمانی مخصوص مردها بود، مشترکاً انجام می‌دهند و هر دو فرد جفت حاضربه‌کارهای سخت و شدید هستند و اغلب این فشار رشتهٔ پیوندها را می‌گسلد تا جایی که طبق آمار منتشر شده در آمریکا، ۲۶ درصد از زنان شوهردار و ۵۰ درصد از مردان زن‌دار، در سن چهل سالگی روابط غیر مشروع دارند. البته تعداد افرادی هم که برای استحکام خانواده و یا دوباره وصل شدن جفت‌ها، پس از جدایی، تلاش می‌کنند کم نیستند و به‌این دلیل نسبت درصد افرادی که جدا می‌شوند و اساس خانواده‌شان درهم می‌ریزد بسیار کم است.

بنا برآنچه گفته شد، دربارهٔ استحکام جفت‌ها کمی اغراق آمیز سخن رفته است.

شاید برخوردهای غیرمشروع برای ارضاء هوس‌های جنسی کافی باشد اما هیچگاه قدرت لازم برای از بین بردن کامل زندگی زناشویی را ندارد و از طرف دیگر با اینکه قدرت فشار جنسی سبب تشکیل جفت‌هاست اما هیچگاه نمی‌تواند لذت فعالیت‌های جنسی نامشروع را منتفی کند، چون فعالیت جنسی غیر قانونی، مغایر با اصل وحدت

جفت‌ها و امری ناگزیری است باید برای احتراز از آن جانشین کم‌زیان‌تری انتخاب کرد و این همان تصور و تجسم حالات مختلف جفت‌گیری دیگران است که تقریباً روش بین‌المللی است یعنی در جفتگیری‌ها گاهی خیال و تصور دیگران هم می‌تواند موجب تحریك جنسی بشود ولی گاهی این تصور فقط برای فعالیت های جنسی کافی خواهد بود. به‌هرحال این روش استفاده از دیگران در نزدیکی جنسی است. معمولا همهٔ طبقات مردم علاقمند به‌تصور ودیدن مناظر و مرایای جنسی هستند و از دیـدن، شنیـدن و خواندن آن هم لذت می‌برند. و این خود زمینهٔ بزرگی برای کارهای تلویزیونـی، رادیویی، نمایشی و سینمایی است. یعنی این دستگاه‌ها با توجه به‌احتیاجات عامه برنامه های خود را تنظیم می‌کنند. برآوردن این خواسته در انتشار تصاویـر و مطالـب روزنامه‌ها نیز به‌چشم می‌خورد. با دیدن و شنیدن مناظر و مکالمات جنسی، در حالی که واقعاً کاری انجام نمی‌گیرد اولین زمینهٔ برای تحریك‌های جنسی فراهم می‌شود و در تمام این مراحل افراد خود را به‌جای یکی از قهرمانان قرار می‌دهند. گاهی هـم تصور بازی هنرپیشه‌های مرد یا زن در نقش های ویژهٔ جنسی، برای انجام آخرین تحریکات جنسی کافی است. و موجب تجدید و تکرار وصل، تملق و خوش‌آمدگویی می‌شود. مشاهدهٔ این چنین رفتارها، ذخیره و زمینهٔ ذهنی عمیقی بـرای بیننده است. اگر این مسأله در سایر جنس‌های جانوری نیز مقایسه شود، به‌این نتیجه می‌رسیم کـه گونه ما در این رفتار کاملا غیر عادی است. زیرا حیوان ماده جنس ما در انجام اعمال جنسی به‌نرکمك می‌دهد و بسیاری از خواست‌های نر مورد رضایت و خواست خود او هم هست. در ارتباط بین نر و مادهٔ گونه ما ظهور شخص جالب توجه‌تر و زیباتر کمتر اختلال ایجاد می‌کند و کمتر باعث‌جدائی جفت‌ها می‌شود.

هرگاه مادهٔ گونه‌ما، نظرش به‌فرد دیگری جز همسرش جلب شود، مقدمهٔ فساد و تباهی فراهم شده است که این وضع بعد از ازدواج یعنی در مرحلهٔ زناشویی بسیار به‌ندرت پیش می‌آید. طول دورهٔ نامزدی و فعالیت‌های قبل از ازدواج هم به‌حداقـل ممکن تقلیل یافته، و در این مرحله که در حقیقت سازندهٔ ساختمان زندگی زناشویی است باید با ارادهٔ تمام از نزدیکی جنسی واقعی جلوگیری شود. زیرا اگر یك نر برای رفع احتیاجات جنسی با فردی غیر از همسر رسمی و قانونی خود جفتگیری کند مسلم است که در آینده هم همواره به‌دنبال ارتباط‌های نامشروع خواهد رفـت. و از آن گذشته دیگر خود را به‌سوی آیندهٔ افسانه‌ای دور از جفتگیری نخواهد کشانید.

در مورد جفتگیری‌ها، مطلب دیگری که باید به‌آن اشاره شود، ارتباط باهم جنس است. از آنجا که هدف اصلی جفتگیری، تولید مثل است برتردید همـجنس‌گرایـی نمی‌تواند مناسب چنین کار و اندیشه‌ای باشد. بنابراین برای درك ماهیت آن بهتر است به‌توضیح بیشتر آن بپردازیم.

برخلاف آنچه مشهور است، همجنس‌گرایی جفتگیری کاذب نیست و در بسیاری از انواع جانوری نظیر چنین کیفیتی به‌صورت‌های مختلف به‌چشم می‌خـورد. طرح ارتباط دو همجنس با توجه به‌ساختمان طبیعی تولید مثل، ایجاد نسل نیست. بلکه دو

موجود جوان با صرف انرژی زیاد به‌عملی می‌پردازند که هیچگونه ثمری دربرندارد. برای درك چگونگی این پدیده بهتر است سایر جانوران را مورد مطالعه قرار دهیم.

قبلا به‌نقش جلب کننده و تحریك کنندهٔ علایم جنسی ماده‌ها اشاره شد و گفتیم که میمون ماده می‌تواند با طنازی و عشوه‌گری در نر خشمگین تغییر انگیزه ایجاد کند تا مورد حملهٔ او قرار نگیرد. میمون نر در این وقت در غرور مزیت قرار گرفته و برمبنای آن می‌تواند تدبیر خاصی پیش گیرد. میمون‌های نر جوان به‌تناسب وضعیت آمادهٔ ماده‌ها عادت دارند که برآنها سوار شوند ولی گاهی نرهایی که چنین آمادگی مقدماتی برای قبول آنها ندارند سر راهشان قرار گرفته و مورد تجاوزشان واقع می‌شوند. این وضع درست ممکن است در ماده‌ها هم صورت گیرد. این گرایش که منشاء جنسی دارد، و از نظر جنسی عملا بی‌فایده است، در پستانداران عالی زیاد دیده می‌شود و فقط نقش آن گردآمدن افراد گروه و هماهنگی و سازمان دادن به‌آنها است. که اثر و نتیجهٔ جنسی ندارند به‌صورت تسلط یك عدهٔ دیگر جلوه خواهند کرد.

چنین وضعی در همه پستانداران عالی دیده نمی‌شود، و این موجب اختلافاتی است که‌اگر گرایش به‌همجنس وجود داشته باشد از بین خواهند رفت. این نوع ارتباط‌ها همجنس‌گرایی بیشتر هنگامی شیوع پیدا می‌کند که جنس مخالف مهیا نبوده و یا در اقلیت باشد و اینکه یك عضو هم‌جنس برای فعالیت جنسی، جانشین جنس مخالف باشد در بسیاری از گروه‌های جانوری دیده می‌شود. اغلب حیوانات در تنها مطلق، به‌سوی مصرف اشیاء بی‌جان، و یا ور رفتن با خود کشیده و منحرف می‌شوند. حیوانات گوشتخوار باغ‌وحش‌ها که در قفس نگهداری می‌شوند اغلب حتی باظروف غذای خود وضع شبیه به‌جفتگیری را فراهم می‌کنند. همچنین شیرها و میمون‌های فراوانی را در حال ور رفتن با خودشان مشاهده کرده‌اند. این حیوانات اگربیگانه‌ای(پستانداردیگری) نزد خود داشته باشند برای جفتگیری با او تلاش خواهند کرد. اما همهٔ این فعالیت‌ها تا زمانی است که نر یا مادهٔ جنس خودشان را در اختیار نداشته باشند و به‌محض رسیدن جنس مخالف و ایجاد تحریك، همهٔ این تلاش‌ها به‌صفر خواهد رسید.

مشابه شرایطی که ذکر شد، در گونه ما یعنی میمون برهنه با عکس‌العمل‌های همانند سایر پستانداران، فراوان دیده می‌شود.

نرها و ماده‌هایی که از جنس مخالف، برخورداری و کامیابی جنسی ندارند به‌دنبال وسایل دیگر می‌گردند و در این حال می‌توانند از دیگر افراد جنس خود و یا از سایر جنس‌ها و یا حتی از خود استفاده کنند.

آمار اخیر تحقیقاتی آمریکا ثابت کرده است که ۱۳ در صد از زنان و ۳۷ درصد از مردان هم‌جنس‌گرای چهل و پنج‌ساله در تماس های جنسی‌به‌حدانزال‌می‌رسند. تماس های جنسی میمون برهنه با سایر جنس‌های جانوری بسیار نادر است. (زیرا درحیوانات وسیلهٔ تحریك مناسبی برای ما وجود ندارد) و آمار تماس جنسی ما با سایر جنس‌های جانوری در مردان ۸ درصد و در زنان ۳/۶ درصد است. ور رفتن باخود که احتیاج به‌هیچگونه محرك خارجی و وجود جفت ندارد تنها به‌سبب سهولت و امکان متداول

شده است و آمار نشان می‌دهد که ۵۸ درصد از زنان و ۹۲ درصد از مردان به‌این‌کار مبادرت می‌ورزند. این روش که فاقد هرگونه نقشی در تولید مثل است، برای افراد لذت‌طلب ضرری هم‌ندارد. و از آنجا که این عمل مانع محرومیت‌های جنسی می‌شود تاحدی هم سودمند است زیرا محرومیت‌های جنسی، به‌صورت‌های مختلف‌باعث‌ناهماهنگی جامعه می‌شود. ولی اگر این نوع فعالیت‌های انحرافی در شخصی به‌صورت عادت درآید مسایل جنسی خاصی را بوجود می‌آورد. آنچه گفته شد در افراد گونه ما دیده می‌شود، گونه ما برای قرار گرفتن در ورطهٔ عشقی آمادگی بسیار دارد. این‌گونه به‌اشیاء مورد علاقه‌اش دلبستگی پیدا کرده و خود را با آنچه به‌آن عشق می‌ورزد گره می‌زند. اگر والدین بخواهند، با توسعه و نمو این گره های جنسی می‌توانند پیوند خانواده‌ها را مستحکم‌تر نمایند. وقتی بدانیم که عقده‌های جنسی تا مرحلهٔ جدی برخورد های جنسی با موجود همراه است به‌این نتیجه خواهیم رسید که‌به‌اولین چیزی که تمایل جنسی پیدا کردیم همان موضوع عقدهٔ ما است. این پدیدهٔ کاملا محسوس، ویژه افراد گونه‌ما است. همه‌عوامل وبعضی از محرك‌های‌جنسی‌ما، بخوبی شناخته شده وبه‌استحکام ارتباط‌های درونی آن پی‌برده‌اند. ولی همیشه نمیتوان در غیبت محرك‌های جنسی زنده از رفتار های جنسی خاص استفاده کرد، زیرا مقررات اجتماعی به‌ما اجازه نمی‌دهد که اولین لذت خود را از همجنس‌گرایی و یا با خود ور رفتن شروع کنیم.

به‌این دلیل تعدادی از عوامل محرك ومشدد، در درون ما به‌صورت علایم جنسی قوی خشن درمی‌آیند، (منشاء انواع مختلف بیماری سخیف فتیشیسم Fetichisme می‌شود). وموجب انحراف می‌گردند، این انحراف‌ها، گاهی همراه با شکنجه و آزار هستند، اما این نوع انحراف با آنکه قبلا اشاره شد متفاوت است. گفته بودیم که، عکس‌العمل‌های جنسی معلول یك عده علایم خاص جنسی هستند اما در مورد تحریك با اشیاء خاص، باید بگوییم که معمولا نباید موجودی خود را برای شیئی که هیچگونه علامت جنسی ویژهٔ جنس مخالف را ندارد به‌خطر بیندازد. و باید توجه داشت که تمایلات جنسی ما، مربوط به‌اولین تماس‌ها و برخوردهای ما است در ابتدای بلوغ و شروع کارهای جنسی، فراوانترین وسهل‌الوصول‌ترین چیزها نظرما را جلب می‌کند و گرایش به‌سوی آن در ما ایجاد می‌گردد. تا جایی که می‌توان گفت که رفتن به‌دنبال یك‌نوع احساس، در عقب ماندن سایر گسترش‌های جنسی مؤثر است. در این مرحله که به‌پژوهش معروف است انسان در معرض نشانه‌ها و آثار مختلفی قرار می‌گیرد که بعضی از آنها کم‌کم رنگ گرفته و بارزتر می‌شوند تا جایی که یك یا چندتای آنها به‌حد کمال می‌رسند وموجود را با آن صفت ممتاز می‌گردانند. و بالاخره زمانی‌می‌رسد که انواع تحریك‌های جنسی به‌ویژه همجنس‌طلبی هم به‌حدکمال خود می‌رسد ومجدداً بسوی دیگری که کمال آن غیر همجنس‌طلبی است پیش خواهد رفت.

برای درك بیشتر و روشن شدن این مطلب، سایر جنس‌های جانوری را از این

---

۱. نوعی بیماری جنسی است که در آن جز باشیئی معینی تحریك نمی‌شود.

نظر مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

به‌عنوان مثال پرندگان مهاجر را در نظر می‌گیریم که وقتی می‌خواهند جفتگیری کنند بسوی مکان‌هایی می‌روند که در آنجا خانه‌های مخصوصی برای جفتگیری پیدا شود. پرندگان جوان که تا آنوقت لذت هم‌آغوشی را نچشیده‌اند وبه‌اولین پرواز عشقی پرداخته‌اند، باید در محیط جدید غوغاها بپاکرده و قلمروی بسازندکه بتوانند جفت‌های برازنده‌ای برای خود دست وپا کنند، این‌کار کمی بعد از ورود آنها بدون کمترین وقفه، آغاز می‌شود. پرندگان جوان در آنجا جفت‌های خود را براساس علایم جنسی پیدا کنند. که روش شناسایی این علایم ارثی است. حالت عمومی طلب جنس در آنها به‌صورت خوش‌آمدگویی ویژه‌ای آغاز می‌شود وبه‌تملق‌گویی فرد معین یا عده‌ای می‌پردازند. و وقتی که این وضع به‌شدت خود می‌رسد، منظور جنسی خود را بیان کرده و در واقع به‌مرحلهٔ احساسات می‌رسند وصدای خاصی سر می‌دهند که خود نشانهٔ طلبیدن جفت معینی است.

این پدیده تقریباً در همه انواع گونه‌های مختلف پرندگان دیده می‌گردد که مجموعهٔ علایم گونه موجب شناسایی فرد مشخصی‌شود وتنها به‌علت کم شدن این نشانه‌ها، ممکن است که یك پرنده نسبت به‌جفت خود عکس‌العمل جنسی مناسب نشان ندهد. این علایم باید خیلی سریع ظاهر شود زیرا دورهٔ عشق در پرندگان فصل معینی دارد واگر در این موقعیت بحرانی عدهٔ زیادی از افراد یك‌گونه را از مجموعه‌شان خارج کنند، مشاهده می‌شود که با قیمانده‌های هم‌جنس مأیوسانه بسوی یکدیگر کششی خواهندداشت وتلاش می‌کنند که در هرصورت فردی را برای جفتگیری بیابند.

این سیر در گونه ما، به‌مراتب ضعیف‌تر از سایر پستانداران است وعلاوه برآن، برای گونه ما، تاریخ معینی در امور عشقی وروابط جنسی ذکر نشده است.

بنابراین ما همهٔ اوقات در جستجو هستیم. یعنی ما برخلاف پرندگان، در دورهٔ معینی تحت تأثیر فشار هورمون‌های جنسی نیستیم وتمایلات ما بطور غیرارادی و ناشناخته در مواقع معین به‌شکل‌های ثابت ظاهر نمی‌شوند. به‌این دلیل اگردریك مؤسسه یا پرورشگاه، گروهی از افراد همجنس چه نر و چه ماده را محدود کنند و ملاقات آنها را با جنس مخالف قدغن نمایند باز هم خطر و ضرر چندانی پیش نمی‌آید.

استفاده از شیئی و یا همجنس و یا با خود ور رفتن به‌عوض جنس مخالف، برای تحریك‌های جنسی، خود نقشه‌ای برای قصاص جنسی است که در ذهن طرح می‌شود و بنابر آنچه بعداً خواهیم گفت اغلب احساسات قوی‌تری جای این کمبود را پرمی‌کند.

این انحرافات گاهی در دورهٔ قبل از بلوغ ایجاد شده و برای همیشه در وجود شخص تسجیل می‌شوند. واین طبیعت جدید به‌حدی مستحکم خواهد شد که حتی در زمان جفتگیری وبعد از ازدواج و وجود جنس مخالف هم این عقده درون شخص را می‌خلد و خواست انحرافی خود را طلب می‌کند. و با اینکه جفت همجنس هیچگونه علامت ویژه برای تحریك جنسی ندارد، نمی‌تواند وجود او را نفی کند وچنین هم‌آغوشی‌هایی را استقبال می‌کند. این وضع اگر تکرار و عادت شود به‌صورت صفت و

طبیعتی بسیار موحش و در عین حال پیچیده درمی‌آید، که زندگی زناشویی را تبا، خواهد کرد.

اما اگر پسران ودختران جوان وکم‌سن تشکیل خانواده بدهند و در سنین کم، روابط جنسی را با ازدواج شروع کنند بی‌تردید این مرحلهٔ خطرناك را از سر خودبه‌در کرده‌اند. و به‌هرحال تکرار و پافشاری در روش‌های صحیح نزدیکی، مانع ظهور آن دسته از انحراف‌ها خواهد شد.

متأسفانه محدودیت‌های جنسی که در آداب ورسوم اجتماعی ما وجود دارد، علاوه برآنکه مانع توسعهٔ این گونه انحراف‌ها نیست، ما را به‌سوی انحراف نزدیك‌تر می‌کند.

عامل فرعی دیگری برای سوق دادن حیوان به‌همجنس‌گرایی وجود دارد وآن از خانواده‌هایی ناشی می‌شودکه قدرت ونظام آن خانواده‌ها در دست مادری سلطه‌جو است و پدر در آن نقشی نداشته وضعیف‌النفس است. تضاد بین این دو موقعیت سبب اختلاط عمیقی می‌شود. زیرا از طرفی فرزندان ظاهراً به‌سوی عامل قدرت کشیده می‌شوند واز طرف دیگر رفتار درونی وتحلیلی آنها به‌سوی دیگری متمایل است. پس فردی ازچنین خانواده‌ای وقتی که از نظر جنسی بالغ شد طبق گرایش ذاتی، از جفت خود همان رفتاری را انتظار دارد که درمادرش وجود داشته است. بنابراین او نر را بیش از ماده می‌پسندد، زیرا نر پرقدرت‌تر بوده و به‌مادرش شبیه‌تر است. در دخترها نیز درست عکس این قضیه صادق است. طولانی بودن دورهٔ بچگی درگونه ما سبب می‌شود که مشتی خلقیات به‌وضعی که ویژه خانواده والدین بوده و در وجود وروح فرزند عجین شود و شورش‌های روحی وکسالت‌های جنسی را نتیجه دهد.

بی‌تردید ضعف پدر در روابط والدین، در ایجاد بیماری‌های جنسی نقش مهمتری دارد. با اینکه بیماری‌های جنسی مدت درازی ادامه می‌یابد اما می‌توان قبل از آنکه به‌نهایت وشدت رسیده وشخص را به‌نابودی بکشانند آنها را باروش خودداری وافتادن در جهت پاکدامنی وقناعت به‌ازدواج قانونی، به‌تحلیل برد. بررسی در اختصاصات‌جنسی از نظر عادات، در تخصص روانشناس است واظهارنظر دربارهٔ آن درحد جانورشناس نیست. بنابراین اخلاقی موفقیت‌آمیز و یا ناکامی‌های جنسی را به‌اهل فن واگذار می‌کنیم، آن عده ازاین گمراهی‌های جنسی راکه مانع توالد وتناسل هستند می‌توان تحت عنوان بیماریهای جنسی مطرح کرد. درگروه‌های مذهبی وجوامعی که برای جوانان محدودیت بیشتر است نیروی همجنس گرایی بسیار قوی‌تر بوده واز نظرجنسی، انحراف فراوان است. این افراد پروردهٔ اجتماع هستند و باید افزودکه باستثناء عدهٔ کمی، بقیهٔ افراد هم‌جنس‌گرا از نظر تولید مثلی، بی‌خاصیت نیستند.

چون در همجنس‌گرایی، عمل جنسی به‌عنوان تولید مثل صورت نمی‌گیرد، هیچکس نمی‌تواند این‌کار زشت ومنافی عفت را آنطورکه هست برای دیگران عنوان و بازگو کند. شاید اگر همه عادات و آداب روابط جنسی فقط به‌منظور تولیدمثل‌صورت می‌گرفت وهر یك از دو جفت وظایف خود رابه‌نحواحسن انجام می‌دادند وبرخوردهای

جنس فقط نقش تولید مثل داشتند، همهٔ حرکات ورفتار جنسی جزء مناسب‌ترین و معمولی‌ترین رفتار شده و هیچ جامعه‌ای آن‌را زشت وناپسند نمی‌شمرد. پس لازم است که‌ا ین اختلاف را (در موارد غیر تولید مثل هم جفتگیری می‌کند) در میمون برهنه نسبت به‌سایر جانداران یك حالت استثنایی ومهم در قانون طبیعت بدانیم واین استثناء را بسیار درخشان جلوه دهیم. من به‌زودی مطلبی تحت عنوان خلق طبیعی مطرح‌خواهم کرد که به‌همهٔ تلاش‌های مربوط به‌شرایط جامعهٔ بزرگ بشری خاتمه خواهد داد.

درمورد جامعهٔ بزرگ وقتی نتیجهٔ مطلوب به‌دست می‌آید که رفتارهای برخلاف قوانین موجود را مورد مطالعه قرار دهیم.

آنچنان که از مطالعه روی سایر انواع جانوری نتیجه گرفته شد، بزرگ شدن جامعه وسنگین شدن شرایط ومقررات آن سبب نابودی آن جامعه شده و ساختمان اجتماعی آن‌را درهم می‌ریزد. در چنین جوامعی خود حیوانات هم موجب نشریبماری‌ها می‌شوند، آنها به‌یکدیگر حمله کرده، فرزندان خود را می‌خورند و باکینه‌توزی به‌جان یکدیگر می‌افتند و به‌هرحال از توسعه عادی آنها جلوگیری می‌شود. وآنقدر از آنها کشته می‌شودکه تراکم جمعیت به‌حداقل می‌رسد وواحدهای کوچکتری به‌وجودمی‌آید.

دراین اجتماع کوچك باز هم ساختن و پرداختن آغاز می‌شود و جمعیت روبه ــ فزونی می‌گذارد.

اگر برچنین جامعه‌ای، نظامی حاکم شودکه بتواند حفظ نوزادان را تأمین نماید اولین قدم در بنای جامعهٔ برتر و وسیع‌تر گذاشته شده که در متن آن از هرگونه بی‌نظمی پرهیز خواهد شد جامعهٔ گونه ما درچنین شرایطی قرار دارد (که در عین بزرگی و وسعت جامعه، هیچ اثری از آیندهٔ بهتر نداشته باشد) و باید طرحی ریخته شود که با سرعت ودقت تمام جلوی تولید مثل رابگیرد، تا باثابت ماندن نفوس، حداقل چیزی برمشکلات افزوده نگردد.

بی‌تردید جامعهٔ گونه ما، به‌سوی چنین عظمتی پیش می‌رود وبزودی فوق‌العاده بزرگتر هم خواهد شد کثرت گونه‌ما اکنون به‌حدی رسیده که دیگر مهربانی و عطوفت از میان ما رخت بربسته است.

راه‌حل قطعی این است‌که نسبت موالید تقلیل یافته وبهرصورت ازافزایش جمعیت جلوگیری شود.

درعین این‌که باید با روش‌های مختلف عقیم‌کردن هرچه زودتر جلوی ازدیاد نفوس گرفته شود، نباید اجازه دادکه بنیاد ازدواج واساس واحد خانوادگی درهم‌بریزد یعنی این اقدام باید تدریجی وبا احتیاط هر چه تمام‌تر صورت گیرد.

خلاصه اینکه، خطر عمومی شدن عقیم کردن، اختلال جنسی است اما باید توجه داشت که توانایی فوق‌العادهٔ جنسی خود عامل اصلی استحکام بنیاد خانواده است.

مسألهٔ پیش‌گیری از بچه‌دار شدن واستفاده از وسایل مختلف در این مورد، در تعداد زیادی از خانواده‌ها کار را به‌جایی کشانده که به‌کلی فاقد فرزند باشند. عده‌ای از خانواده‌ها به‌علت اینکه می‌خواهند از بچه‌دار شدن جلوگیری کنند، روش‌های بسیار

سخت و ناراحت کننده‌ای انتخاب می‌کنند که گاهی ارتباط زن وشوهر را به‌خطر می‌اندازد و یا رشته زندگی مشترك آنها را به‌کلی پاره می‌کند. زندگی این افراد می‌تواند عامل تهدید کننده‌ای برای خانواده‌های دیگر باشد، بنابراین باید گفت که کاهش فوق‌العادهٔ توالد وتناسل کار درستی نیست. مثلا اگر از هر خانواده، یعنی یك زوج نر وماده، دو فرزند باقی بماند، از نظر تراکم جمعیت، جامعه در تعادل خواهد بود. رقم‌های بزرگ مرگ‌های ناگهانی، مانند سقط‌جنین، و وقوع حوادث غیر منتظره گرچه بسیار ناراحت‌کننده وشوم هستند، اما بهرحال از عوامل تعدیل کنندهٔ جمعیت محسوب می‌شوند.

متأسفانه استفاده از وسایل ضد بارداری، چه مکانیکی وچه شیمیایی، مدت‌زیادی تجربه لازم دارد و باید روی نسل‌ها آزمایش شود سپس تجویز گردد. درحالی که نسل امروز به‌ناچار از آنها استفاده می‌کند، بدون آنکه هنوز اثر آن‌ها را روی دستگاه‌های جنسی واساس جامعه بداند.

با اینکه هنوز تجربهٔ کامل روی وسایل مختلف ضدبارداری انجام نگرفته است هر روز یکی پس از دیگری به‌بازار عرضه شده و جای وسیلهٔ قبلی را می‌گیرند.

پیش‌گیری بالاستقلال وغیرمستقیم، از طرفی سبب پیچیدگی‌ها واز طرف دیگر موجب از هم پاشیدگی پیوستگی‌های جنسی اجتماع می‌گردد. واگر مسأله پیش‌گیری با تولید مثل بطور متناوب صورت نگیرد و دایمی باشد بی‌تردید بسیار خطرناك خواهد بود واین مطلبی است که گذشت زمان آن‌را بهتر نشان خواهد داد.

اگر مسأله جلوگیری از بچه‌دار شدن، همچنان‌که در عصر حاضر رواج یافته پیش برود، جامعهٔ بزرگی تشکیل خواهد شد که مرکب ازپیرزنان، پیرمردان، دختران تارك‌دنیا، وافراد هم‌جنس‌طلب خواهد بود. بهرحال اگر ازنظر جلوگیری ازبچه‌دار شدن این راه‌حل صحیح باشد اما هیچگاه نمی‌توان از مسایل وابسته به‌آن صرفنظرکرد وآنها را نادیده گرفت. با وجود این افرادی‌که با دقت تمام در نزدیکی‌های خودرعایت پیش‌گیری را می‌کنند، در مبارزه علیه گسترش جامعه موفق شده‌اند.

حال اگر مراحل جنسی، گونه خودمان را با دیگر جانوران مقایسه‌کنیم، می‌بینیم که در روابط جنسی ما هیچگونه تغییر اساسی حاصل نشده است.

ساختمان سیستم جنسی پستانداران عالی، نسبت به‌گوشتخواران تفاوت فاحش کرده است، واگر وضع پستانداران عالی را با افراد یك طایفهٔ بدوی که در اطراف منطقهٔ استوایی زندگی می‌کنند مقایسه کنیم، می‌بینیم از آنجا که خواست این افراد بدوی بسیار محدود است. از نظر روابط جنسی ونوع شکار نسبت به‌پستانداران عالی تغییر زیادی نکرده‌اند. وافرادی هم که در شهرهای بزرگ ومراکز وپایتخت‌ها زندگی می‌کنند، به‌نسبتی که کارهایشان (شکار اجداد) به‌صورت‌های فنی و تکنیکی درآمده، از نظر ارتباط‌های جنسی پیشرفتی نکرده و همچنان به‌صورت اولیه باقی مانده‌اند.

پیشرفت‌های میمون برهنه، در این زمینه عبارت بوده است از استحکام وضع

بچه‌ها، فعالیت‌های جنسی اشتراکی، عقیم شدن انتخابی طبق کنترل دستگاه‌های دولتی، تقسیم کار وتکالیف بچه‌داری که هیچیك به‌طور کامل پردهٔ ابهام، رفتار جنسی ما را به‌کنار نمی‌زنند. میمون برهنهٔ عصر فضا، هنگامی که قدم به‌ماه می‌نهاد، عکس همسر و فرزندانش را در جیب داشت واین پدیده اثر اولین حمله رژیم قدیمی جنس ما به‌تمدن وفرهنگ جدید است. پیشرفت ما در بهداشت، طب وجراحی از نظر سلامت وحفظ فرزندان زایدالوصف است. از این طرف‌که جلوی مرگ ومیر بچه‌ها گرفته شده، از طرف دیگر برای حفظ تعادل اجتماع زاد و ولد محدود گردیده است. چنین به‌نظر می‌رسد که باید درصد سال آینده، رفتار جنسی ما کاملا تغییر کند، اما پیشرفت طبقهٔ بانوان وکسب پیروزی‌های بزرگ به‌وسیلهٔ آنها این‌احتمال را ضعیف‌کرده وشاید بتوان گفت غیرممکن می‌سازد.

فصل سوم

تربیت

در گونهٔ میمون برهنه، مسوولیت پرستاری والدین از فرزنـد، نسبت به‌سایـر گونه‌های جانوری، بار بسیار سنگین است. گرچه وظایف پدر و مادر در همهٔ جانوران دشوار است اما هیچگاه مانند تکالیف میمون برهنه همه‌جانبه نیست. قبل از آنکه علایم ونشانه‌های این کشش را مورد مطالعه قرار دهیم به‌بررسی چند امر اساسی می‌پردازیم.

بلافاصله پس از بارورشدن حیوان ماده، وتشکیل جنین در رحم او، و شـروع تقسیم وتکثیر یاخته تخم، یك رشته دگرگونیهای بنیادی در مادر ظاهر می‌شود. ابتدا عادت ماهیانه‌اش قطع می‌گردد، ویار آغاز می‌شود، به‌کم‌خونی خفیفی مبتـلا شـده، جاذبه‌اش کم می‌شود. با گذشت زمان و پیشرفت دورهٔ حاملگی پستان‌ها باز شده ومتسع می‌گردند، اشتها افزایش یافته وافتادگی بیش از حد متعـارف در مادر پدید می‌آیـد تقریباً ۲۶۶ روز بعد از بارداری، در رحم انقباض‌های قوی و منظم پدید می‌آید در این هنگام پردهٔ جنین پاره شده ومایعی که جنین درآن شناور بوده است به‌سرعت‌خارج می‌گردد. انقباض‌های شدید وسخت جدار رحم، بچه را از زهدان خارج کرده و بانیرو وشدت تمام او را به‌مجرای تناسلی وارد، و بالاخره به‌دنیای خارج می‌فرستد. پس از به‌دنیا آمدن جنین، انقباض‌های جدیدی برای جدا شدن جفت از رحم وخروج آن صورت می‌گیرد. پس از آن، رشته ارتباط بچه وجفت راکه بند ناف نام دارد قطع می‌کنند.

درسایرپستانداران عالی، نظیراجداد ما، این‌بند را مادر بادندان خود قطع‌می‌کند، اما در انواع امروزی‌گونهٔ ما، بندناف را با کمال دقت گره زده و با قیچی جدامی‌کنند. دنبالهٔ کوتاه این بند، چند روزی همچنان متصل به‌شکم نوزاد باقی می‌ماند تا خشـك شده و بیفتد.

معمول زمان و دنیای امروز ما این است که هیچ زنی را هنگام‌زایمان‌تنهانگذارند. عده‌ای دور زائو جمع می‌شوند تا هنگام تولد کودك، مادر را یاری کنند. برای افراد گونهٔ ما هنگام درد زایمان راه رفتن قایم بسیار مشکل می‌شود وانقباض‌های جدار رحم با درد شدید همراه است و چند ساعتی قبل از تولد جنین، مادر درسخت‌ترین شرایط به‌سر می‌برد. به‌نظر می‌رسدکه کمك به‌مادر، هنگام زایمان روشی بسیار قدیمی باشد، احتمال دارد این تعاون در زمانی که اجداد میمون برهنه زندگی درختی داشته‌اند پایه‌گزاری شده باشد. بی‌تردید درآن دوره از زندگی، مشکلات زایمان و وجود شعور در این حیوان، چنین تعاونی را تشکیل داد.

یك شامپانزه ماده، بندناف بچهٔ خود را با دندان پاره نمی‌کند، بلکه قسمتی از جفت راکه به‌بند ناف متصل است لیسیده ومی‌خورد وبه‌این ترتیب ارتباط بچه‌اش را با جفت قطع می‌کند. آنگاه بچه را خوب شسته واو را به‌سینهٔ خود می‌فشارد. در گونه‌ما، مادر پس از زایمان کوفته وخسته می‌شود وهمهٔ کارهای پس از تولد نوزاد رااطرافیان انجام می‌دهند. دو تا سه روز پس از تولد بچه، شیر از پستان مادر سرازیر می‌شود، و از این وقت شیر دادن آغاز می‌گردد. دورهٔ شیرخوارگی ممکن است تا دو سال به‌طول انجامد، که این دوره امروزه کوتاه‌تر شده و مرتب کاهش می‌یابد تا جایی کـه متوسط آن بین ۶ تا ۹ ماه است. در بعضی از زنان در تمام دورهٔ شیردادن، عادات ماهیانه قطع و پس از بازگرفتن بچه از شیر مجدداً آغاز می‌شود اگر بچه زودتر از حد معمول از شیر گرفته و یا با پستانك تغذیه نماید و پستان مادر را نمکد، بی‌تردید فعالیت‌هـای جنسی مادر برای تولیدمثل مجدد، زودتر شـروع خواهد شد. اما اگر طبق روش قدیمی مادر مدت دوسال بچه را شیر بدهد و در این مدت شیر غذای اختصاصی کودك باشد، فاصلهٔ بچه‌ها حداقل به‌سه سال می‌رسد. یعنی مادر قبل از دوسال آمادگی بارداری ندارد. (افرادی که در مدت شیردادن عادت ماهیانه ندارند می‌توانند با طولانی کردن این دوران، به‌نحوی از بچه‌دار شدن جلوگیری نمایند.) اگر مجموع دوره‌ای را کـه یك زن می‌تواند بچه‌دار شود ۳۵ سال بدانیم، درصورت وجود شرایط بالا، تعداد کل بچه‌ها از ۱۵ تجاوز نمی‌کند. دراین افراد، استفاده از پستانك ویا قطع سریـع دورهٔ شیرخوارگی این رقم را به۳۵ می‌رساند.

در افراد جنس ما گذاشتن پستان به‌دهان بچه وعمل مکیدن آن نسبت به‌سایـر پستانداران عالی کاری دشوار است. زیرا بچهٔ میمون برهنه آنقدر چابك نیست کـه بتواند خودش پستان مادر را بجوید وبمکد ومادر مجبور است‌که او را دراین‌کار یاری کند. همهٔ مادران هنگام مکیدن، بچه‌های خود راکمك می‌کنند تا او بتواند از شیر پستان استفاده نماید. اگر فقط پستان در دهان بچه قرار گرفته باشد شیر خود به‌خـود از آن خارج نمی‌شود و اگر لب‌های بچه هم با نوك پستان در تماس باشند بازهم نتیجه‌ای عاید نمی‌شود، بلکه باید قسمتی از پستان در دهان بچه بین زبان وکام قرار گیرد تااین تحریك سبب عکس‌العمل چانه، لب‌ها وگونه‌ها شده و عمل مکیدن رامیسر کند. بنابراین به‌محض اینکه قسمت نوك پستان‌که نرم و قابل انعطاف است در دهان بچه قرار گیرد

احساس غیر ارادی مکیدن به‌طفل دست می‌دهد. تماس نوك زبان بچه با بخش نرم پستان مانند پر نرمی اتصال بین دهان بچه وپستان مادر را برقرار می‌کند.

دورهٔ شیرخوارگی از وقتی‌که شیر در سینهٔ مادر جریان کافی پیدا می‌کند، یعنی ۴ تا ۵ روز بعد از تولد آغاز می‌گردد. اگر فعالیت‌های بچه برای مکیدن در هفته اول تولد با ناکامی همراه باشد، دیگر نسبت به‌مکیدن عکس‌العمل کافی نشان نخواهد داد. ورضایت خاطر خود را در جای دیگر مانند مکیدن پستانك جستجو می‌کند. با توجه به‌تغذیه واحتیاج کودك، می‌توان گفت که پستان مادر قبل از آنکه از علایم جنسی باشد، دستگاه شیرسازی به‌شمار می‌رود. ساختمان ویژهٔ این عضو در ماده‌های جنس ما، گرد، نرم وبرجسته‌است واین خود مبتداء بحثی خواهد بودکه به‌زودی به‌آن‌می‌پردازیم. تحقیق در ساختمان نوك پستان سایر پستانداران نشان می‌دهد که دسته‌ای از آنها نوك پستان درازتر دارند دیگر شکل پستانشان کروی و گرد نیست. مانند ساختمان پستان شامپانزهٔ ماده، که این حیوان پستان پهن و تقریباً صاف دارد و در عوض نوك بلند آن سبب می‌شود که برای بچه هنگام شیرخوردن ومکیدن زحمت زیاد فراهم نشود. ناراحتی بچه هنگام مکیدن، تقریباً در هیچ‌یك از پستانداران (باستثناء میمون برهنه) وجود ندارد.

در اینجا مطالب مربوط به‌شیرخوارگی را به‌اتمام رسانیده و یکی دونوع‌ازرفتارها و برخوردهای مادر وبچه را از نقطه‌نظرهای دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهیم

شاید عادات مادران، در زمینه‌های بغل کردن، نوازش کردن وتمیز کردن بچه‌ها، هیچیك ارزش تجزیه وتحلیل نداشته باشد اما نکتهٔ قابل ملاحظه این که مادر هنگام استراحت بچهٔ خود را در بغل گرفته وبه‌خود می‌فشارد. طبق پژوهش وآمار محققین آمریکایی ۸۵ درصد از مادران هنگام بغل کردن بچه، آن‌را روی دست‌چپ خودگرفته و به‌سینهٔ چپ خود می‌چسبانند. در مورد آزاد گذاشتن دست راست. عدهٔ کثیری جواب می‌دهند که چون وقتی که کودك روی دست چپ و در طرف چپ بدن قرارگیرد، دست راست آزاد می‌شود امکان مراقبت از بچه وسایر کارهایی که با دست انجام می‌شوند بیشتر خواهد بود. واز آنجا که تعداد افرادی که بیشتر با دست راست‌کار می‌کنند در جامعه زیادتر است، اکثریت موردنظر ما یعنی افرادی که بچه را به‌طرف چپ بدن می‌چسبانند شامل می‌شود. با تحلیل دقیق دربارهٔ این موضوع می‌توان درست خلاف این ادعا را ثابت کرد زیرا اختلاف بین فعالیت دست راست ودست چپ بسیار جزیی است و این اختلاف جزیی نمی‌تواند توجیه منطقی چنین عملی باشد.

۸۳ درصد زنان دست راستی بچه را به‌طرف چپ بدن می‌گیرند درحالی که در حدود ۷۸ درصد از زنان دست چپی هم همین کار را می‌کنند. یعنی از صد نفر دست چپی فقط ۲۲ نفر بچه‌هایشان را به‌طرف راست بدن می‌گیرند واز دست چپشان که ورزیده است استفاده می‌کنند پس برای علت گرفتن بچه به‌طرف چپ، توجیه صحیح‌تر ودقیق‌تری لازم است.

نکتهٔ قابل توجه این‌که، قلب مادر در سمت چپ بدنش جای دارد. حال باید دید

که آیا صدای قلب او تا چه حد دراین عمل مؤثر است؟ واثرآن چیست؟ تحقیقات جنین‌شناسی نشان داده، زمانی که جنین در پردهٔ جنینی قراردارد قلبش، تحت تأثیر ضربان قلب مادر آغاز به‌زنش می‌کند و این اثر بعد از تولد هم ادامه می‌یابد. این صدا نقش آرامش‌بخش هم دارد واین نقش هنگامی مهمتر جلوه می‌کند که بچه در دنیای خارج با عوامل متعدد ناآرامی تازه روبرو است.

از آنجا که در نظر اول این تفسیر برای حمل بچه در طرف چپ بدن‌مادرغیرقابل قبول به‌نظر می‌رسد، هم‌اکنون در این مورد تحقیقات وسیع‌تری در دست انجام است دستگاه‌هایی با زنش منظم به‌تعداد ضربان قلب، ساخته شده‌که در زایشگاه‌ها روی سینهٔ نوزادان قرارداده و ضربان قلب بچه را تا ۹۵ ضربه در دقیقه بالا می‌برند. اما در بچه‌هایی که کار این دستگاه را متوقف کرده‌اند یك ساعت بعد تعداد ضربان قلب به۳۸ ضربه در دقیقه تقلیل یافته یعنی نسبت به‌وقتی که دستگاه کار می‌کرد بسیار ضعیف‌تر شده است. نوزادانی که تحت تأثیر این دستگاه که تقویت کنندهٔ ضربان قلب است قرار می‌گیرند، وزن بدنشان افزایش یافته و حتی عمل جذب غذای آنها سریع‌تر صورت می‌گیرد. اما نوزاد بیشتر انرژی خود را صرف فشار گریه می‌کند. تجربهٔ دیگر مربوط به‌خواب‌کودکان چند ماهه است که عده‌ای از آنها در سکوت کامل بهتر می‌خوابند، ولی عده‌ای هم با جنبانیدن ولالایی بخواب می‌روند. مترونومی که ۷۱بار در دقیقه بزند درخوابانیدن بچه نقش قلب را بازی می‌کند وبچه در این شرایط به‌خواب می‌رود. بچه‌هایی که تحت تأثیر این ضربان منظم قرار می‌گیرند دو برابر بیش از سایر بچه‌ها قدرت بخواب رفتن دارند. پس نتیجه می‌شود که نظریهٔ آرامش بخشی قلب کاملا صحیح بوده و این ضربان از آرامش بخش‌های ویژه واختصاصی است پیروی ازحرکت منظم مترونوم در همهٔ اطفال مشاهده می‌شود.

دلایل بالا شاید برای بیان چگونگی گرفتن بچه به‌طرف چپ مادر کافی باشد

جالب توجه این‌که بین ۴۶۶ تابلوی مربوط به‌مادر وفرزند (مریم وعیسی)، در ۳۷۳ تابلو بچه به‌طرف چپ سینهٔ مادر تکیه زده است واین همان رقم ۸۰ درصد را می‌رساند. آمار تهیه شده نشان می‌دهد که هنگام حمل‌بار، ۵۰ درصد از زنان‌بار راروی سینه راست و ۵۰ درصد دیگر آن‌را روی سینهٔ چپ خودحمل می‌کنند.

عوامل دیگری هم می‌تواند محرك این عکس‌العمل یعنی اثر ضربان قلب باشد. به‌عنوان مثال باید بگوییم که قلب را محل احساسات عشقی می‌دانیم نه‌مغز را. جنبانیدن گهواره کودك، نشانه‌ای از اثر ضربان قلب وآرامش حاصل از آن هنگام خواب است. حرکت وجنبش منظم گهوارهٔ بچه یادآور حرکات منظم قلب مادر در زمان بعد از تولد وحتی هنگامی است که بچه در رحم زندگی می‌کرده واین صدای منظم، بالای سرش در طنین بوده است.

اثر این طنین بعد از تولد هم ادامه می‌یابد و در دورهٔ جوانی هم هنوز نسبت به‌این صداهای منظم حساسیت وجود دارد. هنگامی که ما در تلاطم اندیشه غوطه‌وریم وزمانی که دستخوش انقلاب‌های درونی هستیم، یك پا را روی پای دیگر می‌اندازیم و

به‌یادگذشته‌ها، یك‌پا را بانظم خاص حرکت وتاب می‌دهیم. نظم این حرکات درست شبیه به‌ضربه‌های منظم قلب است. اگر به‌حرکات یك سخنران یا کنفرانس دهنده هم دقیق شویم باز هم رفتار و حرکات منظمی را در او خواهیم یافت، که همه اثر عادت به‌طنین ضربان قلب مادر، بالای سرجنین است.

از بحث دربارهٔ حرکات مختلف به‌این نتیجه می‌رسیم که این پدیده درهمه جای زندگی ما به‌چشم می‌خورد. منتهی در هر جا و هرزمان اشکال متفاوت به‌خود می‌گیرد که همه وهمه زنده کننده خاطرهٔ همان ضربان قلب هستند.

این که ریتم همهٔ آهنگ‌های عامیانه و رقص‌ها در ما اثر مسحورکننده‌داردبی‌دلیل وتصادفی نیست. این صداها و جنبش‌ها ما را به‌دوره‌های دور و بالاخره دنیای درون رحم می‌کشاند و شاید رقص «راك» که در زبان انگلیسی معنی جنبیدن و جنباندن دارد وهمچنین لغت بات Beat به‌معنی طپش قلب که برای یك نوع موسیقی به‌کار برده شد. است، این واقعیت رانشان می‌دهند. عناوین تصنیف‌های زیر هم خود از نشانه‌های توجه به‌قلب هستند: قلبم شکسته است، تو قلبت را به‌دیگری داده‌ای و یابهترین آنها: قلبم‌به‌تو تعلق دارد.

وزن متوسط بچه هنگام تولد بین ۳ تا ۳٫۵ کیلوگرم، واین مقدار تقریباً کمی بیشتر از یك بیستم وزن متوسط هر یك از والدین است. در دو سال اول زندگی نمو بسیار سریع، واین سرعت تا چهار سال بعد از آن هم همچنان حفظ می‌شود. اما در شش سالگی به‌طور قابل ملاحظه‌ای کند گشته و باز هم در پسرها تا ۱۱ سالگی و در دخترها تا ده‌سالگی به‌کندی ادامه دارد. پس از آن پسران و دختران به‌سن بلوغ رسیده وبرای تحولی تازه آماده می‌شوند.

دورهٔ بلوغ در پسرها بین ۱۱ تا ۱۷ و در دخترها بین ۱۰ تا ۱۵ سالگی است که در این دوره مجدداً رشد سریع می‌گردد. در دورهٔ بلوغ زودرس دخترهابه‌آسانی تمایل جنسی خود را به‌پسرهای ۱۱ تا ۱۴ ساله نشان داده و پسرها هم ازاین فرصت استفاده می‌کنند. رشد وتکامل بدن دختران در ۱۹ سالگی وپسران در ۲۵ سالگی خاتمه‌می‌یابد

اولین دندان بچه بین ۶ تا ۷ ماهگی ظاهر می‌شود. دندان‌های شیری در دوسالگی کامل می‌شوند و در سه‌سالگی دندان‌های همیشگی ظاهر می‌شوند. آخرین دندان‌های آسیا معمولا درحدود ۱۹ سالگی درمی‌آیند که دندان‌های عقل نام دارند.

در روزهای اول تولد بیشتر اوقات نوزاد، در خواب می‌گذرد و در هفته‌های اول بعد از تولد مدت بیداری شبانه‌روزی از دوساعت تجاوز نمی‌کند که البته این‌رقم ثابت نبوده و در نوزادان مختلف می‌تواند تغییر کند. همهٔ خواب نوزاد در این دوره عمیق نبوده و به‌یك حالت خواب‌آلودگی شباهت دارد.

تحقیقات دقیقی که در این مورد انجام گرفته نشان داده است که درسه‌روز اول زندگی طول خواب کودك ۱۶ ساعت و ۳۶ دقیقه ر ۲۴ ساعت است، که این رقم در کودکان مختلف کم وزیاد می‌شود. ومجموع خواب وخواب‌آلودگی کودك می‌تواند از ۲۳ ساعت تا ۱۰٫۵ ساعت در کودکان مختلف تغییر کند.

همچنان کودك رشد می‌کند و هفته‌ها و ماه‌های اول زندگی را پشت‌سرمی‌گذارد. از مقدار خواب او کاسته می‌شود تا جایی که در نوجوانی بسیار متغیر ومتفاوت بوده وممکن است به ۸ساعت در شبانه روز برسد، دو درصد افراد در شبانه‌روز بیش از۵ساعت نیاز به‌خواب ندارند و دو درصد هم خواب مورد نیازشان ۱۰ ساعت در شبانه‌روز است. به‌طور متوسط دختران نوجوان خوابشان بیش از پسران نوجوان است. ۱۶ ساعتی که نوزاد به‌خواب می‌رود پیوسته نبوده و وقت ثابت و معینی ندارد، بلکه درطول ۲۴ ساعت به‌طور متناوب خواب و بیدار می‌شود با این حال در این دوره از زندگی تمایل به‌خواب هنگام شب بیش از روز است. به‌طوری که پس از گذشت هفته‌ها، همچنان که از مدت خواب بچه کاسته می‌شود ساعات خواب او هم بیشتر به‌شب اختصاص پیدا می‌کند. به‌این ترتیب خواب روزانه به‌تدریج سطحی وکوتاه مدت، وخواب شبانه عمقی وطولانی می‌گردد. این تغییرات که به‌طور منظم تا ۶ ماهگی پیش می‌رود در این وقت نظم خود را از دست داده ومدت‌خواب به‌طور متوسط به۱۴ ساعت می‌رسد. درماههای بعد زندگی، خواب روزانه به‌دو قسمت صبح وعصر تقسیم می‌شود در نیمهٔ دوم سال اول زندگی، خواب صبح هم ازبین رفته و مجموع خواب شب و عصر به۱۳ ساعت کاهش می‌یابد. در سال پنجم عمر خواب عصر هم تقریباً ازبین می‌رود و خواب کودك به۱۲ ساعت در شبانه‌روز می‌رسد که در دورهٔ بلوغ سه‌ساعت دیگر هم کاهش یافته وبه۹ساعت می‌رسد. این وضع تا ۱۳ سالگی ادامه دارد واز آن به‌بعد شخص به‌خواب معینی عادت می‌کند و در آن مقیاس تقریباً بی‌تغییر باقی می‌ماند، و این میزان ۸ ساعت در شبانه روز است. مدت خواب در زمان بلوغ جنسی بیش از هنگام بلوغ جسمی است.

لازم به‌یادآوری است که بچه‌های با هوش قبل از آن‌که به‌مدرسه بروند تمایلشان به‌خواب به‌مراتب کمتر از سایرین است. اما وقتی به۷ سالگی رسیدند این عمل معکوس می‌شود یعنی بچه‌های باهوشتر بیشتر می‌خوابند. بنابراین در دوره نوجوانی نمی‌توان بین هوش و خواب بچه نسبتی ارائه داد.

بین مدت خواب دختران و پسران همسن، دراین دوره معمولا ۲۰ دقیقه اختلاف وجود دارد. بچه باید با میل خود بیدار شود زیرا اگر از وسایل مکانیکی برای بیدار کردن او استفاده شود، در تمام دورهٔ بیداری دچار ناراحتی خواهد بود.

در حیوانات مختلف، طول دورهٔ مراقبت مادر از نوزاد متفاوت است عضلات میمون برهنه در آغاز تولد، برخلاف سایر پستانداران محکم وسخت نیست. بچهٔ میمون هنگام تولد می‌تواند به‌خوبی به‌مادرش بچسبد واو را محکم نگهدارد و در تمام مدتی که می‌خواهد به‌دنیا بیاید برای خروج خود همراه با مادرش تلاش می‌کند. درحالی‌که دست وپاهای نوزاد میمون برهنه هیچ‌گونه قدرت حرکت واقعی ندارند. بچهٔ گونه ما را اگر در یك ماهگی به‌شکم روی زمین بخوابانند، به‌زحمت می‌تواند چانه‌اش را از زمین بلند کند. در دوماهگی نیم‌تنه‌اش را بلند می‌کند و در سه‌ماهگی می‌تواند به‌چیزی چنگ‌زده وآن‌را بکشد. درچهار ماهگی به‌کمك مادرمی‌تواند وضع نشسته به‌خودبگیرد. در پنج‌ماهگی روی زانوی مادر می‌نشیند و اشیاء را با دست می‌گیرد. در ۶ ماهگی

روی صندلی می‌نشیند وخود را به‌طرفی که بخواهد می‌کند. در۷ ماهگی به‌تنهایی می‌نشیند، در ۸ ماهگی خود را به‌دنبال مادر می‌کشد. در ۹ ماهگی به‌کمك‌مبل یا اشیاء دیگری که در دسترس او قرار می‌گیرند می‌تواند بایستد. در ۱۰ ماهگی چهار دست‌وپا می‌خزد در یازده‌ماهگی به‌کمك پدر و مادر راه می‌رود در ۱۲ ماهگی به‌کمك جسم بی‌جانی راه می‌رود، در ۱۳ ماهگی روی پله‌ها خزیده و بالا می‌رود، در ۱۴ ماهگی بدون کمك می‌ایستد و در ۱۵ ماهگی می‌تواند مدت بیشتری ایستاده وبدون کمك راه برود. (آمار واعداد ذکر شده، حد متوسط ونمودار صحیحی از حرکت و نیروی محرکهٔ بچهٔ گونه ما است).

سخن گفتن هنگامی آغاز می‌شود که کودك اولین قدم را بدون کمك دیگران برمی‌دارد. ابتدا فقط می‌تواند کلمات بسیار ساده را ادا کند اما به‌زودی قدرت بیان لغات وواژه‌های بیشتر با نظمی جالب در او شکوفا می‌گردد. تا جایی که کودك دوساله در حدود سیصد کلمه را شناخته و ادا می‌کند در سه سالگی این تعداد سه‌برابر می‌شود و در چهار سالگی می‌تواند ۱۶۰۰ لغت در گفتگوهای خود بکار برد. در سن پنج تعداد لغات به‌دوهزار می‌رسد.

تقلید صوت وتکامل وپیشرفت حیرت‌انگیز آن به‌نحوی که ذکر شد، بزرگترین امتیاز ویژهٔ گونه ما است. وهمانطور که در فصل اول کتاب اشاره شد، این پدیده زاییدهٔ نیاز، وحاصل زندگی تعاونی است.

درسایر انواع جانوری نزدیك به‌گونه ماچنین وضعی وجود ندارد. شامپانزه‌ها از نظر کارهای دستی وچابکی وتقلید در این زمینه‌ها، شبیه به‌گونه ما هستند، اما در تقلید صوت توفیق چندان کسب نکرده‌اند. برای سخن آموزی وبه‌حرف آوردن بچهٔ شامپانزه تاکنون تلاش‌های فراوانی شده است که چندان موفقیت آمیز نبوده و در مرز معینی متوقف گردیده است.

به‌این منظور بچهٔ انسان وشامپانزه را در یك محیط، تحت شرایط مساوی تربیت کرده‌اند وبچه شامپانزه را با دادن جوایز جالب خوردنی به‌سخن گفتن تربیت کرده‌اند و در مقابل تلفظ هر کلمهٔ ساده، خوراك‌های لذیذ در اختیارش قرار داده‌اند اما در سن ۲٫۵ سالگی این حیوان فقط توانسته کلمات ساده‌ای نظیر ماما (مادر). پاپا (پدر) و تاس (لیوان) را به‌کمك حرکت لب‌ها ادا کند. گفتن کلمهٔ تاس به‌زودی وآسانی امکان‌پذیر نشد، بلکه با تمهید مقدمات زیاد، درحالی که حیوان احساس تشنگی‌می‌کرد، این لغت را مکرر بکار برده‌اند تا او به یادگیری نایل آمده است. این دو بچهٔ میمون وانسان وقتی که ۶ ساله شدند از نظر سخن‌آموزی اختلاف فوق‌العاده فاحش داشتند یعنی بچهٔ انسان قادر به‌تلفظ دوهزار کلمه بود در حالی که مجموع کلمات آموخته

شدهٔ بچهٔ شامپانزه از ۷ تجاوز نمی‌کرد[۱].

اختلاف مزبور را نمی‌توان مربوط به‌صدا دانست، بلکه باید علت آن‌را در مغز جستجو کرد. ساختمان دستگاه صوتی شامپانزه نشان می‌دهد که او می‌تواند براحتی بسیاری ازاصوات را ادا کند واز این نظر هیچگونه ضعف واشکالی وجود ندارد واین عقب ماندگی در ادای الفاظ فقط مربوط به‌ساختمان دستگاه مغزی است.

برخلاف آنچه در شامپانزه دیدیم، عده‌ای از پرندگان دارای قدرت تقلید صوتی زیاد هستند نظیر، طوطی‌ها، بلبلان، کلاغ‌ها و... این پرندگان به‌علت ساختمان‌اختصاصی مغز، معانی و مورد استعمال کلمات را نمی‌دانند و فقط می‌توانند صدایی را که شنیده‌اند بدون توجه به‌عوامل مختلف ومورد استفادهٔ آن‌ها بیاموزند وهمچنان باز پس دهند شامپانزه‌ها وسایر میمون‌ها هم به‌این دلیل نمی‌توانند صوت را در حوزهٔ زندگی خود مورد استفاده قرار دهند. وگرنه ادای الفاظ بسیاری از مشکلات آنها را حل می‌کرد وهمان چند کلمهٔ ساده‌ای‌که شامپانزه‌ها به‌سختی آموخته‌اند موجب فراهم‌آمدن تسهیلات فراوانی در زندگی طبیعی آنها شده است.

مجدداً به‌گونه خود باز می‌گردیم وبه‌شرح صداهای مشترك افراد گونه ما و سایر حیوانات می‌پردازیم. صداهای خاصی مانند قرقر، ناله وفریاد بیس‌گونه ما ودیگر حیوانات مشترك است واین‌ها صداهایی نیستند که به‌تازگی آموخته شده باشند. این علایم مادرزاد در بیان تاریخ حیات وپیدایش بشر نقش بسیار مهمی دارند. و باوجودی که گونه ما، بربنیاد زبان، بناهای رفیع پی‌افکنده، اما باز هم در بعضی موارد با سایر انواع جانوری اشتراك صوتی دارد واز آنجا که این علایم آموختنی نیستند بین ملل مختلف دنیا هم مشترك می‌باشد. اصوات فریاد، ناله وخنده، غرش خشم، جزع، وهق‌هق نزد همهٔ ملت‌ها یکسان است. و اوضاع و اوقاتی که این اصوات را موجب می‌شوند، در انسان هم مانند حیوانات تحت شرایط محیطی خاصی و انفعال‌های مشترك پدید می‌آید.

بیان احساساتی نظیر لبخند، اخم، ابرو درهم‌کشیدن، نگاههای ثابت، ابراز ترس وخشم و... را از اجداد حشره‌خوار به‌ارث برده‌ایم. واین حالات درهمه ملل مختلف، با وجود اختلاف فرهنگ وطبایع، یکسان است مطالعه وتحقیق درچگونگی این اصوات والفاظ وتکامل آنها که ویژه گونه ما است بسیار جالب وتماشایی است.

فریاد، سابقهٔ طولانی دارد و کودك از بدو تولد باآن آشناست. لبخند چندی بعد یعنی تقریباً از هفته پنجم تولد آغاز می‌شود. خندیدن وفریادهای خشم‌آلود درماههای سوم وچهارم زندگی ظاهر می‌گردد. پس اگر این پدیده‌ها را از اولین گام مورد مطالعه قرار دهیم به‌این نتیجه می‌رسیم که فریاد اولین نشانهٔ خشم نیست، بلکه این صوت ویژه،

---

۱. اکنون که این صفحه در دست ترجمه است خبری از دانشگاه کالیفرنیا مربوط به ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۵ (۲۳ شهریور ۴۹) به‌دستم رسیدکه متذکر شده است: یك شامپانزهٔ ۷ ساله در این دانشگاه خواندن و نوشتن آموخته، زبانی که به‌او یاد داده‌اند با انگلیسی معمول متفاوت است و الفبای آن به‌الفبای قدیم شباهت دارد. نام این میمون اوسارا است و در حدود ۱۲۵ لغت راآموخته و می‌تواند ازماشین تحریر مخصوص استفاده کند. مترجم.

ریشهٔ بسیار عمیق داشته واز زمان دور به‌ما رسیده است، این علامت بین هزاران نوع جانور یکسان است، اما لبخند وخنده علاماتی انحصاری وویژه هستند که فقط به‌گونه ما اختصاص دارد. از پرندگان که بگذریم، می‌توانیم بگوییم که تقریباً همهٔ پستانداران هنگام ترس و درد، فریادهای نافذ وتند ونیز می‌کشند. پستانداران عالی هنگامی که در مقابل یکدیگر قرار گرفته و مبارزه می‌جویند ویا هنگامی که می‌ترسند، فریاد سر می‌دهند.

اگر بچهٔ حیوانی فریاد سر دهد، بی‌تردید دلیل این است‌که دردی دارد و در وضع ناهنجاری قرار گرفته است. و به‌همین دلیل با فریاد، پدر و مادرش را به‌کمك می‌طلبد. حیوان جوانی که فریاد می‌کشد از دوستانش استمداد می‌جوید. ما هم اگر دردی داشته باشیم، اگر گرسنه بمانیم، اگر احساس تنهایی وبی‌کسی کنیم، اگر آنچه مورد علاقهٔ ما است از دست بدهیم، اگر از حامی خود جدا شویم، ویا اگر مانع انجام کار ما بشوند فریاد می‌زنیم، بچه‌های ما هم اگردرد و نگرانی داشته باشند فریادمی‌زنند. چنین به‌نظرمی‌رسد که علت همهٔ این‌فریادها دو دسته عوامل اساسی هستندکه عبا تنداز: **دردهای جسمی واحساس ناامنی.** که به‌هرحال بچه از والدین خود طلب یاری می‌کند و این پدیده از آنجا قوت گرفته است که هرگاه طفل در نگرانی‌های جسمی یا روحی قرار گرفته فریاد کشیده و والدین که از او دور بوده‌اند با شنیدن صدا به‌طرف بچه کشیده شده و او را مورد محبت ونوازش قرار داده‌اند. هرگاه پس از رسیدن والدین بازهم فریاد بچه همچنان ادامه یابد. بدن بچه برای پیدا شدن عامل ناراحتی مورد جستجو قرار خواهد گرفت واین‌کار تا آنجا ادامه پیدا خواهد کرد که بچه آرامش یابد و یا با لبخند وخنده تغییر وضع ورضایت‌خاطر خود را ابراز دارد.

عمل گریه کردن با دخالت عده‌ای ماهیچه انجام می‌گیرد. سر وصورت قرمز رنگ شده وچشمان اشك‌آلود می‌گردند. حفرهٔ دهان ولب‌ها به‌طرز خاصی جمع شده و عمل تنفس تندتر می‌شود و با خروج هوا از دهان صدای بلند و تندی شنیده می‌شود که گریه نامیده شده است. در بچه‌های کوچك علاوه برعلایم ذکر شده، پرتاب شدن به‌طرف پدر یا مادر هم دیده می‌شود.

برای روشن‌تر شدن مطلب وبیان تکامل لبخند زدن و خندیدن به‌شرح جزییات این پدیده‌ها می‌پردازیم. وقتی که می‌گویند «او با چشمان اشك‌آلود می‌خندد» چنین استنباط می‌شود که باید بین دو پدیدهٔ گریه وخنده ارتباطی وجود داشته باشد، با این که ظاهراً به‌نظر می‌رسد که این دو،عکس یکدیگرند. در اینجا لازم به‌یادآوری است که ما از گریه‌کردن به‌خندیدن رسیده‌ایم ومورد سوآل در این موضوع این است که باید ببینیم تبدیل این دو مرحله به‌یکدیگر چگونه صورت گرفته است؟ ونقاط مشترك این دو پدیدهٔ انعکاسی کدامند؟ این پدیده‌ها از مقدمات فراوان و مختلفی حاصل می‌شوند که گویا ما مایل به‌کشف آنها در وجود خودمان نیستیم.

خنده هم مانند گریه، همراه با کشش عده‌ای از ماهیچه‌ها، صورت می‌گیرد؛هنگام خنده حفرهٔ دهان بازتر شده، لب‌ها برگشته، وحرکات تنفسی افزایش می‌یابد و هنگام

خندیدن شدید علاوه بر سرخی چهره، چشمان هم پر از اشك می‌شوند. منتهی صداهای بازدمی در خنده، به‌تندی این صداها درگریه نیست وکمی بم‌است. خلاصه، اختلاف بین این دو پدیده آنقدر جزیی است که به‌آسانی می‌توانند جانشین یکدیگر شوند. مثلا اگر به‌بچه‌ای که در حال هق‌هق وگریهٔ شدید است یك تکه نان شیرینی بدهیم، فوراً گریه‌اش قطع شده و شروع به‌خنده می‌کند.

پس چنین به‌نظر می‌رسد که خنده حالت تکامل یافتهٔ گریه است. واز نظر زمان ظهور درنوزاد هم این پدیده بعد از گریه کردن قرار دارد. زیرا همانطور که گفته شد کودك به‌محض تولد می‌گرید اما سه یا چهار ماه بعد ازآن می‌خندد. ظهورخنده معمولا از زمانی آغاز می‌شود که کودك پدر ومادرش را می‌شناسد. کودك زیرك با دیدن پدر، و کودك خنده‌رو با دیدن مادر می‌خندد. قبل از تشخیص چهره و قیافهٔ مادر، هیچ‌کس وهیچ صدایی او را نمی‌خنداند و وقتی هم که مادرش را می‌شناسد و بین او وسایرین فرق می‌گذارد، دیگر از هر قیافه‌ای غیر از مادرش می‌ترسد. در دو ماهگی که هنوز طفل مادر را نمی‌شناسد بسیار پذیرا و به‌اصطلاح خوش برخورد است زیرا افراد برای او اختلافی ندارند. اما به‌زودی هراس و وحشت از محیط خارج در دلش پیدامی‌شود وناشناسی افراد برای او مطرح می‌گردد وبه‌علت این اضطراب هنگام برخوردباقیافه‌های غیر از پدر و مادر گریهٔ شدید سرمی‌دهد. به‌زودی او، عده‌ای را از دیگران جدا می‌کند ومی‌فهمد که به‌جز والدین. عدهٔ دیگری هم هستندکه از او مراقبت می‌کنند و او نباید از آنها بترسد. واز این‌جاشناسایی افراد «مختلف آغاز می‌شود» شناسایی افراد دیگر سبب می‌شود که طفل از اتکاء مطلق به‌مادر خارج شده و پردهٔ محدودیت خود را دریده و برخوردهای مختلف راآغاز کند.

هرگاه مادر شیئی را بالای سر بچه نگاه دارد و به‌اونشان دهد، با عمل خود دو مفهوم مخالف را به‌بچه فهمانیده است. یکی این که می‌خواهد بگوید «من مادر توهستم، تو را حفظ می‌کنم، از هیچ چیز نترس، نمی‌گذارم چیزی روی تو بیفتد» و دیگر این که می‌خواهد بگوید «توجه‌کن، چیز خطرناکی بالای سر تو قراردارد» این نوع برخوردها باعث می‌شود که بنیاد ترس از هیچ یا اشیاء عجیب گذاشته شود، و همچنین قیافهٔ مادر اختصاصی شود. وبه‌این ترتیب او دو علامت رامی‌شناسد «ترسیدن ونترسیدن» بیان واضح‌تر این مطلب چنین است که «تو باید بترسی، اما وقتی که من با تو هستم از هیچ چیز نترس و هراسی در دل راه مده» نتیجه این می‌شود که بچه دارای عکس‌العمل ویژهٔ دوجانبه خواهد شد نیمی از این عکس‌العمل او را می‌گریاند و نیم دیگر که مربوط به‌مشاهدهٔ چهرهٔ والدین است با اثر عجیب وسحرآمیز خود، او را به‌خنده وامی‌دارد. به‌همین دلیل، خنده از نظر تکامل در مرحلهٔ بعد از گریه جای گرفته است. این پدیده در طفل تثبیت، وتوسعه یافته و پس از کمال شعوری ظاهر شده است.

گاهی علت خندهٔ بچه این است‌که می‌خواهد بفهماند «من این را می‌شناسم‌ومی‌دانم که لولوی حقیقی نیست» و از این وقت است که مادر در صدد طرح بازیهایی با بچه می‌شود و می‌خواهد که او را نترساند. بنابراین نخستین خنده‌های بچه را بازیهای

اختراعی پدر و مادر سبب می‌شود. غلغلك دادن، «گیلی گیلی گفتن»، کف‌زدن، خم کردن زانوهای بچه، وپرت‌کردن او به‌هوا از جملهٔ این بازیها هستند. از شش‌ماهگی غلغلك، نقش مهمی در خنداندن بچه داراست. این بازی بوسیلهٔ مربیان محتاط وکارآزموده عمل نمی‌شود اما اغلب افراد عادی از آن استفاده می‌کنند. بچه‌ها هم به‌زودی راههایی برای تهییج خود پیدا می‌کنند از جمله در بازی قایم باشك، لحظهٔ پیدا کردن طرف، خود نوعی تحریك برای خنده است ویا در نوعی بازی که یکی فرار کند ودیگری بخواهد او را بگیرد باز زمینه‌ای برای خنده فراهم می‌شود.

درسایر حیوانات هم کم وبیش بازی ویژه‌ای وجود دارد که در مقایسه بابازیهای گونه ما بسیار کم و ضعیف است. به‌عنوان مثال، شامپانزه‌ها نیز گاهی به‌بازی خاصی که همراه باسروصدا است مشغول می‌شوند و بازی آنها گاهی سبب خندهٔ ما هم می‌گردد. این بازی دارای‌دو علامت، جنبه‌های گریه و حالات خنده است. اگر غذایی را جلوی بچهٔ شامپانزه قرار دهیم او لب‌هایش را تا آنجا که بتواند آویزان می‌کند اما اگرشرایط ترس او را فراهم‌کنیم لب‌هایش راکاملا جمع‌کرده وآنقدر آنها را به‌عقب می‌برد که دندانهایش آشکار شوند. بیان احساسات دوجانبه در واقع ترکیبی ازاین دو وضع رضایت خاطر و ترس است. یعنی درعین این که ترس باعث می‌شود لب‌ها از هم فاصله گرفته و دندان‌ها نمودار گردند، رضایت خاطر لب‌ها را آویزان کرده و دندان‌ها را می‌پوشانند و در نتیجه وضع خاصی پیش می‌آید. در واقع وضع دهان و صورت درحد بین بینی، اوه ــ اوه و فریاد از وحشت قرار می‌گیرد. ولی اگر بازی به‌شدت خود برسد، لب‌ها دوباره جمع شده و صدای ملایم قرقر به‌فریادهای تند تبدیل می‌گردد. به‌عکس اگر بازی آرامتر شود چانه منقبض شده و لب‌ها کشیده می‌شوند و حالت صمیمیت ورضایت شامپانزه رانشان می‌دهد که این همان خندهٔ میمون است. هرگاه بخواهیم این خنده را با خنده‌های بلند و پرطنین انسان مقایسه کنیم، وجود اشتراك زیاد نخواهد بود. هرچه شامپانزه بزرگتر می‌شود، میل به‌بازی دراو ضعیف‌تر می‌گردد. اما افراد گونه ما به‌تدریج که بزرگتر می‌شوند میل آنها به‌تفریح افزایش می‌یابد و در سنین بالا، تفریح جزء زندگی روزمره می‌گردد. میمون برهنه در دورهٔ نوجوانی فوق‌العاده به‌بازی علاقمند است واین صفت اورا در شناخت تازه‌ها واکتشافات یاری می‌کند نوجوان اشیاء قابل حملی را که در مسیرش قرار گیرند بلند کرده و پرتاب می‌کند و قهقهه سر می‌دهد تا جایی که بیننده را به‌طور غیر ارادی به‌خنده وامی‌دارد.

خنده برای نوجوانان وجوانان یك حربهٔ اجتماعی است زیرا این نوع خنده‌بسیار موهن و نوعی تمسخر محسوب می‌شود واز طرفی از علایم سبکی ودموی مزاجی است و لااقل غیر جدی بودن فرد را می‌رساند.

وقتی که کمدین‌های حرفه‌ای نقش خود را ایفا می‌کنند، از آن جهت برای تماشاچیان فوق‌العاده جالب است‌که نقش آنها، درحقیقت همان روحیهٔ طبیعی تماشاچیان است وتجسم این روحیه، در مقابل روحیهٔ جدی غیرطبیعی بسیار لذت‌بخش است. هنوز هم برای بچه‌ها این نوع قهرمانان که مظهر خنده هستند به‌صورت بتی جلوه می‌کنند.

حیوانات هیچ‌گاه همراه با زوزه، خنده سر نمی‌دهند بلکه وقتی‌که زوزه‌می‌کشند، یکدیگر را به چنگ فشرده، وبه هم می‌پیچند، صورت خود را پوشانده و موهایشان را می‌کشند. این حالات که روزگاری نشانه‌های دقیق ترس و درد شدید بوده‌اند امروزه به‌اختیار، مفهومشان عوض شده، وآستانه وحد این پدیده‌ها به‌طور غیرطبیعی کاهش یافته است. دیگر این تظاهرات نشانهٔ یاری طلبیدن نیست، بلکه بیشتر افراد از این نوع پدیده‌ها برای لایق نشان دادن خود در مقابل صنف‌های جنسی استفاده می‌کنند و در این‌گونه موارد، اغلب تحمل تحریك‌های شدید ودردآلود رانشانهٔ قدرت بیشتر می‌دانند. امروزه اگر دختر ۱۳ ساله‌ای ناگهان با یکی ازاین مظاهر قدرت روبه‌رو شود هرگز به‌ذهنش نمی‌رسد که فریاد بکشد زیرا دیگر فریادهای او ترسناك نیستند و تـرس و درماندگی را نمی‌رسانند. به‌این دلیل دیگر یاری جستن از سایر دختران جامعه زاید به‌نظر می‌رسد. دخترانی هم که ناظر چنین مناظری هستند عکس‌العمل‌های تأثـری بهتری پیدا می‌کنند، احساسات آنها صادقانه‌تر شده و دیگرنسبت به‌هم رقت بی‌جابه‌خرج نمی‌دهـند.

قبل از پایان دادن به‌موضوع اشك وخنده‌آخرین مسأله‌ای که باید مطرح گردد این است که عده‌ای از مادران از گریهٔ شدید بچهٔ دوسه‌ماههٔ خودرنج می‌برند. و هیچ یك از تلاش‌های پدر و مادر نمی‌تواند جلوی آن‌گریه‌های شدید را بگیرد. آنچه به‌ذهن والدین می‌رسد این است که حتماً در این فریاد و فغان‌ها چیزی است که نوزاد درآن دست وپا می‌زند. واز آنجا که در ظاهر بدن بچه چیزی به‌چشم نمی‌خورد، علت اصلی و داخلی آن‌را جستجو می‌کنند.

تنها راه‌حل این قضیه ومشکل‌گشای آن این است که علل تحریك این فریادها را نوعی قولنج تصور کنیم که ۳ یا ۴ ماه بعد از تولد قطع می‌شود. واین زمانی است که بچه برای تشخیص مادر از دیگران تلاش می‌کند. مقایسه بین مادرانی که بچهٔ ناآرام ویا آرام دارند نشان می‌دهد که روابط مادران دستهٔ اول با فرزند، تردیدآمیز، عصبی و آشفته است، و حال آنکه مادران دستهٔ دوم آرام، ملایم و خوشرفتارند.

در این سن که روحیهٔ بچه تکوین می‌شود و محیط مختلف امن و ناامن، دو نوع اثر مختلف در روحیهٔ بچه می‌گذارد. یك مادر متزلزل هیچ‌گاه قادر نیست، مانع اثـر روحیهٔ خود روی نوزادش بشود. واز طرف دیگر اگر مادر با ملایمت وآرامش ازبچه مراقبت کند علت گریهٔ او را هم زودتر تشخیص می‌دهد. اما اگر به‌جای مادر آرام و متین، زن آشفته بی‌نظمی قرار گیرد، بچهٔ آرام و خوب هم دگرگون خواهد شد. در مورد اینکه چگونه گریهٔ طفل سه یا چهار ماه بعد از تولد تخفیف می‌یابد فقط می‌توان گفت که در این سن، بچه قیافهٔ مادرش رامی‌شناسد وتحت اثر شعور، آن قیافهٔ خاص را حامی خود می‌داند، یعنی در مقابل همهٔ تحریك‌های بی‌جا ونامربوط، چهرهٔ مأنوسی او را کمك کرده و آن تحریکات راخنثی می‌کند. حال اگر تحریك‌های نامأنوس هم از طرف مادر شروع شود باز هم براثر وجود چهرهٔ آشنا، ترساننده نخواهد بود.

این ارتباط بین مادر و فرزند روز به‌روز بیشتر شده وبهمین نسبت بچه آرام‌تر

می‌شود. واینجاست که می‌گویند قولنج طفل بهبود یافته است.

لبخند راکه به‌مراتب اختصاصی‌تر از خنده است نباید فراموش کرد. لبخند هم مانند خنده، مرحلهٔ ثانوی گریه است. ابتدا بنظر می‌رسد که حالت ساده و تخفیف یافته خنده، لبخند است. زیرا این دو همیشه باهم هستند و معمولا لبخند مولد خنـده است لبخند و خنده از یکدیگر تفکیك نشده هستند. اما آنچه مسلم است این‌که طی جریان تحول؛ ماهیت لبخند به‌طور کلی ازخنده جدا شده است. اختلاف لبخندشدید، بالبخندی که فقط چهره را بگشاید، از نظر عمل واثر به‌اندازهٔ اختلاف با شلیك خنده است. لبخند علامت مشخصه‌گونه ما است. اگر ما در حال لبخند باکسی سلام وعلیك کنیم، اومی‌فهمد که ما دوستدار او هستیم. اگر درحال خنده کسی را بپذیریم، او می‌تواند به‌دوستی ما تردید کند.

همه برخوردهای اجتماعی تا حدی مضطرب کننده هستند، زیرا هنگام ملاقات انسان نمی‌داند طرف او چه رفتاری خواهد داشت. حالات لبخند و خنده، جلب یانفی و چگونگی عوامل مختلف را معلوم‌می‌کند. اگر ما در برخورد اول باکسی، شلیك‌خنده را رها کنیم کاملا عجیب است واز وجود یك مطلب غیرعادی ویك محیط ناامن خبر می‌دهد. اما اگر لبخندی که هنگام برخورد به‌لب داشته‌ایم به‌تدریج تبدیل به‌خنده شود نشانهٔ ادامهٔ همان محیط انس خواهد بود. لبخند کار را آسان کرده و صمیمیتی راکه محتاج گذشت زمان است نشان می‌دهد. وقتی دریك برخورد طرفین به‌هم لبخندمی‌زنند، دلیل این است‌که هر دو یکدیگر را تأیید کرده و در وضع روحی مشترکی هستنـد. هنگامی ترس جای این اعتماد رامی‌گیرد که فقط یکی از دو طرف چنین تظاهری‌داشته باشد. فقدان ترس هنگام برخوردها نشان می‌دهد که منظور از برخورد حمله نبوده و ملاقات در محیطی دوستانه وصمیمانه صورت می‌گیرد. مطلب دیگر این‌که لبخند یکی از عوامل مهم جلب دوستی است.

حال باید دید چرا بین همهٔ پستانداران فقط جنس ما به‌این علامت احتیاج پیدا کرده است؟ با آنکه در سایر حیوانات هم حرکات مختلف دوستانه وجود دارد ولی هرگز تا این حد مشخص ومؤثر نیست. لبخند در زندگی روزمرهٔ ما به‌ویژه دربچه‌های کوچك ونونهالان نقش مهم واساسی دارد. باید دید که علت این امتیاز بزرگ ماچیست؟ آنچه به‌نظر می‌رسد این که باز هم باید به‌برهنگی پوست برگردیم وبگوییم، بچهٔ میمون به‌محض تولد، می‌تواند با دست‌های خود به‌پوست بدن‌مادر بیاویزد وساعت‌ها و روزها در آنجا باقی بماند و حتی ممکن است هفته‌ها و ماه‌ها از جامهٔ پر پشم مادر دست بردار نباشد. در این مدت اگر برحسب تصادف از مادرش جدا شود، در یك چشم‌به‌هم زدن به‌سرعت دویده و مجدداً خود را به‌مادر رسانیده و محکم به‌او می‌چسبد ودرپناه مادرش قرار می‌گیرد. این نوع اتصال به‌مادر بسیار اطمینان بخش و آرام‌کننده است. چسبیدن بچهٔ میمون به‌مادر تا زمانی ادامه داردکه بزرگ وسنگین شده و حمل او برای مادر مشکل گردد. در این وقت مادرش بنای بدرفتاری گذارده و او را از خود می‌راند. این نشان می‌دهد که مادر شامپانزه آمادگی حمل بچه کوچك خود را دارد و وقتی هم

که این آمادگی را از دست می‌دهد او را می‌راند.

نوزاد انسان وقتی که چشم به‌دنیا می‌گشاید موجودی ضعیف وناتوان و درمانده است. مانه تنها قدرت چنگ انداختن وچسبیدن به‌مادر را نداریم بلکه اگر هم این توانایی درما بود در بدن مادر دست‌آویز مناسبی پیدا نمی‌کردیم. حال که ما از همهٔ وسایل جسمی برای اتکاء و اتصال به‌مادر محروم هستیم باید در وجودمان علایمی برای تحریك احساسات مادر وجود داشته‌باشدکه جایگزین آن گردد. به‌این دلیل بلافاصله پس از تولد ما قادریم که برای جلب توجه پدر و مادر فریاد بکشیم، حال باید وسایلی برانگیزیم که والدین را نزد خود نگهداریم. بچه شامپانزه هم فریادمی‌کشد اما وقتی که مادرش با شتاب خود را به‌او می‌رساند، او به‌مادر آویخته ومتصل به‌اوباقی می‌ماند. اما ما که با فریاد مادر راجلب کردیم چگونه او را پیش خود نگهداریم؟ ماکه نمی‌توانیم به‌مادر بیاویزیم او باید ما را در چنگ و بال خود نگهدارد. پس باید رفتاری خوشایند او داشته باشیم تا پیش ما بماند این رفتار وعلامت خاص، همان لبخند است.

لبخند از هفته‌های اول تولد آغاز می‌شود اما در آنوقت هدف و جهت معینی ندارد. در پنجمین هفتهٔ زندگی لبخند تحت‌اثر تحریك‌های ویژه‌ای ظاهرمی‌شود. در این هنگام چشمان بچه می‌تواند به‌نقطه یا شیء معینی ثابت شود. این نگاه ثابت‌اولین‌بار به‌چشمانی دوخته می‌شود که با تمام وجود، او را می‌نگرند، مانند یك جفت نقطهٔ سیاهی که روی یك ورقه مقوایی است و او با آن بازی می‌کند پس از گذشت هفته‌ها برای آن دو نقطهٔ سیاه یا چشمان، دهان هم لازم می‌شود. در این وقت محرك بچه یك جفت چشم ویك لب ودهان است که در یك‌جا باشند. به‌زودی اثر دهان در دیدگان نوزاد بیشتر شده واثر تحریك‌کننده چشم‌ها ضعیف می‌شود. در این هنگام که بچه درسن سه‌یا چهارماهگی است دیگر تحریك‌های کلی بی‌نتیجه بوده و تحریك‌ها باید اختصاصی‌شوند دیگر هر چهره‌ای او را جلب نمی‌کند واین تنها چهرهٔ مادر است که او را جلب وجذب خواهد کرد. این دوره از زندگی را دورهٔ **اثر والدین** نام گذاشته‌اند.

در حدود ۷ماهگی بچه کاملا مادرش را می‌شناسد. اعمال مادر در این دوره در ضمیر بچه اثر جاویدان خواهد گذارد. بچه مرغابی به‌دنبال مادرش در رودخانه دست‌و پا می‌زند، بچهٔ میمون به‌سینهٔ مادرش می‌آویزد وماهم به‌تبعیت از مادر، رضامندی از او را با لبخندی آشکار می‌کنیم.

تحریك سبب می‌شود که محل اتصال لب‌های بالا وپایین جمع شده و لبخند که علامت ویژهٔ نسل بشر است آفریده شود. هنگام لبخند دهان باز و لب‌ها کمی جمع شده است یعنی درست شبیه به‌لحظات ترس، اما اختلاف این دو پدیده فقط در جمع شدن گوشهٔ لب‌ها است که بی‌تردید این تغییر کوچك، حالت ثانویهٔ ترس است. این تکامل سادهٔ معلول پایین کشیدن لب‌ها و تکرار وعادت به‌آن، لبخند را بوجود آورده است.

بنابراین حالت ترس، وضعی به‌خلاف حالت لبخند دارد. و همانطوری که خنده از گریه تکوین یافته، لبخند هم از ترس ناشی شده است. بیان احساسات دوستانه، درست منشعب از رفتارهای غیردوستانه‌ای است که مانند یك حرکت طبیعی وارونه شده باشد.

لبخند نقشی از دهان است که می‌تواند با یك حرکت لب‌ها، تغییر کرده و خلق وخوی هم با آن دگرگون شود. اما لبخند بچه‌ها توأم با هیجانی وصف‌ناپذیر است. لبخند بچه مؤثر وعمیق بوده واو درحالی‌که لبخند می‌زند، دست‌افشان وپایکوب است. سرش را به‌جلو وعقب می‌برد ودست‌ها را به‌طرف عامل تحریم بلند می‌کند. صدایش می‌گیرد، و گاهی در نظم تنفسش، بی‌تعادلی ایجاد می‌گردد، چشمانش برق می‌زند و گاهی‌ازشدت لذت پلك‌هایش به‌آرامی روی هم می‌افتند. چین‌های اطراف چشم و بینی و اطراف‌دهان زیادتر وعمیق‌تر شده وزبان به‌آرامی از دهان خارج می‌شود. تمام علایم ونشانه‌های‌ذکر شده، دلیل برنزدیکی مادر به‌فرزند وگویای رضایت‌خاطر مطلق او است. بروز همهٔ این احساسات وعلایم جسمی مربوط به‌آن، که به‌صورت ارثی در انسان دیده می‌شود، جانشین همان حالت چسبیدن وچنگ در آویختن بچهٔ سایر پستانداران عالی است.

بی‌تردید لبخند از علایم احساس دوجانبه است. وقتی که فرزند به‌مادر لبخند می‌زند، مادر هم با لبخند جواب‌گوی او است و هر یك عشق خود را به‌دیگری، تفهیم می‌کنند. پس تردیدی نیست که این ارتباط دوجانبه است. دوجانبه بودن این احساس خود نوعی سپاس است. عده‌ای از مادران که همیشه نگران وضع بچهٔ خود هستند، مدام تلاش می‌کنند تاخوی بچه را بسوی لبخند زدن رهبری کنند و آرزو دارند که همیشه فرزندشان از جان ودل بخندد. و در این راه به‌تحریك‌های جسمی دست می‌زنند، که به‌جای حسن اثر، نتیجه‌ای بسیار نامطلوب خواهد داشت. بچه‌ای که مورد شماتت و فریاد مادر قرار می‌گیرد، فریب نمی‌خورد و تشر مادر خود را فراموش نمی‌کند چنین به‌نظر می‌رسد که اثر تحریك‌ها و آرامش‌هایی‌که والدین در سال‌هال اول زندگی‌فراهم می‌آورند فوق‌العاده عمیق است. قبل از آنکه بچه لب‌به‌سخن بگشاید و پیش از آنکه جمله‌های سمبولیك وفرهنگ ویژه با عظمت خود بین او وسایرین ارتباط فراهم کرد، واصالت او را دگرگون کند آهنگ صدا و حرکت در زندگی اواثری عمیق می‌گذارد. مانند آنچه که در سایر جانوران عالی نیز دیده می‌شود.

هنر تعجب‌آور و حیران‌کنندهٔ‌اسب‌محاسب(هانس‌شیطان) فقط اطاعت و تبعیت از تغییرات نهانی رفتار مربی آن است. وقتی که از هانس می‌خواهند که عمل جمع اعداد را انجام دهد، حیوان به‌تعداد لازم سم می‌کوبد وسپس متوقف می‌شود. اما اگر مربی حیوان دور شود و دیگری جانشین او گردد در جواب جمع اعداد، اسب بازهم سم می‌کوبد اما پس از رسیدن به‌عدد مورد نظر همچنان به‌کار خود ادامه می‌دهد، زیرا فرد بیگانه نمی‌داند که برای متوقف کردن اسب چه باید بکند. هیچیك از ما از تأثیر محیط و تربیت حتی پس از بلوغ کامل هم خارج نیستیم قضاوت پیش‌گویان درمورد آیندهٔ فرد برپایهٔ چنین تأثیرها متکی است.

اما این اثر در بچه‌ها، قبل از شروع به‌سخن گفتن بیشتر وعمیق‌تراست. تلاش‌های مادر هرگز نمی‌تواند در پوشاندن ومخفی نگهداشتن روحیه واعمالش از فرزند مؤثر باشد. مادری که به‌ظاهر ومصنوعی لبخند می‌زند، نمی‌تواند به‌فرزندش بفهماند که خوشحال است بلکه به‌این طریق، بچه دو پیام ضد ونقیض از او دریافت می‌کند. فرزند

به‌نگرانی روحی مادرش پی‌برده واز طرف دیگر لبخند او را هم مشاهده می‌کند. این وضع چنان لطمهٔ بزرگی به‌روحیهٔ بچه وارد می‌کند که در او عقده ایجاد خواهد شد و در طول زندگی او و برخوردهای اجتماعیش سبب مشکلات فراوان می‌شود.

با گذشت ماه‌ها، طرح تازه‌ای در رفتار بچه پدید می‌آید: حالات حمله وعصیان، فریادهای خشم، وزوزه‌های جنون‌آمیز شروع شده و به‌عکس‌العمل‌ها و فریادهای‌بی‌جا تبدیل می‌شود. این حالات در بچهٔ شیرخوار با فریادی کوتاه وبلند، وبی‌نظم، وحرکات شدید دست وپا همراه است. در این دوره از زندگی بچه به‌اشیاء کوچك حمله کرده و اشیاء بزرگ را چنگ‌زده و یا از جا تکان می‌دهد، و هرچه که در دسترس او باشد از ضربه‌های دست وپا ودندان وی مصون نخواهد ماند. آغاز این فعالیت‌های نامنظم هیچگونه روش وقاعده اساسی ندارد. فریادها نشان دهندهٔ ترسی هستند که همهٔ وجود او را تسخیر کرده است.

تظاهرات حمله‌ای هنوز به‌مرحلهٔ حملهٔ واقعی نرسیده‌اند: اما اگر توانایی لازم برای بچه بوجود آید، به‌زودی پایه این مرحله را خواهد گذاشت. وقتی طفل به‌این مرحله برسد علایم خاصی از حمله درچهره‌اش نمودار می‌شود که عبارتند از: نگاه خشمگین، لب‌های فشرده وخشکیده وسخت به‌عقب کشیده شدن زاویهٔ گوشه لب‌ها،ثابت شدن نگاه روی رقیب، به‌هم نخوردن مژه‌ها، وگرد خوردن مشت‌ها، و بالاخره آمادگی کامل برای حمله.

عده‌ای تصور می‌کنند، ایجاد روحیهٔ حمله معلول تراکم زیاد بچه‌ها است. زیرا در این صورت روابط حسنه ودوستانهٔ بچه‌هابه‌هم خورده وبین‌آنها اختلاف‌هایی پیش‌می‌آید که سبب حمله عده‌ای به‌دیگران شده واین برخوردها شدت، خواهند یافت. این نوع نزاع، یادآور زدوخورد سایر حیوانات است که نه‌تنها به‌صورت جنگ بین‌دو نژاد مختلف یا دو جنس مختلف روی داده بلکه بین افراد یك‌گروه هم معمول بوده است. در فصل پنجم این کتاب در این مورد به‌بحث بیشتری خواهیم پرداخت.

مراقبت از فرزندان، رسیدگی به‌وضع تغذیه و نظافت آنها و بازی و سرگرمی با بچه‌ها، از تکالیف خاص والدین است که به‌نسبت، سیر تکامل پیموده و از نظر پرورشی بسیار توسعه یافته و دارای کمال اهمیت است. در سایر حیوانات هم روش تنبیه‌وپاداش در تربیت فرزند وبهبود کار او وجود داردکه سبب هدایت آنها درمسیر مستقیم‌می‌شود. تقلید هم در بچهٔ همهٔ جانوران دیده شده و آموزش ازاین راه در آنها هم وجود دارد این نوع آموزش در اغلب پستانداران عالی توسعه یافته است اما در جنس ما این پیشرفت فوق‌العاده دقیق وچشم‌گیر است. بهمین دلیل‌برای آموزش حرکت ویژه‌ای درجانوران احتیاج‌به‌تلاش و ممارست‌فراوان‌است درحالی‌که فرزند میمون‌برهنه‌درحال‌عادی‌که با والدین‌خودزندگی‌می‌کند، بدون‌هیچگونه توجه‌خاص وطرح‌معین، همه‌چیز رامی‌آموزد. خود زندگی می‌کند، بدون هیچگونه توجه خاص وطرح معین، همه چیز را می‌آموزد. این روش یعنی آموزش از راه یادگیری وشاگردی دیگران ،درما آنقدر توسعه یافته و پیشرفته است که نسبت به‌آن حساسیت مخصوصی داشته و می‌خواهیم همهٔ‌جانوران‌ازاین

روش به‌طور مساوی استفاده کنند. درحالی‌که این طریق با توجه به‌ساختمان وجودی آنها بسیار مشکل‌وغیرقابل اجرا است. بیشتر سرمایهٔ عادات وآداب مامحصول یادگیری و تقلید در دوره‌های کودکی تا نوجوانی است. موضوع قابل قبول این‌که روش اختصاصی گونه ما کاملا معنوی بوده و نمی‌تواند از اصول اخلاقی عدول‌کند. اعمال ما تابع مجموعهٔ عمیق و ریشه‌داری است که پس از مدتی فراموشی، به‌صورت ادراك خالص احیاء می‌شود. بنابراین جامعه همواره با عادات و اعتقادات قدیم درنبرد و ستیزه است و در مقابل آنها مقاومت می‌کند. مسیحیت می‌خواهد که ما از دورهٔ جوانی، یعنی دورهٔ کسب همهٔ تجارب مربوط به‌توالد و تناسل گذشته و آن را پشت سرگذاریم. در عصر حاضر، در امور مهم نیز ما مجبوریم عقاید صحیح را هم روی‌خرافات بپذیریم

خوشبختانه ما در مبارزهٔ با نیروی انتقال وآموزش خرافات از راه طبیعی‌تقلید. وعلیه این ضعف مسلح ومجهز هستیم ونیروی کنجکاوی دقیق ما، احساس احتیاجمان را از نظر اکتشاف وسیاحت (که در فصل بعد از آن گفتگو می‌کنیم) اقناع می‌کند. این احساس احتیاج به‌تجسس زاییدهٔ سکون (توقف ما در یك‌محل) ما بوده که بالطبع نتیجه‌ای خیال‌انگیز دارد. آداب ورسوم هراندازه قوی و عمیق باشد، شهامت‌ها و جرأت‌هایی که در تقلید و تبعیت از آنچه کشف می‌گردد وجود دارد سبب واژگون کردن آنها می‌شود. سعادت بشری موازنه ومتعادل شدن این پدیده جدید وآن سنت قدیم است. در دنیای امروز هم می‌توان نمونه‌های فراوانی از آداب وسنن متحجروعقب افتاده پیدا کرد. جوامع کوچکی که زیر سنگینی‌بار شرایط مذهبی و آداب قدیمی‌کمر خم کرده‌اند ازاین نمونه‌ها هستند وجوامعی که تحت اثر فرهنگ‌های پیشرفته به‌سرعت تحول پیدا می‌کنند از اجتماعات مترقی و باشهامت هستند. حس کنجکاوی وتلاش، توأم با نیروی قوی ابتکار، رشته‌های ارتباطی وطبیعی تقلید از اجداد را بسوی دیگر کشیده وبه‌نیستی می‌کشاند. با انقلاب‌های فرهنگی، اساس جوامع وآداب قدیمی درهم ریخته می‌شود. خوشبخت، جامعه‌ای که بین تقلید محض وکنجکاوی جسورانه موازنه ایجاد کرده، یعنی پابند بودن به‌تقلید از گذشته‌ها واختیار عقلانی را به‌طور متعادل پذیرفته است.

فصل چهارم

کاوش

طبیعت کنجکاوی و فطرت کاوش در همهٔ پستانداران وجود دارد، اما این‌خصیصه در عده‌ای از آنها نسبت به‌دیگران بیشتر وپیشرفته‌تر است.

طی دوره‌های تکامل هرچه زندگی پستانداران به‌ویژگی رسیده، نیروی کاوش آن‌ها محدودتر شده است زیرا سازش با محیط معین سبب شده که جاندار هیچگونه برخوردی با محیط زندگی خود نداشته وهمهٔ تلاش‌هایش راصرف بقای خودکند. وقتی که مورچه‌خوار، مورچهٔ کافی که تنها غذای او است در اختیار دارد، ویا زمانی که اندوختهٔ فراوان از برگ‌های اقاقیا در دسترس تنبل قرار می‌گیرد، دیگر هیچگونه نگرانی ندارند و لزومی نیست که به‌جستجو بپردازند. بنابراین از زندگی خود کاملا راضی می‌شوند. برعکس ولگردان دنیای جانوری، یعنی آنان که به‌قوت معینی عادت نکرده‌اند، ناچار همیشه در جستجوی غذا بوده و لحظه‌ای آرام ندارند.

آنها نگران فردای خود هستند و نمی‌دانند در آینده چگونه واز کجا بایدغذای خود را تأمین کنند. بنابراین با تلاشی همه‌جانبه و با استفاده از همهٔ فوت وفن‌ها، و به‌دقت تمام، مترصد کوچکترین روزنهٔ امید هستند. پس جستجو برای آنها امری الزامی، ورشتهٔ کاوش آنها قطع نشدنی است. آنها باید بجویند تا بیابند. و هر روز باید افق کنجکاوی آنها بالا بگیرد.

کاوش فقط به‌تهیهٔ غذا مربوط نمی‌شود. مسأله دفاع از خود هم بخش دیگری از آن است. مثلا جوجه پرندگان، خارپشتان وراسوها، هرگاه احساس خطر کنند با صداهای مخصوص خود، فرت‌فرت‌کردن وپاکوبیدن و داد وفریاد طلب کمك می‌کنند، بنابراین کمتر در معرض حملهٔ دشمن قرار می‌گیرند. اما پستانداری که فاقد هرگونه

وسیلهٔ دفاعی است. باید همیشه مترصد باشد. او باید همهٔ علایم خطر و راه‌های فرار را بداند و برای بقاء، محیط زیست خود را با همهٔ دقایق آن بشناسد.

با توجه به‌مطالب گفته شده، جانوری که برای فرار از سرگردانی با زندگی ویژه‌ای سازش نیابد، باید بسیار ابله باشد، پس اصلا وجود پستانداران ولگرد و ماجراجو چه دلیلی دارد؟ پاسخ این سئوال در زیر خلاصه می‌شودکه: زندگی جانورانی که در شرایط محدود زندگی می‌کنند خوش فرجام نیست. زیرا با آنکه این سازش در بقاء آنها نقش اساسی دارد ولی اگر زمانی کمترین تغییر و تحولی خلاف آن شرایط خاص روی دهد، عمر آنها بر فنا و حیات آنها با بحران روبه‌رو خواهدشد. اگر حادثه‌ای برخلاف آنچه که حیوان به‌آن خوکرده است در زندگیش روی دهد او نمی‌تواند از نظر ساختمان جسمی و ارثی به‌سرعتی که لازم است خودرا باآن‌تطبیق‌دهد. مثلا اگر دفعتاً درختان اقاقیا از زمین برچیده شوند، تنبل‌ها می‌میرند اما اگر درنده‌ای در کسب غذا به‌جوجه‌ای هم برخورد کند آن را به‌عنوان یك صیدکم‌زحمت می‌خورد و بی‌غذا نمی‌ماند. جانورانی که در شرایط حاد ودشوار قادرند از شدت خواست‌های خود بکاهند، گرچه به‌علت غیرویژه بودن زندگی، مشکلات فراوان دارند اما درمقابل هر تغییر سریعی بزودی سازش می‌یابند. اگر غذای عادی موش فرعونی وموش خانگی را از دسترس آنها دور کنند، از تخم جانوران و یا جلزون تغذیه خواهندکرد و یا اگر میمون به‌میوه وگردو دست نیابد به‌خوردن ریشه‌های غده‌ای وحتی جوانهٔ درختان‌اکتفا می‌کند.

بین همهٔ حیواناتی که برای زندگی خود شرایط ویژه ندارند، میمون‌ها بیش از همه تنوع غذایی دارند تا آن‌جاکه این حیوانات همه‌چیزخوار به‌معنی واقعی کلمه هستند ومی‌توانند با همهٔ حیوانات هم‌غذا باشند. میمون برهنه مکارترین میمون‌ها است. همه‌چیزخواری[1] مبین تکامل نئوتنی میمون برهنه است. بچهٔ همهٔ میمون‌ها کنجکاو است اما شدت این حس به‌نسبت رشد ورسیدن آن‌ها به‌بلوغ کاهش می‌یابد. کنجکاوی بچگانه در گونه ما تا دورهٔ بلوغ ادامه یافته و بسوی کمال می‌رود. ما هیچگاه دست از جستجو برنداشته و دانایی خود را کامل نمی‌دانیم. وقتی به‌سئوالی پاسخ می‌گوییم، سؤال تازه‌تری پیش می‌آید. واین خودرازی در سهولت بقاء گونه ما است.

این تمایل ما را به‌جایی کشانده که هر چیز تازه برایمان جالب است یعنی‌نوطلب (عشق داشتن به‌چیز تازه) شده‌ایم. از طرف دیگر می‌دانیم که هرچیز نامأنوس برای ماخطرناك جلوه می‌کند و مجبوریم که نسبت به‌آن جانب احتیاط را نگهداریم آیانباید از چنین کارهایی پرهیز کنیم؟ واگر پرهیزکنیم این سؤال پیش می‌آید که میمون برهنه چگونه به‌کارهای تازه دست می‌زند؟ جواب این سئوال، قدرت فطری نوطلبی‌است که ما را بدون انقطاع پیش می‌برد وبطور مرتب ناشناخته‌ها شناخته شده و به‌عنوان عادات مأنوس درخاطرمان ثبت می‌شوند وبه‌صورت تجارب ارزنده اندوخته شده و

---

۱. حشره‌خواران، جد همهٔ پستانداران عالی، همه چیزخوار بوده‌اند.

هرگاه لازم شود در ذهنمان احیاء می‌گردند، دورهٔ بچگی به‌ضبط تازه‌ها ومأنوس شدن با آنها می‌گذرد واین نیروی فطری در بچه‌ها بقدری قوی وسرکش است که والدین مجبور به‌مهار آن هستند. در این مورد پدر و مادر فقط می‌توانند نیروی کنجکاوی را در جهت صلاح طفل هدایت کنند ولی هرگز قادر نیستند این خواست او را کاملا بگیرند. به‌نسبت رشد بچه‌ها، روحیهٔ کنجکاوی آنها تقویت می‌شود و گاهی به‌درجهٔ ناراحت کننده‌ای می‌رسد، به‌طوری که می‌گویند رفتار جوان‌ها شبیه رفتار حیوانات وحشی است. این خلاف حقیقت است زیرا اگر بزرگترها زحمت تحقیق را به‌خودهموار کنند می‌بینند که چنین رفتار خاص حیوانات وحشی، در خود آنها هم وجود دارد. این‌ها می‌خواهند با تلاش خود به‌سرحد کاوش برسند وبه‌این وسیله امتیاز انسان برتر را به‌کف آورند. خوشبختانه درگونه ما، روح اختراعی وکنجکاوی اکثر جوانان‌صرف پیشرفت وتوسعهٔ جامعه می‌شود.

مشاهدهٔ بازی بچهٔ شامپانزه، بی‌تردید ما را به‌یاد شباهت فراوان آن با بچهٔمیمون برهنه می‌اندازد. زیرا هر دو بچه به‌اسباب تازه جلب شده، و با حرص تمام آن‌را برمی‌دارند هر دو اسباب بازی را بلند کرده و به‌زمین می‌زنند، آن‌را می‌چرخانند. می‌کوبند و بالاخره خرد و قطعه‌قطعه می‌کنند. بچهٔ هردو جنس بازی‌های ساده‌ای از خود اختراع می‌کنند و قدرت تملك در هر دو یکسان است. در طول سال های اول زندگی، بچه میمون به‌علت توسعه سریع ماهیچه‌ها به‌مراتب بهتر از بچهٔ میمون برهنه دست وپا می‌زند وجست وخیز می‌کند. اما درجهت معینی از بچه میمون برهنه عقب می‌ماند یعنی مغز او برای اختراع بازی‌ها ورزیدگی کامل پیدا نکرده و رشد قوای دماغی او به‌مراتب کمتر از رشد جسمی‌اش می‌باشد. عقب‌ماندگی بچه شامپانزه، بیشتر به‌این‌علت‌است‌که او به‌سخن‌گفتن قادر نیست و نمی‌تواند قدرت خود را در زمینهٔاختراع فنون مختلف با والدینش درمیان بگذارد.

دلیل روشن اختلاف بین دو جنس شامپانزه ومیمون برهنه نقاشی‌های دورهٔماقبل تاریخ است. رسم تصویر اشیاء مختلف که با چند خط ساده امکان‌پذیر است ده‌ها قرن قبل از تاریخ به‌وسیلهٔ میمون برهنه صورت گرفته، نقاشی غارهای آلتامیرا[1] ولاسکو[2] مربوط به‌آن دوره هستند که از نظر پیشرفت میمون برهنه حائز کمال اهمیت می‌باشند.

اگر لوازم وشرایط عمل آماده باشد یعنی مداد و کاغذ در اختیار بچهٔ شامپانزه قرار گیرد او به‌این فکر می‌افتد که روی کاغذ سفید، خطوط و علایمی رسم‌کند.

اگر مداد و کاغذ را در اختیار بچهٔ میمون برهنه هم قرار دهیم. نباید از او انتظار استفاده صحیح آنها را داشته باشیم. زیرا بهترین کاری‌که او انتخاب خواهدکرد این است که مداد را روی صفحهٔ کاغذ می‌کوبد. این ضربه درعین اینکه تولید صدا می‌کند سبب برخورد نوك مداد با کاغذ شده و در نتیجه ممکن است روی کاغذ اثری

---

۱. Altamira
۲. Lascaux

باقی بماند دو عامل، صدا واثری که روی کاغذ گذاشته می‌شود نتیجهٔ مطلوب عمل طفل هستند. وقتی که مدادی روی کاغذ کشیده می‌شود خطی رسم می‌گردد برای بچهٔ شامپانزه و بچهٔ میمون برهنه، هر دو جالب است. در این حال بچه به‌تماشای خط پرداخته وازاین علامت بصری که خودش به‌وجود آورده حیران می‌ماند. پس از ملاحظهٔ دقیق این اثر به‌فکر می‌افتد که عمل قبلی را عیناً تکرار کند وبه‌همین سبب دوباره آنقدر تلاش می‌کند تا به‌رسم خط دیگری نایل آید، واین‌کار تا جایی ادامه پیدا می‌کند که کاغذ پر ازخطوط مختلف و درهم برهم شود. هرچه طفل بزرگتر می‌شود، کار نقاشی او نیز بهتر وقوی‌تر می‌گردد. بطوری‌که دیگر روی کاغذ خطهای جدا از هم می‌کشد و قادر است‌که اشکال کج ومعوج وخرچنگ قورباغه‌ای رسم کند. در این وقت به‌انتخاب مداد مناسب می‌پردازد، و برحسب تصادف از مدادهای رنگی، گچ‌ها، لوله‌های رنگ، ومدادسیاه استفاده می‌کند تا جایی که کم‌کم بتواند شیئی جالب و قابل ملاحظه‌ای را روی ورق کاغذ بیاورد.

اولین تظاهر قابل ملاحظه در این مورد را می‌توان در بچه‌های ۱٫۵ ساله شامپانزه ومیمون برهنه مشاهده کرد. درسال دوم زندگی خط‌کشی‌های درهم وکج ومعوج آغاز، و در بچه اعتقاد وجسارت توسعه وتکمیل آنچه آموخته است پیدا می‌شود. در سومین سال زندگی از نظر خط‌کشی ونقاشی بچه در مرحلهٔ تازه‌ای پا می‌گذارد یعنی اشکال شلوغ و درهم را ساده‌تر می‌کند. ودرحالی‌که از ریخت وپاش ودرهم برهم خسته شده به‌رسم شکل‌های ساده‌تر واساسی می‌پردازد. اولین شکل‌هایی که رسم می‌کند صلیبی، سپس دایره‌ای، بعد مربع و بالاخره مثلث است. او همهٔ خطهای پیچیده‌ای را که رسم می‌کند دوباره در تمام صفحه به‌هم وصل کرده و آن‌را می‌بندد یعنی با خط چهارچوب درست می‌کند.

پس از گذشت چند ماه ،او شکل‌های ساده را باهم جور کرده واز آن‌ها برای خلق اشکال پیچیده‌تر استفاده می‌کند. یك دایره که بوسیلهٔ یك صلیب قطع شود، درهر طرف دوگوشهٔ یك مربع را بوجود می‌آورد. این پیشرفت یك مرحلهٔ اساسی بوده و در تمام تصاویر اولیه به‌چشم می‌خورد. این تغییر بزرگ در نیمهٔ دوم سال سوم ویا نیمهٔ اول سال چهارم زندگی بچهٔ میمون برهنه انجام می‌گیرد اما برای بچهٔ شامپانزه هرگز وجود نخواهد داشت.

بچهٔشامپانزه‌می‌تواندا‌شکال بادبزنی، صلیب‌دردایره، و دایرهٔ نشان‌دار (دایره‌ای‌که وسط‌آن‌نقطه‌ای‌گذاشته‌شود) رارسم‌کند اما بهیچ‌وجه‌نمی‌تواندازاین مرحله پافراترنهد. رسم دایرهٔ نشان‌دار، نشان‌دهندهٔ وپیشآهنگ یك‌سری تحول رسم اشکال درکودکان‌است. وخود انگیزه‌ای بسیارقوی برای پیشرفت آنها است. در مراحل بعدی، برحسب تصادف چند خط یا نقطه، داخل تصویر دایره‌ای شکل قرار گرفته و شکل صورتی را بوجود می‌آورد که به‌بچهٔ نقاش می‌نگرد، به‌وجود آمدن این تصویر، بارقه‌ای ناگهانی در معرفت کودك است. این مرحله به‌تجربه و تمرین در نقاشی و خلق اثر محدود می‌شود. پس از آن هنگام به‌کمال رسانیدن این هدف تازه و تکمیل آن است. او چهره‌های

تازه‌ای رسم می‌کند که بسیار نزدیك به‌واقعیت است. چشم‌ها و دهان در جای خود و به‌دنبال آن، موها، گوش‌ها، بینی، بازوها و ساق‌ها ترسیم می‌شود. در این بین تصاویر دیگری چون: گل، خانه، حیوانات، قایق، ارابه و غیره هم خلق می‌شود. این همه پیشرفت فوق‌العاده است و برای بچه شامپانزه غیر قابل وصول خواهد بود. سیر تکامل هنر شامپانزه به‌دایرهٔ نقطه‌دار و منقوش رسیده و در همان‌جا متوقف می‌شود. یعنی شامپانزه رشد کرده و بزرگ شده و بالغ می‌گردد، اما رسم تصاویر او در همان حد می‌ماند. به‌ندرت ممکن است یك شامپانزه از این مرز پا فراتر نهد در این صورت او یك نابغه است.

کار رسم تصاویر دریچهٔ میمون برهنه آنقدر توسعه می‌یابد که سبب خلق آثار نقاشی تمثیلی پیچیده شده و در سنین ۵ تا ۸ سالگی نقاشی می‌تواند مبین احساسات او باشد. در این دوره بچه‌تابلوهای فریبایی می‌سازد زیرا برای طرح و ساختن اشکال‌تمثیلی مایهٔ قوی و بنیاد عمیق دارد. این تصاویر، اشکال بسیار ساده‌ای هستند که اغلب با یکدیگر چندان اختلافی ندارند اما ترکیب جادویی آنها موجب خلق تابلوهای فوق‌العاده می‌گردد.

کار نقاشی از یك دایرهٔ نقطه‌دار شروع شده و به‌رسم تصاویر تقریباً دقیق اشخاص و اشیاء منجر می‌گردد. این پیشرفت و ورزیدگی به‌سرعت صورت نگرفته و یکباره جلوه‌گر نمی‌شود بلکه به‌گذشت زمانی در حدود ده سال یا بیشتر احتیاج دارد. این فعالیت در آغاز بسیار ساده، وفقط از چند خط تشکیل می‌شود. مثلا دو دایره به‌جای چشم‌ها، یك خط افقی به‌جای دهان، دو نقطه و یك دایرهٔ مرکزی به‌جای بینی، رسم شده و اطراف دایرهٔ بزرگ (صورت) راهم ریشه‌ریشه‌هایی به‌منزله مو پر می‌کند. رسم صورت زنده‌ترین و مؤثرترین بنیاد کار نقاشی و بینش است. کودك مدتی در این مرحله توقف می‌کند. در این هنگام ممکن است به‌طور ناگهانی وبسرعت پیشرفت و تغییر جالبی صورت گیرد یعنی مثلا چهره نیم‌رخ، موها بلند، و بازو و ران در محل خود قرار گیرند و پس ازآن ساعد و ساق در امتداد آنها ترسیم شود. در این مرحله اساس چهره بریك دایره یا شبه‌دایره استوار است. زیرا این تصویر در ذهن سابقه داشته و به‌اصطلاح رفیق دیرین خاطر بشر است. به‌این دلیل هم مدتی دراز پایدار می‌ماند. از طرح دایره‌ای علاوه برخلق چهره، می‌توان نوعی استفاده کرد که از آن یك‌چهره و یك تنه درآید. در این وقت بچه‌به‌این مطلب فکر می‌کند که چگونه دست و پای تصویری را که کشیده است از پهلوهای سرش خارج کند. یعنی فقط کشیدن دایره و آنچه مربوط به‌داخل آن است نمی‌تواند همیشه ادامه داشته باشد بلکه قسمت‌هایی به‌آن اضافه می‌شود. مانند سلولی که به‌روش تقسیم یا جوانه‌زدن، سلول دیگری بسازد. برای رسم شکل بدن دوروش به‌نظر می‌رسد؛ یکی این که بوسیلهٔ دو خط رانها را رسم کرده و آن‌ها را ادامه داده، و ساق و انگشتان را بوجود آورد. دیگر این که بازوها در دو طرف سر برویند و مدت‌ها دست‌ها در همین نقطه رسم گردند تا زمانی که به‌جای اصلی خود منتقل شوند یعنی به‌برجستگی قسمت فوقانی تنه اتصال پیدا کنند.

بین کار نقاشی های اولیهٔ بچه شامپانزه و بچهٔ میمون برهنه هیچگونه ارتباطی وجود ندارد. زیرا رسم تصویر به‌وسیلهٔ بچهٔ میمون برهنه یك کشف و اختراع است که با استفاده از همهٔ امکانات موجود صورت می‌گیرد. کار او یك نقاشی عملی است نه‌یك نقاشی سمبولیك او در مقابل کار انتظار پاداش نداشته و حاصل عمل برایش پاداش‌است. یعنی او این کار را به‌خاطر نفس کار انجام می‌دهد. و بهمین دلیل هم نقاشی مانند سایر بازی های بچگانه جای خود را با بازی‌های دیگر عوض نمی‌کند و به‌زودی از بین نمی‌رود. ورود در جامعه و زندگی اجتماعی سبب از بین رفتن اصل این پدیدهٔ اختراعی، یعنی میل به‌خط خطی کردن می‌شود. که بعدها به‌صورت خط‌خطی‌کردن کاغذ یا خشك‌کن دوباره در عده‌ای از جوانان ظاهر می‌گردد. (نمی‌توان گفت که دیگر روح پدیده‌های اختراعی نقاشی از بین رفته است بلکه باید گفت این کار از حالت سادهٔ خود خارج شده و در محیطی بزرگتر به‌صورتی پیچیده‌تر و فنی‌تر جلوه کرده است).

خوشبختانه، در دنیای امروز همزمان با پیشرفت هنر رسم تصاویر، روش‌های فوق‌العاده مؤثر و جالبی در خلق تصاویر دنیای خارج ایجاد گردیده است. فن عکاسی و فنون مربوط به‌آن هنر نقاشی تقلیدی و عین‌نگاری را ضعیف کرده و به‌اصطلاح از مد انداخته، و این همان عاملی است که شیرازهٔ زنجیرهای تعهد هنری جوانان را از هم گسیخته است. بنابراین هنر نقاشی می‌تواند بار دیگر تحت شکل دیگری جلوه‌گر شود و در نتیجه نقاشی‌های مدرن امروزی را بوجود آورد که درك و فهم آنها آسان نیست. مطالبی که به‌آنها اشاره شد مبین اختلاف‌های گونه‌ها و اجداد زندهٔ بسیار نزدیك به‌ما (شامپانزه‌ها) از نظر کاوش بود. با این معیار می‌توان درهمهٔ زمینه‌ها به‌مقایسه وسنجش پرداخت. ما در اینجا به‌یکی دومورد مقایسه اشاره خواهیم کرد. باید گفت که در دو گونهٔ شامپانزه ومیمون برهنه نوعی کنجکاوی وسیر در دنیای درون خود وجود دارد اما معلوم نیست که به‌چه‌دلیل در شامپانزه به‌صورت پیشرفته و توسعه یافته نیست در حالی که صداهای ضربی در زندگی او نقش بسیار مهمی دارد. بچهٔ شامپانزه از پاکوبیدن و گرفتن و دست‌زدن به‌اشیاء جهت تولید صدا، فروگذاری نمی‌کند. وقتی که شامپانزه‌ها بزرگتر می‌شوند این تمایل آنها هم تشدید شده و به‌صدای طبل‌فوق‌العاده علاقمند می‌شوند. با شنیدن صدای طبل همهٔ آنها یکی پس‌از دیگری به‌پایکوبی و زوزه و کوبیدن به‌قسمت‌های توخالی درختان می‌پردازند. این نوع فعالیت‌های دسته‌جمعی و اشتراکی ممکن است تا نیم‌ساعت و گاهی بیشتر ادامه یابد. شامپانزه‌ها این اعمال را بدون توجه و تصمیم خاص انجام می‌دهند و در حقیقت وجود اجتماع و گردهم بودن سبب تحریك آنها می‌شود. این حالت طبل‌زدن، در گونه‌ما به‌شکل موسیقی توسعه یافته است. شروع توجه به‌صوت، دربچهٔ‌میمون برهنه هم مانند بچهٔ شامپانزه است یعنی بچه ما هم ابتدا تحت تأثیر صداهای ناشی از ضربهٔ محیط خود قرار می‌گیرد و تلاش اوهم از همین‌جا آغاز می‌گردد. این مرحله حدی برای بچهٔ شامپانزه است و او از این قدم پافراتر نمی‌نهد، در حالی که بچهٔ میمون برهنه آهنگ‌های مختلف را باگام های‌متفاوت و شدت‌های مختلف فرا می‌گیرد. صداهایی که از اجسام توخالی به‌گوش می‌رسد و یا

ضربه‌زدن و ناخن‌کشیدن به‌آلات فلزی را هم باید به‌مطلب بالا افزود. فریادها و زوزه های شامپانزه‌ها در گونه ما به‌آواز تبدیل شده است. ظهور و جلوهٔ مدارج عالـی و پیچیدهٔ موسیقی تحت اثر اجتماع، نظیر همان تهییج و تحریکی است که شامپانزه‌هـا به‌علت آن هنگام طبل زدن دور هم جمع شده و به‌پایکوبی مشغول می‌شوند. موسیقی به‌عکس نقاشی از شکل ساده شروع نشده که بعدها به‌طور پیچیده‌تر در یك طبقهٔ بالاتر جای گیرد. این که در بسیاری از آداب‌های بومی صدای طبل وسیلهٔ اعلام است یـك مورد استثناء در قاعدهٔ کلی می‌باشد. می‌توان گفت که تنوع موسیقی، تحت‌اثر عوامل مشترك هم‌زمان، صورت پذیرفته است. این اختراع بطور ناگهانی توسعه یافته و تقویت شده و به‌حدی رسیده است که از تأثیر هر نوع عاملی مصون بماند. تا جایی که‌امروزه موسیقی بزرگترین وسیلهٔ خلق هنرهای ظریف و سمبولیك است. (و اخیراً نقاشی نیز به‌علت نقش خبری نخستین خود در این ردیف قرار گرفته است).

رقص هم مانند موسیقی و آواز مسیری را طی کرده است. شامپانزه‌ها وقتی کـه صدای طبل را می‌شنوند، هماهنگ با آن حرکات موزون و منظم و پیچ و خم های متناسب، شبیه به‌رقص‌های متداول گونه ما نشان می‌دهند و هنگام راه رفتن، تحت‌اثـر موسیقی بی‌اختیار قدم های موزون برمی‌دارند.

بی‌تردید پیشرفت ژیمناستیك هم به‌رقص مربوط است. در تمام بازی‌های بچگانهٔ شامپانزه و میمون برهنه، حرکات موزون به‌چشم می‌خورد. این حرکات به‌زودی سبك و روشی پیدا می‌کنند و به‌اراده در نظم آنها تغییراتی ایجاد می‌گردد که آن تغییرات حفظ شده و در آن‌ها باقی می‌ماند. بازی‌های بدنی و چابکی شامپانزه به‌تدریج فراموش شده و به‌دورهٔ بلوغ نمی‌رسد. اما در جنس‌ما، این‌بازی‌ها به‌تدریج متنوع‌تر شده و با بلوغ سنی به‌صورت کامل‌تر و توسعه‌یافته‌تری مورد استفاده قرار می‌گیرند. و در این دوره آنها را تمرین‌های بدنی یا ورزش می‌نامیم. در این مرحله بازهم نقش جامعه در افزایش و رشد ظرفیت‌ما بسیار مهم است.

به‌دنبال رسم تصاویر مختلف، مسألهٔ نوشتن مطرح می‌شود که با اصوات مشترك نشانهٔ مفاهیمی در انتقال و ثبت اطلاعات بین مردم بوده و خود وسیله‌ای برای تجسس در زیبا شناسی است. می‌دانیم که سخن گفتن، از قرولند کردن و فریاد زدن اجداد ما آغاز شده و مراتبی را طی کرده و امروزه به‌صورتی فوق‌العاده پیچیده و سمبولیك درآمده است. سخن گفتن به‌ما امکان می‌دهد که با اندیشه‌هایی که در سر می‌پرورانیم بازی کنیم. افعال مختلف را بیان کرده و نوول‌های ظریف بسازیم تا جایی که سخن گفتن به‌حدهنرهای ظریفه و زیبا رسیده است. (در اصل فقط جنبهٔ مبادلهٔ خبر داشته است) به‌این ترتیب می‌توان در تمام رشته‌های هنرهای زیبا از جمله هنر نقاشی، مجسمه سازی، رسم، موسیقی، آواز، رقص، نرمش، بازی، ورزش، خط و خطابه به‌صورت‌های مختلف سیر کرده و تجربه‌اندوخت. حساسیت ما در تبعیت و شناخت این عوامل بیرونی، همین بس که در سایهٔ این کشش نوازنده‌ای که در ارکستر ساز معینی می‌نوازد بی‌نهایت تابع و ناچار به‌هماهنگی است. و این همه منشاء کنجکاوی دارد. اگر جنبهٔ دوم فعالیت

های هنری (هنر برای کسب درآمد یا مدال افتخار و غیره) را کنار بگذاریم همهٔ کارهای هنری بنیاد زیستی دارند. چه آن‌کارها به‌صورت بازیهای بچگانه باشد که به‌دورهٔ جوانی هم کشیده شده، و چه تحت قوانین گسترده‌ای در سطح عالی و درسیستم ارتباطی و اطلاعی ما قرار داشته باشد.

این قوانین می‌توانند به‌صورت‌های زیر عرضه گردند:

۱. تو به‌دنبال مجهول‌ها می‌روی تا به‌آنها دست یافته و به‌آنها عادت کنی.

۲. تو عاداتی را برمی‌گزینی که تکرارشان موزون باشد.

۳. تو برای این تکرار، تا آن‌جا که ممکن است راههای مختلفی می‌جویی.

۴. سرانجام آن راهی را که ترا راضی می‌کند انتخاب کرده و تعمیم می‌دهی و به‌سایرین عرضه می‌کنی.

۵. بین راه‌های برگزیده شده، تلفیق می‌دهی.

۶. سرانجام تو برای دل خود و به‌رضای خاطر خود آن را باتمام می‌رسانی.

اصول بالا از دیدگاههای مختلف قابل تعبیر است. طبیعت کنجکاو بچه‌ای که باشن بازی می‌کند. یا موسیقی‌دانی که روی یك سنفونی می‌اندیشد. اما در طرح‌های اساسی که لازمهٔ بقاء است، نقش همه مساوی می‌شود مانند اعمال تغذیه، نزاع و جفت گیری. نخستین نهادهای سازندهٔ تمایل، در کم و زیاد کردن و پس و پیش افتادن‌این فعالیت‌ها مؤثر است. بنابراین در افراد مختلف عادات ویژه پدید می‌آید. این اختلاف‌ها در طبایع حیوانی کمتر است. در آن‌ها سیر و تجسس برای رضایت خاطر، صورت نمی‌گیرد. اما در پستانداران عالی، بخصوص در تکامل یافته‌ترین آنها یعنی میمون‌برهنه مسئله کاوش به‌خاطر خود کاوش است نه‌بخاطر نیازهای تغذیه‌ای و غیره و این روش بزرگترین عامل شناخت محیط پیچیده اطراف ما است.

نکته قابل تذکر این که با گذشت زمان و انشقاق فنون و علوم، روحیه ویژه پژوهنده قوی‌تر شده، میدان مطالعه‌اش بازتر گردیده و کلمه تحقیق معنی دوباره جستجو کردن یافته است. بطوری که قبلا یادآور شده‌ایم کاوش یك نوع بازی بوده که بصورتی جدی و علمی درآمده است.

قبل از پایان دادن به‌این بحث باید یادآورشویم که **یك‌سری از بازیهای اجتماعی در حقیقت دنبالهٔ بازیهای کودکانه است.** بازیهای اجتماعی کودکان بیشتر تقلیدی از کارهای والدین و بزرگترها است اما وقتی که بزرگ می‌شوند، مقلد همسالان خود می‌گردند وقتی بچه‌عضویت یك گروه بازی را می‌پذیرد، بسته به‌آن که در آن گروه کدام نقش را ایفاء کند، حقایق بسیاری از زندگی آینده خود راوانمود می‌کند.پژوهشی که جوان در این سن انجام می‌دهد در تمام دوره‌های زندگی او اثر قاطعی می‌گذارد. کودکی که در موسیقی و نقاشی کنجکاو نشود. در بزرگی هم آنها را مشکل و بغرنج تشخیص می‌دهد. مؤثر ترین عامل در بازیهای کودکانه، اثر چگونگی برخورد افراد بایکدیگر است. کسی که در دوره بچگی به‌پژوهش و درك موسیقی نایل نیامده اگر بعد از بلوغ این کار هنری را برگزیند با این‌که توفیق او غیرممکن نیست، ولی بی‌تردید

دچار اشکالات فراوان خواهد شد. برعکس بچه‌ای که در دورهٔ کودکی تحت تأثیر موسیقی قرار گرفته، وقتی که بزرگ می‌شود، دنباله رفتار قبلی خود خواهد رفت. تجربه‌های متعدد روی میمون‌ها نشان داده است که اگر آنها را تك و تنها و دوراز بازیهای بچگانه پرورش دهیم، حاصل موجودی خواهد بود که نسبت به‌همهٔ روابـط اجتماعی بیگانه است. یعنی ضد هم‌جنس و ضد خانواده بار می‌آید. اگر این میمون‌های منزوی را پس از بزرگ شدن در فعالیت‌های اجتماعی وارد کنیم، به‌جای معاضدت باهم‌جنسان معارض آنها می‌شود. این میمون‌ها سالمند، و از نظر جسمی رشد کافی‌دارند، اما بعلت زندگی منفرد و انزوا لایق هیچ‌گونه آمیزش نیستندو می‌توان گفت که ازنظر تکامل به‌افول گراییده‌اند. آنها در گوشه سالن‌بازی کز کرده، چشمان خود را بسته و دستها را به‌طرفین بدن می‌چسبانند. در بلوغ کامل هم این میمون‌ها از نظر جسمی سالم و از رشد کافی برخوردارند اما نسبت به‌فعالیت‌های جنسی هیچ‌گونه تظاهـری ندارند. هرگاه ماده‌های منفردی را که جفتگیری نکرده‌اند، به‌بچه‌ها نزدیك کنند، آنها بچه‌ها را چون انگلی به‌حساب می‌آورند و رفتارشان با آنها همان گونه است. یعنی اول به‌بچه‌ها حمله می‌کنند، سپس آنها را گرفته و بالاخره می‌کشند.

در گونه‌ما هم بچه‌هایی که تحت مراقبت‌های ویژه قرار می‌گیرند و به‌این‌دلیل ازهمسالان خود دورند وقتی که بزرگ می‌شوند همیشه از برخوردهای اجتماعی دررنج خواهند بود. مانند بچه خانواده‌هایی که فقط یك‌فرزند دارند. وجـود بـرادران و خواهران برای تکوین روحیه، موقعیتی محسوب می‌شود. بچه‌های تك، واقعیت نیکوـ کاری و خوشرفتاری را لمس نکرده و از آنجا که سازش اجتماعی ندارند از گروههای بازی روگردان می‌شوند. آنها محجوب و گوشه‌گیر باقی می‌مانند و شاید تا آخر عمر قادر به‌تشکیل خانواده و قبول همسر نشوند. این چنین افراد، اگر پدر یا مادر هـم بشوند، بی‌تردید جزء والدین خوب نخواهند بود.

افرادی که در زندگی انزوایی بزرگ می‌شوند، مسلم از آثار مفید پیشرفت‌تربیت محروم خواهند ماند. آنها به‌یکی از دو صورت درون‌گرایی کامل یا بیرون‌گرایی‌کامل، کشیده خواهند شد. حالات مذکور که از شرایط مهم شناسایی افراد است، روی میمون قابل مطالعه است. در صورتی بچه میمون درون‌گرا می‌شود که مورد محبت و مراقبت شدید و تشویق مادر قرار گرفته باشد. و او در این وضع از امنیت کامل برخوردار است. حالت دوم، یعنی بیرون گرایی، در افراد تکی بوجود می‌آید، که از ابتداءبه‌آنها جرأت و شهامت شرکت در مجامع مختلف و برخوردهای اجتماعی داده‌اند. در این افراد میزان محبت مادر یا پرستار بسیار کم بوده و بخصوص هنگام ترسهای شدید و جنگها و تهدید خطرها او تنهای تنها واقع شده است. این نوع بچه‌ها اگر در امنیت بازهم در لانه بمانند مادر آنها را سرزنش و تنبیه می‌کند. بهمین دلیل بچه‌ها می‌آموزند و می‌پذیرند که باید بطور مستقل زندگی کنند.

چنین روشی در روحیه فرزندان گونه ما، نیز اثر مشابه دارد. هرگاه والدین مرتکب اشتباهات مربوط به‌دو مرحله درون‌گرا پروری و بیرون‌گرا پروری بشوند،

بی‌تردید بچه در زندگی خود با مشکلات اساسی روبه‌رو خواهد شد. اگر فرزند ازامنیت کامل مرحلهٔ اول برخوردار نباشد ولی در مقابل، زندگی او مستقل و مشحون ازفعالیت کافی باشد در برخوردهای اجتماعی، ضعفی نخواهد داشت اما از طرف دیگر بهیچ‌وجه قدرت‌کمترین خشونت حتی‌اگر قانونی هم باشد در او نخواهد بود. اما اگر در دوره بچگی از امنیت واقعی و مراقبت خاص برخوردار باشد وقتی که بزرگ شد هرچه در مسیرش قرار گیرد به‌صورت کوهی از مشکلات جلوه می‌کند و در این وقت مأیوسانه به‌آنچه که می‌شناسد توسل می‌جوید.

شدت این مرحله روحیه‌ای بسیار ضعیت می‌آفریند. این افراد از هرگونه فعالیت اجتماعی دست‌می‌شویند در حالی‌که فعالیت جسمی آنها همچنان پابرجا است. آنها به‌علت مراقبت‌های مداوم به‌تباهی کشانده شده‌اند. چنین فردی ممکن است ساعتها پیچ وتاب بخورد، بی‌مورد خود را بجنباند، بچرخد، بجهد، بازوهای خود را فشرده و رها کند و انگشت شست یا سایر اندامهای خود را بمکد، بدن خود را بخاراند و نیشگون‌بگیرد، و با تغییر وضع چهره احساسات درونی خود را آشکار کند. این افراد اگر شیء کوچکی در اختیار داشته باشند آن را غلتانده و یا به‌آن حرکتهای موزون می‌دهند. این نوع اشخاص که دچار چنین تشنجی هستند، در گونه ما فراوانند و تشنج آنها، به‌صورت فشارهای عضلانی و بدنی قابل ملاحظه است. علت اصلی این نوع رفتار، وحشت فوق‌العاده از برخوردهای اجتماعی است این رفتار سبب تقویت روح اطمینان خاطر آنها می‌شود. زیرا تکرار منظم یك حرکت، فرد را بیش از بیش مأنوس و مطمئن می‌کند. او هریك از فعالیت‌های نا آشنا و تازه را به‌چند فعالیت آشنا و مأنوس تقسیم می‌کند. در چنین افراد ضرب‌المثل معروف؛ **کسی که کار خطرناکی نکند، خطری در انتظارش نیست.** به‌صورت زیر درمی‌آید: **کسی که‌کار خطرناك نمی‌کند، نمی‌تواند مطمئن باشدکه خطری برایش پیش نمی‌آید.**

قبلا از حرکتهای موزون و همانند ضربان قلب بعنوان عامل تقویت کننده، نام برده شد. حال باید اضافه کرد که حرکات و نوسان‌ها نیز همان نقش را دارند. این حرکات تنها پناهگاه این افراد محسوب شده، زمانی تقویت کننده حرکت‌های قلب و زمانی سبب دلبستگی فوق‌العاده و ایجاد آرامش می‌شوند. تصور می‌رود اشخاصی که از نظر روحیهٔ اجتماعی عقب مانده هستند، اگر در یك محیط کاملا ناآشنا قراربگیرند روحیه‌شان تقویت می‌شود. این عقیده درست موافق مطلبی است که ما به‌زودی عنوان خواهیم کرد. اگر تازه‌ها آنقدر زیاد باشند که او را احاطه کنند بی‌تردید به‌سبب ترس از کارهای تازه، کاملا خود را جمع و جور می‌کند تا بتواند با نیروی هرچه تمامتر آن را براند.

تکرار حرکات موزون ناشی از نگرانیهای برخوردهای اجتماعی در این افراد مانند ضربان قلب مادر عمل می‌کند. از آن‌جا که افزایش علایق ادامه می‌یابد در این سیر موجودی بوجود می‌آید که روحیهٔ سابق خود را بکلی فراموش کرده و دیگرقادر نیست به‌عقب برگردد. این افراد اگر نوطلبی افراطی را که منظور ما است کنار

بگذارند باز هم از تغییر مصون نخواهند ماند ومگر آنکه، شخص عقب مانده باشد.

اشخاصی که با محیط اجتماعی خود سازش دارند، بازهم گاه و بیگاه دچارتشنج می‌شوند که این تشنج برای آنها نقش تقویت کننده دارد. ما این آثـار را بخوبـی می‌شناسیم: کسی که منتظر خبرهای تلفونی است به‌آهستگی روی میز ضرب می‌گیرد، زنی که در اتاق انتظار طبیب نشسته، مرتب کیف‌دستی خود را با انگشتان فشرده و رها می‌کند. بچه در بغل مادر به‌چپ و راست و عقب برمی‌گردد، پدر آینده پشت اتاق‌زایمان با قدمهای بلند گام برمی‌دارد. دانشجو هنگام امتحان ته‌مدادش را می‌مکد، افسرمضطرب سبیل‌های خود را می‌جود این اعمال که هنگام درماندن از هرگونه تحقیق و تجسس و به‌بن‌بست رسیدن پدید می‌آیند، در حد اعتدال بسیار مفیدند. زیرا این حرکات مارا آماده می‌کند تا بسیاری از تازگیهای پیش‌بینی نشده را تحمل کنیم. این انتظار خطر معمولا کاذب است اما گاهی چنین وسوسه‌هایی خطری به‌دنبال داشته‌اند.

گاهی در شرایط ناراحتی‌های شدید فرد در وضع معینی ثابت می‌ماند و قادرنیست با حرکات جانشینی آن را تخفیف دهد یا به‌بیراهه بکشاند، این وضع را می‌توان در سایر افراد جانوری، بهتر و واضحتر از جنس ما ملاحظه کرد. مثلا هرگاه حیواناتی که از برخوردهای اجتماعی بهره‌مند بوده‌اند، اسیر گردند، دچار این بحران می‌شوند و بهیچ‌وجه قادر نیستند که باکارهای بدنی و حرکات تبدیلی خود را سرگرم کنند و این درست موقعیت افرادی است اگر آنها را از این حرکات منع کنند.

قفس باغ وحش حیوانات را محدود کرده و مانع برخوردهای اجتماعی آنهـا می‌شود و آنها را در شرایطی ویژه قرار می‌دهد که ناچاربه‌ترك روحیه‌اجتماعی‌می‌شوند. میله‌های قفس همانند موانع روانی است که در پیش خردمند منزوی برافراشته شده است بنابراین اساس ضد پژوهشی پایه‌گذاری می‌شود. برای‌حیوانات درون قفس‌های‌باغ‌وحش تنها راه بیان این احساسات حرکات موزون و گسترش این حرکات‌است. پایکوبی تمام نشدنی حیوان در قفس چیزی جز تظاهر و بیان این پدیده نیست نوع دیگر این تظاهر استمناء بدون مجامعت است. میمون‌ها از حرکات بازو و دست جهت استمنا استفـاده می‌کنند بدون آن‌که باانداام تناسلی نرینه کمترین تماسی داشته باشند، بعضی از میمون های دمدار، دائمآپستانهای خود را می‌مکند، بچه این حیوانات به‌مکیدن انگشتان پایشان مشغول می‌شوند. شامپانزه‌ها برای این‌که سرحال بیایند، پروکاه را به‌گوششان فـرو می‌کنند، فیل‌ها ساعتها سرشان را می‌جنبانند، عده‌ای از درندگان، مرتب مشغول گاز گرفتن و یا کندن پشم بدنشان هستند عده‌ای از حیوانات در شدت این حالت بعضی از اندامهای خود را قطع می‌کنند هرگاه برای این حالات زمینه مساعد نباشد جانور در حالت بی‌حسی قرار می‌گیرد، این عکس‌العمل‌ها در عده‌ای معلول انبساط خاطر و در عده‌ای معلول کسالت و نگرانی است. به‌این دلیل اگر حیوانی را در حال انجام یکی از این کارها مشاهده کنیم. نمی‌توانیم علت اصلی آن عمل را تشخیص دهیم، زیـرا نمی‌دانیم که عامل آن کسالت است یا او در نشئه سیر می‌کند. اگر جانور در نشاط و لذت باشد، باید علت را از عوامل آنی محیط جستجو کرد و یا اثر یکی از حالات غیر

عادی دوره بچگی است که براثر مداومت مدید پایدار گردیده است. در این وضع اگر شیئی خارجی به‌داخل‌قفس پرتاب‌کنیم هرگاه باترك‌حرکت موزون خود شروع به‌تجسس شیئی خارجی نماید بی‌تردید عامل آن حرکات بیماری وکسالت است اما اگر پس از پرتاب شیئی خارجی به‌درون قفس باز هم حیوان به‌حرکات خود با شدت ادامه دهـد، بی‌تردید علت آن نشئه و نشاط است. اما اگر چند حیوان دیگر از افراد همان جنس را به‌قفس وارد کنیم وحیوان موردنظر همچنان به‌حرکات خود ادامه دهد دلیل این است که جانور دوران بچگی را در حالت انزوا گذرانیده است.

در جنس میمون برهنه نیز تمام ویژگیها مربوط به‌حیوانات مذکور ملاحظه‌می‌شود (باید هم‌چنین باشد زیرا، محدودیت شهر هم برای میمون برهنه مشابه‌محدودیت‌هـای باغ‌وحش برای حیوانات است) مطلب مهم و قابل تذکر این که بهترین و جالب‌ترین وضع ما، تعادل بین نوطلبی و کهنه پرستی است، و در شرایط عادی، مانمی‌توانیم جز این باشیم مگر آنکه در ایجاد این وضع ممکنه عمل کنیم و نتیجهٔ کار ما میانگین این دو حالت افراطی و تفریطی باشد.

فصل پنجم

پیکار

برای شناسایی خوی ستیزه‌جویی میمون برهنه، باید بنیاد این طبیعت را در اجداد دور او جستجو کرده و تا سرحد گونه خود پیش بیاییم، گونه ما با آگاهی از خطرات ناشی از جنگ وازبین رفتن جان عده زیادی از افراد باز هم به‌حمله‌های خشونت‌بار و سنگین دست می‌زند وهوشمندان خونسرد گروه ماهم که پس از بحث و شور درباره نبرد، لزوم آن را دریافتند بلافاصله برای دفاع از خود به‌تاخت وتازهای شدیدی دست می‌زنند. آنچه دربارهٔ ما و محیط وحشت‌بار وعجیب حول ما گفته می‌شود شگفت‌آور نیست وشاید، حداقل آن چیز است که می‌تواند وجود داشته باشد زیرا احتمال‌دارد. در پایان همین قرن بشر با دست خود وسیله انهدام خود را فراهم کند وآن‌گاه از تنها راه فریبا وجالبی‌که انتخاب‌کرده‌است یعنی اظهارتأسف وتسلیت‌خود رادلخوش دارد. قبل‌از بررسی مراتب عجیب وکامل دفاع وحمله گونه‌ما، بهتر است، خشونت کاملا طبیعی جهان حیوانی راکه فاقد هرگونه نیزه وتفنگ وبمب است مورد مطالعه قرار دهیم.

بین حیوانات به‌یکی از دو دلیل زیرا نزاع رخ می‌دهد، یا برای برتری وامیری درجامعه و یابرای اطمینان به‌حفظ حقوق دریك محدوده، برتری عده ازانواع جانوری را بی‌توجه به‌مکان وحدود همه می‌پذیرند، اما سایر جانوران برتر فقط در قلمرو خاصی حکومت می‌کنند، عده‌ای در محل معینی رقیب هم زور دارند، لذا ناچار به‌مبارزه دفاعی وحمله‌ای هستند. پستانداران عالی، که شامل میمون برهنه هم می‌شود در این گروه جای دارند و حال آنکه ما نیز سلسله مراتب را پذیرفته و برمهتری وکهتری گردن نهاده‌ایم. تا جایی که این خود اساس زندگی ما شده است. سایر پستانداران عالی همیشه در حرکتند، و به‌ندرت به‌خاطر تصرف سرزمین معینی توقف درازمدتی دارند. اما کشمکش‌های بین این موجودات هم‌زور نیز روی می‌دهد، زیرا، ضعف سازمان گروهی

آنها سبب تشنج‌های فراوان در اجتماع آنها می‌گردد. ارشد، در زندگی اجتماعی میمون‌ها مهمترین نقش را بعهده دارد. در دنیای میمون‌ها وگوریل‌ها، سلسله مراتب با شدت فراوان اجرا می‌شود، یك‌نر قوی برتمام حکومت دارد وسایر درجات اجتماعی به‌ترتیب پایین‌تر از او قرار می‌گیرند. وقتی‌که بزرگ قبیله پیر می‌شود، و یا برای ادارهٔ قلمروش ناتوان می‌گردد، یك میمون نر قوی وجوان، حکومت او را برمی‌اندازد و قبای فرمانروایی به‌تن می‌کند (استعمال کلمات قبای فرمانروایی به‌این دلیل است‌که دربعضی موارد، موهای حاکم غاصب جدید بلند شده و مانند شنلی‌پرزدار جلوه می‌کند) در زندگی اشتراکی واجتماعی، نقش بزرگ قبیله همه‌جا به‌چشم می‌خورد، زیرا او برجسته‌ترین فرد قبیله واز نظر جنسی فعالترین آنها است بهمین دلیل هم‌کسی نمی‌تواند مانع امارت او شود. همه انواع پستانداران عالی مانند میمون‌ها، درسازمان اجتماعی خود این چنین مستبد وخود رأی نیستند. درست‌است‌که بین همهٔ آنها، ارشدبرگزیده‌ای دیده می‌شود، اما این افراد گاهی مانند گوریل‌ها، در مقابل دیگران نرمش و تحمل هم نشان می‌دهند. امیر قبیله میمون‌ها، ماده‌ها را بین سایر نرها تقسیم می‌کند و وقتی غذایی به‌دست بیاورد، با سخاوت به‌دیگران می‌بخشد و در این زمینه‌ها، هیچگاه از قدرتش سوء استفاده نمی‌کند: مگر آنکه در مورد ویژه‌ای غذای معینی نباید به‌بعضی افراد داده شود ویا هنگام تقسیم، بین افراد ضعیف گروه، بی‌نظمی واغتشاش درگیرد

وقتی که میمون برهنه، دارای خانه وکاشانهٔ ثابتی شد، و باهمکاری دیگران بشکار پرداخت، روش‌های قدیمی زندگی او درهم ریخت وهمه‌چیز حتی رفتار جنسی ویژه پستانداران عالی هم برای هماهنگی با روش گوشتخواری تغییر کرد برای این گروه‌که از درختان پایین آمده و موجوداتی زمین زی شده بودند مسأله دفاع از حدود خانه وکاشانه امری الزامی بود واز آنجا که کار شکار، با همکاری برگزار می‌شد لازمه‌اش این بود که انجام همهٔ امور از صورت شخصی وانفرادی به‌گروهی وعمومی تبدیل گردد و با این حساب نظام کهنه وجابرانه پستانداران عالی، باید به‌نفع طبقهٔ ضعیف در امر اعزام بشکار هم دگرگون می‌شد، باین‌ترتیب برای حفظ حقوق‌زیردستان و ضعیف‌ها درمقابل میمون‌های پشمالووقوی پنجهٔ درختزی، یك نظام حکومتی به‌ریاست یك میمون نیرومند لازم بود. تا در مواقع ضروری بتواند، تصمیم‌های قاطع بگیرد. علاوه‌بر لزوم پذیرش سلسله مراتب در دفاع از حوزهٔ هر گروه، تسلط وتعلق خاطر به‌بچه‌ها موجب وحدت خانوادگی می‌گردد که این خود نوع دیگری از اعمال اراده یك فرد برسایرین است. یعنی هرنر رییس خانواده خود می‌باشد، بنابراین او مسؤول دفاع از خانه‌ای است که افرادش یعنی زن و بچه‌ها در آن سکونت دارند. پس درگونه ما سه علت اساسی برای نبرد وجود دارد درحالی که درسایر پستانداران عالی‌این عوامل ازیك یا دو تجاوز نمی‌کرد واین علل با وجود همهٔ پیشرفتهای علمی وپیچیدگی‌های نظام اجتماعی همچنان به‌قوت خود باقی مانده‌اند.

هنگامی که احساس حمله وتجاوز به‌یك پستاندار دست می‌دهد، تغییرات جسمی و درونی زیادی در او ایجاد می‌گردد، بدن به‌کمك اعصاب نباتی آماده کار می‌شود،

این اعصاب از دوسلسله عصبی به‌نامهای سمپاتیك و پاراسمپاتیك تشکیل شده‌اند. که کار یکدیگر را متعادل می‌کنند اعصاب سمپاتیك، بدن را برای فعالیت‌های سخت آماده می‌کنند واعصاب پاراسمپاتیك پاسداروحافظ تعادل‌بدن هستند، عصب اول فرمان می‌دهد که: «برو، تو برای فعالیت آماده‌ای.» دومی می‌گوید: «آرامتر برو، خودت رانگهدار، مواظب خودت‌باش» در حالت عادی بدن، هر دو ندا را می‌شنود وبه‌این دلیل در تعادل نشاطانگیزی واقع می‌شود، اما هنگامی‌که احساس حمله در موجود زنده‌ای بیدار می‌شود دیگر به‌ندای اعصاب پاراسمپاتیك توجهی ندارد در این وضع آدرنالین به‌وسیلهٔ غدد فوق‌کلیوی، درخون ترشح شده وتحت تأثیر آن جریان خون بسیار شدید می‌شود، ضربان قلب تندتر وخون بیشتری به‌زیر پوست وامعاء واحشاء وماهیچه‌ها و بالاخره مغز رانده می‌شود، فشارخون بالا می‌رود،، تولیدگویچه‌های قرمز خون به‌سرعت‌افزایش یافته وزمان انعقاد خون کاهش می‌یابد در عمل هضم غذا، اختلال ایجاد شده وغذا در معده و روده انبار می‌شود. آب دهان خشك شده، حرکات معدی، حرکات کرمی‌روده‌ها وترشح غدد گوارشی بکلی متوقف می‌شود، راست روده ومثانه جز در حالات عادی مدفوع و ادرار را به‌راحتی خارج نمی‌کند. قند خون بالا می‌رود، وجگر مقدارزیادی ئیدرات کربن در خون وارد می‌کند. عمل تنفس بطور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته، نفس‌ها تند وعمیق می‌شود فعالیت دستگاه تنظیم حرارت بیشتر می‌شود، موهای بدن‌سیخ شده و تعرق افزایش می‌یابد.

تمام تغییرات نامبرده، حیوان را آماده نزاع می‌کند، این آمادگی وامکانات بطور معجزه‌آسایی خستگی را از تن به‌درمی‌کنند. وانرژی زیادی برای نبرد فراهم می‌آورند، این همه، با تصور وپیش‌بینی موفقیت کامل، سبب آغاز جنگ می‌گردد. خون با شدت هر چه تمامتر به‌سوی اندام‌هایی می‌رود، که احتیاج بیشتری به‌آن‌دارند، مثلا به‌مغز می‌رود تا اعمال انعکاسی سریع‌تر انجام گیرد، به‌ماهیچه‌ها می‌رود تافعالیت آنها را تشدید کند، علت بالا رفتن فشار خون، تغذیه بهتر ماهیچه‌ها و در نتیجه فعالیت بیشتر آنها است خاصیت انعقاد خون به‌این دلیل بالا می‌رود که اگر در نزاع خراش و جراحتی پیش آید، از اتلاف زیاد خون جلوگیری شود، تعداد زیادگویچه‌های قرمز که به‌وسیلهٔ طحال وارد گردش خون می‌شود، به‌این جهت است که عمل جذب اکسیژن ودفع گاز کربنیك به‌سرعت امکان‌پذیر باشد. موهای بدن سیخ می‌شود تا پوست بهتر در معرض جریان هوا قرار گرفته وبدن زودتر خنك شود، ترشح زیاد غدد مولد عرق وجریان آن، سبب تبخیر سطحی و در نتیجه خنك‌تر شدن بدن می‌گردد وبه‌این ترتیب خطر گرمای بیش از حد که براثر فعالیت زیاد ایجاد می‌گردد، کاهش می‌یابد. با آن که تمام دستگاه‌های خودکار وفعال بدن برای حمله آماده می‌شوند، هم‌چنان یك گر، درکار موجود است که بعداً بیان خواهد شد، جنگ بی‌رحمانه به‌سوی شکست کامل یا فتح کشیده می‌شود و در آغاز حمله دشمن هم با تمام قوا در دل طرف مقابل، وحشت ایجاد می‌کند، یعنی ترس ازطرف مقابل به‌روحیه حمله لطمه می‌زند. در درون حیوان کشمکشی دیگر آغاز می‌شود بنابراین اوکه برای حمله آمادگی کامل دارد هیچ‌گاه

بی‌مقدمه حمله‌ور نمی‌شود، بلکه ابتدا تهدید می‌کند. کشمکش‌های درونی او را دودل کرده است تا جایی‌که، با آمادگی جسمی کامل برای شروع جنگ، جرأت شروع ندارد. واگر بتواند. با تمهید مقدمات رقیب را ترسانده و وادار به‌عقب‌نشینی کند بی‌تردید مسأله حل شده و فتح بدون خونریزی به‌ثمر می‌رسد. این نوع صف‌آرایی‌ها و رجز ـ خوانی‌ها که در پیکارها بدون انجام جنگ به‌نتیجه می‌رسد بسیار پرثمر است و در گونه میمون برهنه به‌صورت منظم‌تر و مؤثرتری شکل گرفته است. در تمام شکلهای عالیه زندگی حیوانی، اشتیاق فراوان به‌چنین تظاهراتی دیده می‌شود یعنی جنگ سرد را برجنگ گرم ترجیح می‌دهند وتهدید و پاسخ آن‌جای جنگ حقیقی را گرفته است، باید یادآور شدکه باز هم گاه وبی‌گاه نبردهای خونین، روی داده است ولی معمولا هنگامی که تهدید و رجزخوانی نتوانسته رفع اختلاف کند، یعنی در گونه میمون برهنه هم تغییرات فیزیولوژیکی بدن فرد را به‌آخرین درجه آمادگی حمله می‌رساند همه تظاهرات جسمی جنس ما کاملا شبیه سایر حیوانات یعنی نشانه‌هایی است که مذکور افتاد، ساختمان بدن، از هرلحاظ برای صرف انرژی آماده است اما نیروهای پیش‌بینی شده همچنان درنیام می‌ماند. حال باید دید که سیستم‌های عصبی مستقل چگونه این پدیده را می‌آفرینند؟.

اعصاب، همه نیروها را به‌خط اول جبهه بسیج وآماده حمله کرده اما فقط همین حضور در میدان نبرد بهره لازم و کافی را عاید نموده است. حال باید دید چه عاملی این اغماض را موجب شده است؟ سیستم عصبی سمپاتیك به‌دنبال فعالیت شدید خود و با استفادهٔ از تمام آمادگی‌های درون بدن فرد را مهیای نبرد می‌کند، ولی سیستم پاراسمپاتیك انرژی حاصل را به‌مصرف رسانیده و آن غائله را خاتمه می‌دهد. آنگاه بدن دوباره از نظر فیزیولوژیکی به‌وضع اول برگشته و آرام می‌شود. تردید بین کشش به‌جنگ و یاگرایش به‌آرامش همان پدیده فیزیولوژیکی مذکور می‌باشد که به‌حمله و ترس از حمله، ترجمه شده است. به‌این سبب پاسخ اعصاب پاراسمپاتیك به‌منزلهٔ لنگری است که شدت فعالیت اعصاب سمپاتیك را متعادل می‌کند در لحظه‌ای که حالت کین و حمله برانگیخته شده، وجواب تهدید ترس‌آور، خشم رقیب‌آن‌را فرومی‌نشاند، تظاهرات مربوط به‌اعصاب سمپاتیك وپاراسمپاتیك درهم می‌آمیزد. گاهی ترشح فراوان بزاق قطع شده و دهان مثل چوب خشك می‌شود، حرکات روده ممکن است قطع شده و حتی روده‌ها بی‌حس شوند در نتیجه دفع ناگهانی صورت بگیرد. و ادرار فراوانی که در مثانه جمع شده ناگهان و بی‌اختیار دفع گردد. خون بخش سطحی بدن را ترك کرده و جای سرخی پوست را رنگ پریدگی می‌گیرد، نفس‌های تند و عمیق، ممکن است به‌یکی از صور زیر قطع گردد. یعنی یا ابتدا به‌نفس‌نفس می‌افتد وقطع می‌شود ویا به‌نفس‌های کم‌قدرت طولانی تبدیل شده و بعد پایان می‌یابد واین درست وقتی است که تلاش‌های اعصاب پاراسمپاتیك در قبال فعالیت فوق‌العاده اعصاب سمپاتیك نومیدانه بوده است. درحالت عادی، وقتی که فعالیت عصبی یکی از سیستم‌ها شدید می‌شود، سیستم دیگر هم به‌همان نسبت، برای خنثی کردن آن به‌تلاش خود می‌افزاید ولی هنگام تهدید ومبارزه،

وضع غیر عادی و فوق‌العاده است و فعالیت سریع و غافلگیر کننده است. (از اینجا علت این‌که در مواقع حاد خشم وحمله، حالت غش عارض می‌گردد قابل توجه است، زیرا در این وقت خون باشدت وسرعت بسیار به‌سوی مغز می‌رود و باهمان شدت برمی‌گردد. این تحریك مغزی موجب اغماء وبیهوشی می‌شود).

هیاهو وعربده‌جویی در موارد حالت‌های تهدید وخشم برای سیستم خونی نعمت بزرگی است زیرا موجب تدارك منبع خونی قوی‌تری بـرای آن حالت غیرعـادی می‌گردد.

در طول حیات برای حفظ سلامت خلق حیوانی، از جنبه‌های مختلف در جهات و بقاء بهتر شدن تکامل‌هایی روی داده است. این سیر را را در پستانداران گوشتخـوار تعقیب می‌کنیم. بوی ادرار، در پستانداران نشانه‌ای برای یافتن مکان معین دفع ادرار است، عمل دفع ادرار در این حیوانات با رفتار ویژه‌ای همراه است، مهمترین مثـال سگ‌های خانگی هستند که در معرض دید همگان است هنگام دفع حیوان در محـل معینی که به‌کمك حس بویایی آن را می‌شناسد درحالی که یك پای خود را بلند کرده ادرار می‌کند اگر این عمل در حوزهٔ دیگران‌انجام شودسبب برخوردهایی بین سگ‌های رقیب خواهد شد. (هر روز، درکوچه‌های شهر می‌توان شاهد چنین رقابت‌هایی، بین سگ‌های محله بود، زیرا هرگاه سگی وارد منطقهٔ سگ دیگر بشود و بخواهد درآنجا ادرار کند، مورد تعرض آن سگ قرار خواهد گرفت).

بعضی از انواع جانوری از نظر عمل دفع کامل هستند، مثلا دم پاروماند اسب آبی هنگام دفع جانور، مانند بادبزنی عمل می‌کند وبه‌این وسیله مدفوع حیوان را در سطح وسیعی می‌پراکند اطراف مخرج عده زیادی از انواع جانوری، غدد ترشحـی خاصی وجود دارد ، که مواد ترشحی آنها، به‌مدفوع اضافه شده و بوی مخصوص آن گونه را ایجاد می‌کند.

چهره وکفل بی‌موی عده‌ای از انواع جانوری تغییر رنگ پوسـت را هنـگام تغییرات گردشی خون نشان می‌دهد رنگ پریدگی یا قرمزی این منطقه معلـول این پدیده است. نفس نفس زدن و نفیر که از تغییرات تنفسی دوره خشم و حمله هستند در واقع بقایای هیاهو وغرش وسایر تظاهرات صوتی حیوانات دیگر می‌باشند تا آنجـا که می‌توان گفت این نشانهٔ صوتی مشترك، خود بیان‌کنندهٔ سلسلةالسب است. ظهـور حالت قرقر کردن پدیده دیگری از بی‌نظمی‌های تنفسی است. عده‌ای ازجانوران هنگام خشم و تهدید، علاوه برغرش، گونه‌های خود را پراز باد می‌کنند (این وضع بیشتر در پرندگان دیده می‌شود زیرا آنها کیسه‌های هوایی ویژه‌ای جزء دستگاه تنفسی دارند.) موهای نواحی سروگردن وشانه‌که درازتر ومحکم‌تر از سایر موهای بدن است هنگـام حمله بیش از سایر نقاط راست می‌شود، رنگیزه‌ها تغییر اساسی یافته و مناطق بی‌موی بدن را اشغال کرده‌اند. هنگامی که حیوان حالت حمله به‌خود می‌گیرد موی بدنش‌سیخ شده، جثه‌اش بزرگتر و وحشتناکتر جلوه می‌کند وناگهان این تظاهر به‌همهٔ بدن سرایت می‌کند. تعرق یکی از منابع بوجود آورندهٔ نشانه‌های بویایی درحالت خشم است. برای

بهبود و ویژگی این پدیده در شرایط مناسب، تحولاتی صورت گرفته است. عده‌ای از غدد را در صورت، پاها ودم وسایر قسمتهای بدن جانوران می‌توان یافت.

تمام این موفقیت‌های تکاملی، روابط اجتماعی حیوانات را بهتر وبیان روحیهٔ آن‌ها را دقیق‌تر واطلاعات کسب شده را افزایش داده است. به‌این دلیل، روحیه تهدیدآمیز آن‌ها آشکارتر شده و دورهٔ بروز این پدیدهٔ دقیق‌تر و شدیدتر گردیده‌است.

این مرحله در واقع نیمه راه تاریخ تکامل است زیرا با این‌که قدم دیگری در راه حرکات و کشش‌های ماهیچه‌ای، برای بیان رفتار تهدیدآمیز حیوان، برداشته شده وسیستم مستقل وجودی حیوان برای اعمال ماهیچه‌ای ویژه‌ای آماده گردیده، اما هنوز علایم کاملا مستقلی برای انتقال افکار به‌وجود نیامده‌است. حال باید دید، کار این ماهیچه‌ها چیست؟ چنین می‌توان پاسخ داد، که اگر عضلات برای جنگ برافراشته‌شده‌اند ولی جنگ بوقوع نپیوسته، نتیجهٔ آن فقط مشتی حرکات ارادی در حمله و خشم و زد و خوردهای کوچك شده است. تردید بین حمله و فرار، بدن را گاه در یك جهت و زمانی درجهت دیگر می‌کشاند بطوری که حیوان از جلو می‌جهد ولی عقب می‌رود. ازکنار می‌پرد ولحظه‌ای بعد چمباتمه می‌زند، گاه خم می‌شود و بالاخره بدنش به‌لرزه درمی‌آید. میل به‌فرار درست هنگام تمایل به‌حمله حادث می‌شود و بناگهان تمام عوامل و حرکات معکوس می‌شوند، و فرمان دیگری اجرا می‌کنند. حرکات عقب‌نشینی و حمله متوازن ومعکوس هستند مجموعهٔ این تحولات درونی به‌حالات حمله و ترس تعبیر شده است. اگر حرکات ارادی متبدل شوند عوامل محرك، فرار وحمله باهم مخلوط شده، حالتی شبیه به‌لرزیدن ایجاد می‌شود همهٔ حالات و پدیده‌های مربوط به‌حمله همینطور تکوین یافته وتکمیل شده‌اند.

آداب و رسوم مربوط به‌نزاع وحمله و رقص وجنگ در حیوانات مختلف به‌این طریق بوجود آمده است که، رقبا در مقابل هم شاخ و شانه می‌کشند و باشدت تمام دور یکدیگر می‌چرخند، بدن خود را قوی ومحکم جلوه می‌دهند، گاهی سرفرود می‌آورند ویا کله می‌جنبانند، می‌لرزند وخود را آونگ‌وار، به‌پهلوها، حرکت می‌دهند، پاهای خود را تکان داده، وقدم‌های کوتاه ومنظم برمی‌دارند، گاهی پابه‌زمین می‌کوبند وسر وپشت خم می‌کنند، این حرکات غیرارادی وبیولوژیکی بوده و مقدمات یك حمله را از هر لحاظ فراهم می‌آورند، این خود می‌تواند، نشانهٔ دقیقی از درجات بین میل به‌حمله ومیل به‌فرار باشد.

فعالیت‌های انصراف خاطر، خود دارای علایم فراوان دیگر است، باید اذعان داشت‌که در بعضی از برخوردها حرکات عجیب وغریب ونامفهومی هم از حیوانات سرمی‌زند که در این مورد می‌توان گفت هرگاه یك‌بار حیوان باشکست مواجه شودبرای جبران آن اندیشه‌هایی در سرمی‌پروراند وطرحهایی می‌ریزد که آن‌ها را در فعالیت دیگری که بامورد قبلی هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد عمل می‌کند. تمایل به‌فرار تمام وجود او را تسخیر کرده و جایگزین میل به‌ستیز شده است، بنابراین ستیزه‌جویی او سرکوفت شده و خواه و ناخواه روزی، از طریق دیگر بروز خواهد کرد. به‌همین جهت گاهی

در نبرد به‌جای آن‌که، طرف را تهدید کند، و رقیب‌را با حرکات ترساننده فراری‌دهد، به‌خشم می‌آید وحمله‌ور می‌شود، در عده‌ای از جانوران این مرحله به‌چنگ‌زدن سروتن خود ویاکندن پشم‌های بدن تبدیل می‌گردد که این هم نشانه‌ای از اختلاط تمایل حمله وتمایل فرار وخود نوعی پدیدهٔ تهدید کننده است. درعده‌ای از حیوانات این روحیه به‌صورت خانه‌سازی خیالی جلوه‌گر می‌شود یعنی آنها هرچه راکه در دسترس دارند توده وانبار می‌کنند وانبوه آن‌را لانه می‌پندارند درعده‌ای دیگر از حیوانات این مرحله به‌خواب موقت مبدل شده است. یعنی آنها سرشان را پایین انداخته و چرت می‌زنند این حالت گاهی با خمیازه و دهن‌دره هم همراه است. اگر بخواهیم همهٔ حالات وطبایع خشم و تهدید جانوران را از نظر حرکات ارادی وعلایم جسمی و یا ترکیب آنها ردیف کنیم جدول پیچیده ومفصلی بوجود خواهد آمد. وعلایم ونشانه‌های زیادی برای جلوگیری از نزاع حتمی نشان داده خواهد شد اما اگر تمهید همهٔ مقدمات و رجزخوانی‌ها بی‌نتیجه شده و عرصه تنگ گردد، بناچار جنگ واقعی وحملهٔ حیوانی درخواهد گرفت در این هنگام دندانها برای گاز گرفتن و دریدن ومجروح کردن. سر و شاخ برای راندن و سوراخ کردن بدن رقیب، جثه و هیکل برای تنه‌زدن و هول دادن، پنجه‌ها برای چنگ‌زدن، پاها برای جفتك انداختن ولگد زدن و دستها برای فشردن ومشت‌زدن وگاهی کوبیدن به‌کار می‌آیند. باهمهٔ این‌ها، بسیار به‌ندرت اتفاق می‌افتد که یکی طرف خود را بکشد. بعضی ازجانوران‌که برای صید وکشتار فنون ویژه دارند، در جنگ با رقیبان هم‌جنس کمتر از رموز آن استفاده می‌کنند دراین مجادله‌ها به‌محض این که رقیب توانایی خود را از دست می‌دهد وبه‌اصطلاح، لنگ می‌اندازد، دیگر حریف، برای او شاخ و شانه نمی‌کشد و او را نمی‌آزارد، زیرا دیگر صرف انرژی برای از پا درآوردن رقیب‌کاربیهوده‌ای است ومی‌توان بدون رساندن صدمهٔ تازه به‌آن بازیرکی از او کناره گرفت.

قبل از آن که فعالیت جنگاوران را به‌صورت‌های مختلف، مورد مطالعه قرار دهیم، به‌تحقیق در تنها حالت حملهٔ حیوانی که در گونه ما باقی مانده است می‌پردازیم. این پدیدهٔ استثنایی مربوط به‌رفتار افرادگونه ما با فرد مغلوب است، تنها راه نجات مغلوب از مهلکه، نشاندادن علایم تسلیم وانقیاد است، که این‌کار همیشه به‌آسانی میسر نیست. یعنی اگر شخص متعلق به‌یك‌گروه متشکل باشد، مجبور است، برای حصول پیروزی، ایستادگی‌کند، وگاهی باید دراین راه تا حد مجروح شدن وجان سپردن پیش برود، وفقط درآن صورت رقیب بی‌رحم و سلطه‌جو او را رها خواهد کرد، اما اگر قبل از وقوع این فاجعه طرف ضعیف قبول شکست خود را اعلام کند، می‌تواند از مجازات شدید حریف خود در امان باشد. یعنی تظاهرات ویژهٔ انقیاد وفرمانبرداری او را از مرگ حتمی می‌رهاند وبه‌این طریق خشم وعصبانیت خود ومغلوب هم، بزودی فرومی‌نشیند.

افراد مغلوب، قبولی شکست را به‌شکل‌های مختلف ظاهر می‌کنند، ابتدا تمام نشانه‌های ظاهری خشم و عوامل تحریك را بانشانه‌ها و عوامل آرامش بخش عوض

می‌کنند. بخش اول یعنی ازبین بردن علایم خشم به‌آسانی می‌تواند طرف غالب وسلطه‌جو را راضی‌کند. بخش دوم یعنی جایگزین شدن عوامل آرام‌کنندهٔ که روحیه وخلق وخوی مغلوب را عوض می‌کند، که اجرای کامل وسریع آن‌ها مبین بی‌عرضگی است. آن چنانکه حرکات تند و شدید همیشه نشانهٔ حالت خشم وحمله است، آرامش وسکون و حتی تعادل موقت علامت حالت غیر حمله‌ای است. که اغلب باخم‌کردن سر ویا نشستن نشان داده می‌شود. بدن برافراشته وراست نشانهٔ عدم صلح وتسلیم است ونقشی خلاف آرامش وآرام‌کننده دارد. سربه‌زیرانداختن ونشستن‌م رقیب را درجای خود نگه‌می‌دارد. پشت‌کردن مغلوب به‌دشمن هم‌که عکس رودررویی است، خشم رقیب را فرومی‌نشاند. برای خاموش کردن آتش خشم حریف غالب، راههای متعدد دیگر نیز وجود دارد. مثلا اگر طبق آداب ورسوم خم‌کردن سر نشانه آمادگی حمله باشد بی‌تردید برافراشتن سر نشانهٔ تسلیم واز وسایل تخفیف دشمنی خواهد بود. اگر سیخ سیخ شدن موهای بدن جانوری دلیل خشم وحمله باشد باید هنگام تسلیم، موهایش به‌وضع عادی درآیند. در موارد بسیار نادر پیش آمده که مغلوب برای برانگیختن رقت رقیب بخش مجروح شده بدنش را در مقابل دیدگان او قرار می‌دهد. مثلا وقتی که شامپانزه مغلوب واقع می‌شود با بلندکردن دو دست تسلیم خود را اعلام می‌کند و درست در این وقت نقطه مجروح بدنش را به‌رقیب نشان می‌دهد. درحالی‌که شامپانزه متهاجم و غالب هرگز به‌چنین‌عملی دست نمی‌زند واین‌کار فقط برای نشان‌دادن تمنای تخفیف درکارسلطه‌جویانهٔ دشمن‌است.

بعضی از علایم طلب تخفیف ممکن است به‌صورتی بروزکنندکه خود سازندهٔ انگیزه جدیدی شوند حیوان مطیع ممکن است برای فراهم آوردن آرامش رفتاری‌کند که خود موجب تحریك وعکس‌العمل شدیدتر غالب سلطه‌جو شود و در او میل به‌زدن وکوفتن را دوبار بیدار کرده ولذت جزع وشکست مغلوب را به‌غالب بچشاند. آثار تسلیم به‌صورت ظاهرمی‌شود: یکی‌ازانگیزه‌هاجلب ترحم روحیه‌های شکسته‌است. مانند. افرادی که برای دریافت لقمه‌نانی دست تکدی دراز می‌کنند. درحیوانات چنین معمول است‌که فرد ضعیف می‌نشیند ویا به‌وضع رقت‌باری گرد حیوان نیرومند می‌گردد ولابه می‌کند این وضع در حیوانات ماده‌ای که مورد حمله حیوان نر قرار می‌گیرند صادق است. درخواست والتماس مادهٔ ضعیف تا آنجا مؤثر است که نر به‌رحم آمده و مقداری از غذای معده خود را استفراغ می‌کند تا حیوان ماده آن‌را ببلعد به‌تدریج با فراهم شدن مقدمات وتکرار وعادت به‌آنها وظایف پدری وحمایت ازخانواده پدید می‌آید که روحیهٔ حمله نر تخفیف یافته ومحیط خانواده وروابط جفت‌ها حسنه می‌شود. دیگر از آثار تسلیم ورضا پذیرفتن رفتارهای جنسی از طرف حیوان مغلوب است. حیوان ماده در مواقع‌لزوم بطور ناگهانی می‌تواند از خواص جنسی خود برای ایجاد آرامش‌استفاده کند هنگامی‌که مغلوب بتواند احساسات جنسی حیوان نر را برانگیزد خود به‌خود مسأله نبرد وستیز ازبین رفته است دراین وقت حیوان سلطه‌جو خواه نر یاد ماده با رقیب مغلوب خود رفتار جنسی خواهد داشت. سومین شکل قبول شکست وتسلیم احساس تمایل به‌جوریدن سر و بدن است که در انواع جانوری فراوان و متداول می‌باشد و

آسوده‌ترین لحظات زندگی اجتماعی این جانوران وقتی است که سرو بدن کسی را بجورند ویا کسی سر وبدن آنها را بجورد. بااستفاده ازاین تمایل‌حیوان ضعیف‌می‌تواند طرف پیروز و فاتح خود را برای جوریدن دعوت کند و یا حیوان غالب خود این تمایل را ابراز نماید. میمون‌ها این آداب را به‌طرز جالبی انجام می‌دهند یعنی هنگام عمل قیافه مخصوصی پیدا کرده و لبهایشان را تندتند بهم می‌سایند وخلاصه برای این کار تشریفاتی قایلند. میمونی بدن میمون دیگر را می‌جورد اگر چیزی حتی تکه‌ای از پوست خشکیده‌ای در بدن او پیدا کند فوری در دهان گذاشته و با حرکت صدادار لبها آن‌را می‌جود. وقتی‌که حیوان غالب درخشم است حیوان ضعیف با تکان‌دادن لب‌ها ودندان قروچهٔ سریع وشدید آمادگی خود را برای انجام این تکلیف ابراز می‌کند حیوان قوی نیز بطور متقابل برای اینکه نشان بدهد دعوت او را پذیرفته ودیگرقصد نبرد ندارد کاملا شل شده و برای شروع‌کار خود را در اختیار مغلوب می‌گذارد. این یکی از بهترین وسایل فرود آوردن رقیب، مقتدر از نردبان خشم است گاهی هم اتفاق می‌افتد که حیوان غالب با تغییر مخصوصی که به‌صورت خود می‌دهد به‌حیوان ضعیف می‌فهماند که او می‌تواند بدون هیچ آسیبی دور شود.

آداب ورفتار ویژهٔ حمله در بعضی از حیوانات به‌آمادگی قبلی احتیاج دارد. بی‌تردید نزاع درحد مرگ ریشهٔ عمیق داشته و شاید از گوشتخوارانی که صید خود را به‌قصد کشت می‌زنند به‌نسل‌های بعد رسیده است. زیرا این حیوانات‌از نظر نزاع وجدال پیرو نظام کلی جهان حیوانی نیستند بلکه در این زمینه دچاراشتباه شده‌اند. زیرا اگر چه زنده بودن یك‌جنس اغلب مشروط به‌مرگ جنسهای دیگر است. افراد یك جنس هرگز اجازه نمی‌دهند که عده زیادی از افرادشان بناحق کشته شوند بنابراین قوی‌ترین افراد هر جنس مانع نزاع بین افراد خود شده و در واقع نوعی کنترل وممنوعیت جنگی برقرار می‌دارد. این افراد برای کشتن صید ومبارزه با خصم قوی‌تر شده و با رعایت حکومت منطقه‌ای وتسلط آنکه قوی‌تر است **قانون جنگل** را علم می‌کنند. حیواناتی که طبق قانون جنگل توفیقی نیافته‌اند مدتها است‌که منقرض‌شده‌اند.

بیدار شدن روحیهٔ حمله در گونه ما درست مانند حیوانات موجب دگرگونیهای فیزیولوژیکی وکشش‌های ماهیچه‌ای است. همچنان درگونه ماهم مانند سایر جانوران برای انصراف از حمله فعالیت‌هایی ظاهر می‌شود. در بعضی شرایطنیز برای‌عکس‌العمل‌های اساسی قدرت وآمادگی کافی نداریم ما نمی‌توانیم باسیخ‌کردن موهایمان رقیب را بترسانیم ولی باز هم با یك شوك شدید موهای سرمان سیخ می‌شود. این پدیده در ما نقش تهدیدکننده وترساننده ندارد برهنگی پوست بدن نیز درغیر عملی بودن این تظاهر نقش مهمی دارد وازطرف دیگر پوست برهنه ما بانشان دادن برافروختگی ورنگ پریدگی می‌تواند عدم یا وجود خشم را برساند. واژه‌های **سفیدی عصبانیت، سرخی خشم** و **زردی ترس** که مطالب بالا را تأیید می‌کند خود از نشانه‌های روحیه‌های مختلف است. پس سفیدی چهره خود محصول فعالیت‌های داخلی است که باسایر نشانه‌های خشم همراه باشد بی‌تردید علامت حدوث خطر حمله است. اما اگر این تغییررنگ بانشانه‌های

ترس همراه باشد، مجموعاً دلیل برترس واقعی است. یعنی کار وفعالیت سیستم اعصاب سمپاتیك کاهش یافته است. سرخی رنگ صورت کمتر موجب نگرانی است. زیرا مستقیماً تحت تأثیر فعالیت‌های سیستم اعصاب پاراسمپاتیك است و برای خنثی کردن فعالیت‌های اعصاب فعال سمپاتیك عمل می‌کند. چهره برافروخته نشانهٔ مخالفت شدید است ولی چون نشانهٔ آغاز حمله نیست بنابراین اهمیت زیادی ندارد. اما پریدگی رنگ وجمع شدن لب‌ها تدارك حملهٔ شدید است سرخ شدن چهره محصول تلاش‌های درونی جهت فرونشاندن وازبین بردن خشم ورنگ‌پریدگی نشان دهندهٔ تصمیم قطعی حمله‌است. این وضع تا تسکین خشم ادامه خواهد یافت واز آن پس به‌نشاط می‌گراید.

نفس‌های عمیق وپی درپی‌که از علایم خشم وخطر است درمیمون برهنه نقش تهدید کنندهٔ خود را از دست داده و به‌صورت باد به‌غبغب انداختن وآه‌کشیدن درآمده است. بروز خشم ونزدیك شدن حمله با خشك شدن بزاق ارتباط دقیق دارد. هرگاه تأثیر شوك‌های عصبی روی شخص بیش از توانایی وظرفیت او باشد ممکن است‌بی‌اراده ادرار کند ویا حتی بیهوش شود.

اگر دو نیروی متضاد میل به‌حمله وتصمیم به‌فرار، در وجود ما راه پیدا کند، روحیه‌ای خاص خواهیم داشت‌که مبین هر دوحالت است. معمولی‌ترین تظاهر ما در این موارد این است‌که مشتها را گره کرده و باز می‌کنیم ویا مشت خود را از دور نثار رقیب می‌نماییم. بازکردن وگشودن مشت‌ها هریك نشانهٔ غلبهٔ یکی از دو روحیهٔ حمله و فرار می‌باشد. این کار همیشه در فاصلهٔ بسیار زیاد از رقیب انجام می‌گیرد. یعنی خود طرف هم می‌داندکه از آن فاصله ضربه‌اش به‌هدف نمی‌رسد. این حرکت هیچگونه نقش عملی ندارد وفقط از علایم تهدید بصری است (دست به‌کمر زدن، نیز از نشانه‌های‌جنگ طلبی است) به‌جلو وعقب بردن منظم وحرکت دادن دست از آرنج به‌پایین هم از روش‌های تهدید رقیب است.که درجوامع مختلف به‌صورت‌های گوناگون دیده می‌شود. در این نوع حرکت اگر مشت هم گره کرده باشد بیشتر تهدید را نشان می‌دهد. به‌این طریق با حفظ فاصله از رقیب تصور فرود آوردن ضربه‌های متعددی به‌او القاء می‌شود.

در تمام مدت تهدید، حرکات بدن نیز متناسب بوده و چنین وانمود می‌شود که طرف مراقب رقیب است تا او فرار نکرده و یا فاصله‌اش را بیشتر نکند. این تظاهرات در بعضی شرایط باکوبیدن شدید پا به‌زمین وکوبیدن مشت‌های محکم به اشیایی که در در دسترس ما است نمودار می‌شود و ایجاد صدا همراه فعالیت اخیر از مواردی است که در بسیاری از حیوانات نیز مشاهده می‌شود ودرگوریله ما سروصورتی گرفته ودوباره احیاء شده است. اگر رقیب قوی بوده ومقابلهٔ مستقیم با آن وحشتناك باشد، طرف ضعیف حمله خود را متوجه شیء دیگر و یا موجود دیگری خواهد کرد وچه‌بساکه یك عابر بی‌گناه مورد هجوم قرار گرفته وخونش بناحق ریخته شود. (این وضع درگوریله میمون برهنه فراوان دیده می‌شود) ویا این هدف استعاری شیء بی‌جانی باشد. گاهی عصبانیت‌ها به‌صورت گرد وخاك کردن ویا شکستن چیزی ظاهر می‌شوند. وقتی در حیاط خانه‌ای کاسهٔ خردشده‌ای مشاهده شود دلیل آن است‌که بین خانم وآقا اختلاف

و اوقات تلخی روی داده، وخانم آن‌را به‌سرهمسرش خرد کرده است. ذکر این مطلب بسیار جالب است که گوریل‌ها وشامپانزه‌ها هم وقتی که عصبانی هستند شاخه‌ها وبوته‌ها را می‌شکنند وپرت می‌کنند. این تظاهر درست شبیه تظاهرات گونه ما واین حرکت فوق‌العاده مؤثر ومرعوب کننده است.

آنچه که همیشه با تظاهرات خصمانه وحمله‌ای همراه است چهرهٔ عصبانی و تهدیدآمیز می‌باشد. دراین هنگام علایم صوتی وآوایی ماهم مبین خلق وخوی ومنتقل کنندهٔ روحیه وآمادگی حمله است. آنچنان که در فصل گذشته عنوان کردیم لبخند ویژهٔ گونه ما است حال باید اضافه کنیم که رنگ به‌رنگ شدن یعنی برافروختگی ورنگ پریدگی هم طبق قواعد معین قبل از اقدام به‌حمله یا فرار نوع تمایل ما را مشخص می‌کند وبه‌کمك آن به‌آسانی می‌توانیم تشخیص دهیم که کدام یك ازخواسته‌هابردیگری غالب شده‌است. هنگام ترس که درست عکس روحیهٔ حمله است‌همهٔ آثار چهره دگرگون می‌شود. چهرهٔ یك مهاجم با علایم زیر مشخص می‌شود: ابروان گره‌خورده، پیشانی صاف، گوشه‌های دهان به‌بالا کشیده شده ولب‌ها فشرده می‌شود به‌محض ایجاد ترس پریدگی رنگ جای این تظاهرات رامی‌گیرد، ابروها بلندشده، پیشانی چین می‌خورد. گوشه‌های دهان به‌عقب کشیده شده ولب‌ها از هم بازمی‌شوند ودندانها نمایان می‌گردند بعضی از علایم ترس جزء نشانه‌های حمله هم هستند مانند چین پیشانی ونمایان شدن دندانها. پس این‌ها نمی‌توانند معرف واقعی ترس باشند. اما رنگ رخساره به‌آسانی ظهور ترس رابیان می‌کند. سایر قسمتهای بدن نیز دارای نشانه‌های تهور وحمله است. غیر از مطالب ذکر شده، نشانه‌های دیگری هم برای بیان تهدید وجود دارد. در مورد ترس از حمله هم نشانه‌های مذکور کافی نبوده، بطوری‌که به‌ذکرتغییرات چهره ناگزیر شده‌ایم. بسیاری ازاین تظاهرات وتغییرات چهره بین ما وسایر میمون‌ها مشترك است. بطوری‌که غالب آنها را می‌توان درقیافهٔ یك بابوئن بزرگ وبا هوش خواند. ولی در بیان احساسات خشم وترس گونه ما بدایع خاصی داردکه عبارتند از: درآوردن زبان، بادکردن گونه‌ها، بالاانداختن پره‌های بینی واخم شدیدکه از علایم تهدید میمون‌برهنه هستند. برحسب آداب‌ورسوم ملل‌مختلف، علایم وآواهای متنوعی به‌حرکات تهدیدآمیز اضافه شده وحتی به‌صورت فحش هم درآمده است. درمیمون برهنه حرکات شدید معرف حمله ضعیف‌تر شده و به‌رقص‌های تند و جهیدن از خشم و یا آداب فوق‌العاده دقیق تهییجی تبدیل گردیده است. این‌تظاهرات قبل از آنکه برای تضعیف روحیهٔ دشمن‌بکار روند احساسات شدید خشم‌آلود همگان رابرانگیخته وروحیه‌ها را تهییج می‌کند. با اختراع وسایل وحشتناك جنگی واستفاده آنها دیگر گونه ما خود به‌خود قوی‌وخطرناك شده واگر برای کشف علایم ترساننده ویا تسکین دهنده تلاش کنیم تعجبی ندارد.

مسأله انقیاد وبندگی درگونه ما به‌صورت اولیه باقی نمانده و با سایر پستانداران عالی متفاوت است. آنچه که درآنها سبب قبول وسر فرودآوردن می‌شود درما موجب ضجه وفریاد می‌گردد. علاوه برآن ما در همهٔ تظاهراتی که دلیل فرمانبرداری وانقیاد هستند تغییراتی ایجاد کرده‌ایم. این پدیده‌ها در ما به‌صورت خم شدن وتعظیم کردن

و رکوع درآمده و میمون برهنه درمقابل اربابان قدرت، خضوع و رکوع می‌کند. ما اگر بخواهیم کسی را تهدید کنیم بدن خود را گرفته وتمام قد می‌ایستیم و تا آنجاکه که ممکن است خود را بزرگتر نشان می‌دهیم. به‌عکس رفتار یك‌فرد مطیع وفرمانبرباید تا آنجا که ممکن است نشان دهندهٔ کوچکی وحقارت او باشد که این رفتار به‌اشکال مختلف ومتعدد بانشانه‌های گوناگون تظاهر می‌کند. این تظاهرات که درگونه ما به‌حد کمال رسیده است درسایر پستانداران عالی هم قابل تشخیص است (مثلا به‌یك نظر می‌توان میمون خشمگین را از میمون‌ترسو تمیز داد اما تشخیص روحیهٔ دوستانهٔ آنها برای ما مشکل است). اختصاصی بودن آداب وعادات قبایل واشکال متفاوت رفتار، و ویژگی اخلاق سبب شده است‌که وجنات افراد نتواند بخوبی نشان دهندهٔ روحیهٔ آنها باشد. اما در هرحال با دقت درسلام‌کردن افراد قبایل وملل مختلف می‌توان بنیاد این احترام را در روحیهٔ تمکین وفرمانبرداری آنها جست. درسلام نظامی نوعی روحیهٔ حمله می‌توان یافت. یعنی بلندکردن دست، درست حالت شخصی راکه قصد حمله دارد مجسم می‌کند. اما اختلاف اساسی این دست بلندکردن باقصد حمله این است‌که دراحترام نظامی طرف دست را به‌جهت کلاه‌خود خم می‌کند که ناشی ازکلاه از سربرداشتن است و برداشتن کلاه هم از کوتاه کردن قد وکوچك وحقیر کردن منشأگرفته است. خم کردن سرکه یکی از احترام‌های معمول است. از نشستن وچمباتمه زدن پستانداران‌عالی درحال ترس ناشی شده ودرخور توجه می‌باشد. هنگام سربه‌زیر انداختن چشم‌ها به‌زمین دوخته می‌شود که درست عکس نگاه مستقیم است ونگاه مستقیم از نشانه‌های مشخص حالت خشم وحمله می‌باشد. این علامت ویژهٔ چهره، از صفات ممیز حیوانات درنده واغلب این نشانه با تمام علایم جنگ وستیز همراه است. (یکی از بازی‌های بسیار مشکل بچگانه این است که قرار می‌گذارند دو نفر یکدیگر را عادی وساده نگاه کنند و هر کس نگاه تند وخشم‌آلود داشت بازنده است. واغلب در این بازی همان نگاه‌های ساده و مستقیم خشم‌آلود وخشن تلقی می‌شود). فروتنی‌های امروزی دیگر آنچنان که گفته شد آثار تضرع وحقارت درچهره باقی نمی‌گذارد بلکه این تظاهرات براثرعادت‌به‌مراتب تخفیف یافته‌اند. عکس‌العمل تعظیم وتواضع افراد وکارمندان دربارهای سلطنتی به‌علت تکرار ومداومت در برگزاری احترام تغییر کرده، چهره ونگاه آنها همیشه به‌پایین است وبه‌عوض خم‌کردن کمر برای کوچك شدن فقط سرخود را خم می‌کنند. وهرگاه که احترام فوق‌العاده مورد احتیاج نباشد فقط بانگاه وچرخاندن چشم وسر رضامندی وتسلیم خود را اعلام می‌کنند. تنهاکسی می‌تواند مدتی زیاد در چشمان طرف خود دقیق شودکه قصد حمله دارد. هنگام صحبت‌کردن معمولاگوینده در اول و آخربیان هرجمله قیافهٔ طرف را برای برآورد عکس‌العمل اونگاه می‌کند و در فواصل آن کوشش می‌کند نگاهش را از توجه به‌چشمان طرف فراری دهد. یك سخنران ورزیده هنگام سخنرانی در اجتماع مدت‌ها تلاش می‌کند تا نگاهش را از روی میز بهشنوندگان واز آنجا به تمالن وبه‌عکس متوجه کند. سخن‌گفتن درمقابل افراد مقتدر در بعضی از سخن‌گویان تازه‌کار ایجاد ترس و وحشت می‌کند وگاهی سخنگو قادر به‌رفع ترس وکنترل خویش

نمی‌باشد. اما براثر تمرین در این‌کار پس از مدتی برترس فایق می‌آید. ساده‌ترین راه برای تسلط به‌جمعیت به‌هیچ‌گرفتن آنها است. ترس از مقابله با جمعیت وپشت‌تریبون قرار گرفتن تقریبا همگانی است مقداری ازاین ترس مربوط به‌قضاوت طبقهٔ روشن‌فکر وعالمی است که در جمع هستند ومقدار بیشتر آن ترس از نگاه‌های جمعیت است که ریشهٔ عمیق دارد واین اثر سخنگو را از پادرمی‌آورد. (نگاه‌های کنجکاوانهٔ شنوندگان شبیه به‌نگاههای خشم‌آلود است). هرگاه شنونده یا شنوندگان از عینک‌های ساده یا آفتابی استفاده کنند نگاهشان ترس‌آورتر و وسعت دیدشان زیادتر می‌شود. درحال عادی هم اگر کسی عینك زده به‌ما نگاه کند اثر نگاهش فوق نگاه معمولی خواهد بود.

افرادی که نگاه آرام وغیر جاذب دارند اگر از عینک‌های ساده ودودی استفاده کنند نگاهشان جالب‌تر ونافذتر خواهد شد به‌این روش آنها می‌خواهند از روحیهٔ غیرخشونت دور باشند. قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از این طبیعت باقی مانده فرار ازنگاه دیگران است، گاهی بعضی از افراد برای آنکه از تأثیر نگاه طرف که از عمق کاسهٔ چشمش می‌درخشد دور بمانند با دست جلوی چشم خود را می‌گیرند فقط باهمین‌کار ساده مقدار زیادی از وحشت خود راکم می‌کنند. بعضی ازمردم وقتی‌که از چیزهای عجیب وغریب وترس‌آور سخن می‌گویند برای آنکه نترسند چشمان خود را می‌بندند و عده‌ای دیگر درهنگام ترس تندتند مژه برهم می‌زنند وشاید مژه‌زدن امروزی ما خود یادگاری ارثی از عکس‌العمل‌های ترسناك قدیمی باشد زیرا در برخوردهای دوستانه و مذاکرات مطلوب تعداد این مژه‌زدن‌ها بسیار کاهش می‌یابد و گاهی بکلی از بین می‌رود. شاید دست یافتن وشناخت همهٔ تلاشهای میمون برهنه در زمینهٔ رفع یا تعدیل کردن اثر خشونت‌بار نگاه‌کار آسانی نباشد.

با نیروی عظیمی‌که در چشمها واثر نگاه نهفته است وتمام انواع جانوران از آن می‌ترسند می‌توان ادعا کردکه نگاه یك وسیلهٔ دفاعی است وگاهی تصویر چشم برروی اشیاء وابزار به‌خودی خود چنین منظوری را تأمین می‌کند مثلا روی بال بسیاری از پروانه‌ها لکه‌هایی به‌شکل چشم تعبیه شده‌که خود وسیله‌ای برای ترساندن دشمنان آنها است وگویی پروانه نیز به‌این جادوی روی بال خود واقف است زیرا وقتی دشمن به‌او نزدیك می‌شود این حیوان به‌طرز مخصوصی بال خود را باز وبسته می‌کند تا تصویر چشم روی بالهایش بهتر دیده شود، به‌تجربه ثابت شده‌که این نشانه‌ها وتصویرهای روی بال پروانه اثر ترساننده وغیرقابل‌انکاری روی حشرات مهاجم دارد وبسیاری ازموارد آنها را فرار می‌دهد وپروانه در امان می‌ماند. این نوع علامت‌ها روی بدن بعضی از ماهیان وعده‌ای از پرندگان حتی پستانداران نیز دیده می‌شود. درگونه ما نیز آگاهی روی کالاهای تجارتی عکس چشم را می‌کشیدند (شاید عده‌ای بی‌اطلاع از اثر تصویر چشم به‌نقش آن می‌پردازند).

با استفاده ازاین پدیده وبیان اینکه وسیلهٔ نقلیه درحال حمله است عده‌ای‌ازنقاشان اتومبیل درجلوی کاپوت ماشین یا روی چراغها ابروهای پرچین وشکنی رانقش می‌کنند عده‌ای براین اثر خود لب وبینی حتی دندانها رانیز می‌نمایانند زیرا حرکت

اتومبیل در جاده‌ها یادآور یك نوع حمله وجنگ است بعدها این نقش‌ها براثر تکرار اثر خود را از دست دادند ولی امروزه نیز اشکال مختلفی به‌صورت مجسمه در جلوی ماشین تعبیه می‌کنند. به‌علاوه معمولا برای ماشین‌ها نام‌های رزمی وتهدید کننده‌انتخاب می‌کنند مانند: Omo ، Ovo ، Oxo و Ozo انتخاب این اسامی از نظر صاحبان کارخانه‌ها هم اثر مثبت داشته و نه‌تنها موجب فرار مشتری نمی‌شود بلکه در جلب خریدار مؤثرند. با اینکه مشتریها می‌دانند محفظه‌ای که ماشین نامیده می‌شودبه‌هر حال نمی‌تواند حمله و آزار داشته باشد به‌علت نام رزمی به‌آن جلب می‌شود و غالباً محصولاتی که نامشان حریف وغالب برنام سایر محصولات باشد بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند. واین یکی از مواردی است‌که درعالم صنعت حائز کمال اهمیت است.

قبلا به‌صراحت اشاره کردیم که شامپانزه برای آرام کردن نر سلطه‌جو، دستش را به‌آرامی به‌طرف او دراز کرده و یا بدن او را می‌مالد. این حرکت ویژه کاملا اختصاصی به‌استدعا وتمنا تعبیر شده است این پدیده درگونه ما تغییر کرده وبه‌دست دادن تبدیل شده است. این حرکات دوستانه زاییدهٔ رفتار ناشی از انقیاد است. قبلا در چگونگی لبخند وخنده گفتیم که هر دو علامت از وسایل آرامش‌بخش وتسکین دهنده هستند. دست‌دادن از آدابی است که‌بین‌افرادهم‌گروه وهم‌طبقه معمول است امادرافرادی که اختلاف طبقاتی دارند یکی خم شده ودست دیگری را می‌بوسد. بین طبقات همجنس و برابر وقتی مقابل هم قرار می‌گیرند بعنوان احترام دستها را جلوی روی یکدیگر قرار می‌دهند. این نوع ادای احترام خاص مجامعی مانند کلیساها است. چنین رفتاری درسایر جنس‌های جانوری نیز به‌چشم می‌خورد، که بنیاد انگیزه این‌گونه رفتار میمون برهنه می‌باشد. هرگاه حیوانات بخواهند از درصلح وآشتی وارد شوند وبرای آرام کردن رقیب واعلام تسلیم از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند. مانند تحریك جنسی رقیب و یا مالیدن ونظافت بدن او درجنس میمون برهنه رفتار ویژهٔ تسلیم ورضامندی کاملا شبیه اولین دورهٔ ارتباطهای عشقی یعنی مرحلهٔ عاشقی است. در این دوره هر یك از افراد جفت در مکالمه از زبان و کلمات اطفال استفاده می‌کنند و به‌اصطلاح زبان کودکی می‌گشایند. این عمل دلیل این نیست‌که فردی جفت خود را به‌جای پدر ومادر خود گرفته است. بلکه می‌خواهد به‌این وسیله احساسات رقیق پدری یا مادری را در جفت خود بیدار کند وروحیهٔ تند برخورد وخشم وحمله را در او بکشد. رفتارپرندگان نر وماده در دوره‌های عشقی همان رفتاری است که مادر و فرزند دارند. یعنی آنها غذا را به‌دهان یکدیگر می‌گذارند. در دوره احساسات عشقی چنین رفتاری درگونه ما هم دیده می‌شود. درغیر این‌صورت هیچ‌گاه چنین بذل وبخششی وجود نداردکه یکی غذا وشیرینی به‌دهان دیگری بگذارد.

تغییر انگیزه یعنی قبول عادات وآداب گاهی محرکی است‌که درامور جنسی هم موجب تسلیم ورضا می‌شود. چنین فردی خواه زن باشد یا مرد حالت زنانه‌ای پیدا می‌کند واگر روزی درمقابل فردی قوی وسلطه‌جو قرار بگیرد. برآوردن نیاز جنسی شلوارش را پایین می‌کشد. این روحیه بعدها به‌صورت دیگری جلوه‌گر شده است. در

مدارس یا قبایل برای تنبیه شخص مقصر را لخت می‌کردند و با شلاق یا چوب کفل او را می‌نواختند ویا به‌صورتی دیگر تنها به‌پایین آوردن شلوار مقصر اکتفا می‌کردند. این تنبیه نه‌تنها اثر مثبت و دردآلودی ندارد بلکه مشاهدهٔ لمبرهای قرمز رنگ او در تنبیه کننده خاطره دوره نامریی پستانداران عالی‌ماده راتجدید می‌کندکه مشاهده لمبرهایشان محرك جنسی بود. این نظریه تا چه حد درست باشد نمی‌دانیم. اما آنچه مسلم است این‌که می‌توان گفت این تغییر انگیزه خود موجب تشفی‌خاطر ونشانه بارز یك ناکامی وحشتناك جنسی است.

شاگرد مورد شماتت ناچار تحت تأثیر اغوای نرغالب قرار گرفته وپیش او دراز می‌کشد وخود را در اختیار او قرارداده و با قبول ضربات چوب به‌ناحیهٔ باسن به‌اصل خود رجوع می‌کند وخاطره حیوان ضعیفی را تجدید می‌کندکه خود را در اختیار حیوان قوی قرار می‌داد تا او خود را با حرکات موزونی به پشتش بکوبد. در واقع هر دو منظره عدم مقاومت مغلوب رانشان می‌دهدکه اولی به‌قبول تحمیلات جنسی غالب منتهی شده و در دومی روحیه عشقی غالب به‌حالت حمله وضربه‌زدن تبدیل شده است و در هر صورت هر دو یك طرح ونقشه جنسی بوده است.

سومین انگیزه قرار گرفتن مغلوب در اختیار غالب عمل گردگیری و تلنگر زدن و حذف غبار از لباس غالب است. این پدیده درگونه ما، فوق‌العاده وسیع و مورد استفاده است. ما برای آرامش بخشیدن به‌افراد تهییج شده و عصبانی اغلب به‌نوازش کردن ویا دست زدن به‌پشت یا شانه آنها می‌پردازیم. افراد برتری‌طلب وسلطه‌جو اغلب هنگام استراحت متابعین خود را وادار می‌کنندکه ساعت‌ها بدن آنها را به‌ملایمت مالش دهند و یا سر وموی‌آنها را بخارانند. ما درباره این مطلب درفصول آینده گفتگو خواهیم کرد.

آنچه که معلول سرکوفتگی و عدم موفقیت باشد، روحیه حمله ایجاد می‌کند. زیرا همهٔ انبساطها و انقباض‌های خاطر را در بردارد.. محدود نبودن اختصاصات مختلف گونه ما سبب برتری و سبقت میمون برهنه از سایر حیوانات است. ما در تمام حرکات و تظاهرات خود برای بیان و افشای احساسات سرکوفت شده، خود استفاده می‌کنیم و به‌هر طریق می‌خواهیم از زیر فشار آن برهیم، هنگامی ما تحت تأثیر یك برخوردقرار می‌گیریم که بتواند ما را منقلب کند. ما قادریم به‌دلخواه خود برای تغییر روحیه از امور کوچکی استفاده کنیم. رفتاری نظیر روشن‌کردن سیگار، پاك‌کردن عینك، نگاه کردن به‌ساعت، چشم انداختن به‌آیینه و یا جویدن چیزی که همهٔ این کارها ممکن است به‌دلایل عادی انجام گیرند ولی انصراف از آنها کار آسانی نیست. زیرا در ابتدا که این نوع امور عادی هنوز در پیکره روحیهٔ ما جای ندارند قابل تعویض و تأویلند اما وقتی به‌صورت درآیند و در آرامش ما نقش مهمی بیابند دیگر به‌آسانی قابل تغییر نیستند و با عوامل مغایر خود مخالفت می‌کنند. بنابر این در حال هیجان و عصبانیت سیگار روشن می‌کنیم و قبل از به‌پایان رسیدن این کار، آتش التهاب ماخاموش‌می‌شود. شدت پك‌زدن به‌سیگار هیچگونه ارتباط با اثر سم نیکوتین یا سیستم بدن ما ندارد. بلکه،

خود عمل، تسکین دهنده است. در شدت هیجان‌ممکن‌است به‌پاك‌کردن‌عینك‌خودبپردازیم در حالی که عینك کاملا پاك و شفاف است و یا ممکن است در حالی که ساعت ما پـر کوك است و احتیاجی به‌کوك ندارد با شدت و فشار تمام به‌کوك کردن آن بپردازیم و چه بسا مرتب به‌ساعت نگاه کنیم بدون اینکه بفهمیم چه وقتی را نشان می‌دهد. بسیار اتفاق می‌افتد که آب می‌نوشیم بدون آنکه تشنه باشیم و یا غذا می‌خوریم بدون اینکـه احساس گرسنگی بکنیم. اعمال بالا فقط به‌خاطر فرونشاندن خشم و تشتت صـورت می‌گیرد نه‌به‌خاطر نفس عمل. در همهٔ حالات ترس یا خشم شدید، نوازش و تماس بـا سطح بدن آرامش بخش است. در انجمن‌های مذهبی و محافل دینی از همهٔ امکانات‌برای ایجاد آرامش استفاده می‌شود. لبخندها فشردن دست و بازو و تعارف سیگار و خوردنی و آشامیدنی همه از وسایل انصراف از خشم و تشتت است. تماشاچیان تآتر و سینما گاهی تحت تأثیر وتهییج موضوع قرارگرفته وناخودآگاه به‌استفاده ازوسایل انصرافی نظیر خرید آلاسکا و نان قندی و شیرینی های ترش‌مزه مبادرت می‌ورزند.

اگر ما در شدت انقلاب و عصبانیت باشیم بی‌اختیار به‌عوامل انصرافـی بسیار ابتدایی روی می‌آوریم. میمون‌ها بویژه شامپانزه در شدت ناراحتی به‌خاراندن بدن و یا تکان دادن یك عضو بدن مثل کسی که بدنش به‌شدت بخارد، مشغول می‌شود.

این وضع کمی خفیف‌تر در گونه میمون برهنه هم دیده می‌شود در این گونه عمل خاراندن سر و گاهی بازوها محدود شده است. این حرکات از پدیده‌های فوق‌العاده اختصاصی گونه ماست. در ما ور رفتن که بیشتر جنبهٔ عادت و سرگرمی دارد خود وسیله‌ای منصرف کننده و منحرف کننده است. از متداولترین این اعمال کـه بطور غیر ارادی برای انحراف و عدم توجه به‌یك مسأله خاص انجام می‌دهیم. می‌توان ناخن کشیدن به‌سر و خاراندن آن، انگشت‌به‌دندان‌گزیدن، دستهارا با فشار به‌صورت‌کشیدن، فشردن ریش‌ها، دست کشیدن به‌سبیل‌ها، ور رفتن باکلاه (اگر کلاه داشته باشیم) مالش دادن بینی، فروکردن انگشت به‌سوراخ بینی لیسیدن لبها، جویدن نوك سبیل‌ها، دست زدن به‌نرمك گوش، واردکردن انگشت در سوراخ گوش و پاك‌کردن آن، و بهم‌مالیدن دستها را نام برد. این کار ها که به‌ظاهر بیشتر برای نظافت وخودآرایی‌انجام‌می‌گیرند، در واقع اعمال غیر لازم نظافتی بوده مشغول کننده و سرگرم کننده می‌باشند و به‌آسانی می‌توان ثابت کرد که تمام این حرکات انصرافی بوده و در تمام افراد تابع و تحت‌تأثیر واقع شده، یکسان است. حرکات انصرافی افراد سلطه‌جوی واقعی نیز باهم شباهت‌دارد و این یکسانی حرکات انصرافی می‌تواند مقدار خشم فرد مقتدر را قبل از هرگونـه تظاهر به‌سایرین بفهماند.

شناخت حرکات انصرافی افراد چه مقتدر و چه مطیع و فرمانبر وسیله‌ای است که افراد می‌توانند نقش خود را چنان ایفاء کنند که دروغشان راست انگاشته شده و مورد توجه قرار گیرد و افراد با استفاده از این تظاهرات می‌توانند نقش دروغین خود را به‌خوبی بازی کنند. دروغ گویان موفق کسانی هستند که به‌جای تقلید صوری خود را به‌جای قهرمان حقیقی قرار می‌دهند و آن وقت بی‌هیچ تلاش بطور طبیعی تمـام

تظاهرات لازم را خواهند داشت. و تمام جزییات اعمال آنها واقعیت تظاهر و بیان صادقانه آن‌ها را ثابت می‌کند. مثال روشن این ادعا، دروغگویان حرفه‌ای و هنرپیشگان هستند که در این زمینه به‌کمال رسیده‌اند و چنان در نقش خود فرو می‌روند کـه خود را نمی‌شناسند.

دروغگویی در افرادی که به‌آن عادت کرده‌اند جزء کارهای همیشگی آنهـا گردیده ممکن است اساس زندگی خصوصی وخانوادگی آنهارادرهم بریزد.سیاستمداران هم غالباً رفتاری خلاف‌واقع وتظاهراتی دروغین دارند اما، هیچگاه مانند هنرپیشه‌ها از عهدهٔ ایفای نقش خود برنمی‌آیند. بنابراین به‌آسانی رفتار ساختگی و خلاف واقـع از اعمال واقعی آنها قابل تمیز است. سیاستمداران این روحیهٔ خود را به‌تمام شئون زندگی نمی‌کشانند و فقط در کار و حرفه سیاسی خود گاهی ناچـار به‌تظاهـرات دروغین می‌شوند.

بدون نیاز به‌تخصص فقط با مطالعه و دقت و توجه به‌علایمی که در این کتاب ذکر شده می‌توان رفتار ساختگی و دروغین را تشخیص داد و به‌نتیجهٔ مطلوب رسید برای خود من یکی دوبار پیش آمده که بدون به‌دست‌آوردن دلیل و مدرك و یاهمکاری پلیس باملاحظه و توجه در شواهد روحی افراد و تطبیق بیان و کلمات و حرکـات توانسته‌ام مرتکبین جنایتی را تشخیص دهم که پس از تجسس و تحقیق فراوان و کمك پلیس نظر من تأیید شده و به‌ثبوت رسیده است. اگر از نظر تمایلات زیستی برای‌رسیدن به‌آرامش واقعی حرکات طبیعی و اجباری خاصی وجود داشت می‌توانستیم برای شناخت رفتار اختصاصی هرکاری برنامهٔ وسیعی طرح کنیم. همهٔ افراد خطاکار اگـر وسیله پلیس توقیف شوند بلافاصله داعیهٔ بی‌گناهی سرمی‌دهند و بهرطریق کوشش می‌کننـد برای کارشان عذر موجهی بتراشند. گناهکار به‌پلیس اعتراض می‌کند و برای فرار از مجازات از هیچ‌کوششی فروگذار نیست. افرادی که در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌شوند با مظلوم نشان دادن و بی‌دفاعی خود، پلیس را منحرف می‌کنند به‌این دلیل پلیس یقهٔ طرف مقابل را می‌گیرد و او را مورد شماتت قرار می‌دهد. اگر گناهکار دروغگوی حرفه‌ای باشد پلیس در شناخت و رأی دچار اشکال خواهد شد. عده‌ای از گناهکاران ابله و ساده‌لوح تصور می‌کنند که در دستگاه پلیس دیگر کسی به‌آنهامتعرض نمی‌شود و در آنجا ایمن هستند. بنابراین به‌آسانی به‌جرم خود اعتراف می‌کنند به‌این دلیل اغلب بازجوییها و قرارها در شهربانی صورت می‌گیرد. ستایش و تحسین فـرد مقر در بیان واقعیت سبب ترغیب مجرم و تکمیل اقرار او است. علاوه بر ادای کلمات حرکات متناسب و تغییر قیافه‌های مناسب می‌تواند، کذب یا صدق گفتار را برساند. در این حال باید حالات ترس و تسلیم و انقیاد در تمام وجنات و رفتار اعتراف کننـده آشکار بوده و به‌چشم بخورد، شرایط ذکر شده، فرد را راضی می‌کند که سرکشی را کنار بگذارد و تابع پلیس شود. برای آنکه پلیس بتواند، گناهکار را مطیع و معترف کند، نباید از او تسلیم مستقیم بخواهد، زیرا اگر مجرم احساس کند، که او را وادار و مجبور به‌تسلیم کرده‌اند ممکن است از تصمیم خود منصرف شده و منکر گردد وحتی

بگریزد. به‌عنوان مثال پلیسی را در نظر می‌گیریم که در تعقیب مجرم است. تا زمانی که پلیس ـ از ماشین پیاده نشده و کوشش می‌کند که در قلمرو خود باقی بماند قدرت بیشتری را به‌رخ مجرم میکشد زیرا او از حوزهٔ اقتدار خود دور نشده و وضع نشسته او قدرت عظیمی را نشان می‌دهد و مجرم هم خطر واضح رالمس نمی‌کند وقتی در مجمعی شاه وارد می‌شود همه بلند می‌شوند و تا زمانی که او ایستاده است هیچ‌کس نمی‌نشیند پس از نشستن شاه بقیه افراد اجازه نشستن دارند و با بلند شدن او مجدداً همه به‌پا می‌خیزند در این مورد، قانون عمومی تسلط و برتری که همیشه با بلندی قد و برافراشتگی همراه بوده، بهم‌می‌خورد و استثناء می‌شود زیرا همان‌طور که گفته شد، کوتاه کردن قد؛ از جمله نشستن، همیشه نشانهٔ تسلیم و کوچکی بود اما در این مورد بخصوص کوچکتران نمی‌توانند برای نشاندادن تسلیم و کوچکی در مقابل شاه ایستاده، بنشینند بهرحال با پیاده شدن پلیس از ماشین ناگهان دو امتیاز بزرگ او از بین می‌رود یکی خروج از قلمرو، دیگری بهم‌زدن حالت نشسته که در این مورد استثنایی نشانهٔ بزرگی بود. به‌دنبال این ابراز ضعف و ناتوانی تسلیم و رضای پلیس تأیید می‌شود. بویژه وقتی که او از جای خود بلند می‌شود طبق معمول حالت کاملا قایم ندارد و سر و شانه‌هایش کمی خمیده هستند.

تون صدا به‌مراتب بیش از مفاهیم کلمات اهمیت دارد. یك چهره مضطرب همراه نگاههای غیرثابت و فرار از بهترین معیارهای سنجش روحیه افراد بوده و انصراف شخصی را از اندیشه و آنچه در ذهن دارد می‌رساند.

از طرف دیگر، متأسفانه همیشه مأمور و عامل کار اساساً روحیهٔ حمله و دفاع دارد، بنابراین برای او تظاهر خلاف آنچه که در ذهن دارد بسیار مشکل است. حرکت خاص و علایم شناخته شده مأمورین خود علامتی غیر زبانی برای نشاندادن مأموریت آنها است. یك گناهکار وقتی به‌گناه خود اعتراف می‌کند که پس از تفکر در مورد قبح کاری که انجام داده از خود متنفر شود تا ناچار بتواند خود را برای مجازات معرفی کند.

با اینکه این فصل کتاب تحت عنوان پیکار آغاز شده، تاکنون جز به‌بیان روش های فرار از نبرد واقعی نپرداختیم با خلع سلاح میمون برهنه (چنگال‌های‌تیز،دندانهای برنده و بدن مقاوم) برخوردهای جسمی و کشمکش‌های تن‌به‌تن پایان یافته و این یك اختلاف فاحش میمون برهنه با سایر پستانداران عالی است. دندانهای قوی در سایر پستانداران عالی اسلحه‌ای برنده است. آنها چنگ می‌زنند، مشت می‌کوبند و به‌دندان می‌گیرند. در گونه ما دستها ظریف و دقیق شده‌اند که ما آنها را مشت می‌کنیم و یا مشت گره کرده تتار حریف می‌نماییم و او را می‌فشاریم. بچه‌های کوچك و نوجوانان به‌دلیل نداشتن وسیلهٔ جنگی هنوز هم از گاز گرفتن بعنوان یکی از وسایل مهم دفاعی دریغ نمی‌کنند. زیرا ماهیچه‌های بازوی آنها قوی نشده و رشد کامل نیافته است. به‌این دلیل آنها نمی‌توانند از دستهای خود به‌عنوان آلات ظریف جنگی استفاده کنند. اگر میمون برهنه هنگام نبرد اسلحه نداشته باشد از روش‌های گوناگون و وسایل اختصاصی

جالب استفاده می‌کند و به‌کشتی، جودو و بوکس می‌پردازد. به‌محض شروع نبرد، آلات جنگی یکی پس از دیگری وارد میدان می‌شوند زد و خورد بیشتر شده و نزاع به‌مراحل اصلی و شدید خود نزدیك می‌شود در این وضع باید از وسایل موجود حداکثر استفاده شود. به‌این دلیل مشتها باز شده بادست پهن و باز ضربات محکم وارد می‌کنند. عده‌ای از شامپانزه‌ها هم در نبرد تا این مرحله رسیده‌اند. میمون‌ها در آزادی محدود، چند شاخهٔ تر درخت را بهم تابیده و به‌وسیلهٔ آن پوست پلنگی را که از کاه پرشده بودمورد حمله و ضربه قرار می‌دهند و یا کلوخ را برداشته و در برکه‌ها و خندق‌های پرآب می‌اندازند. برای این نوع حرکات تاکنون دلیل قانع‌کننده پیدا نشده جز اینکه این عمل را به‌مشاجره و نزاع بین رقیبان تعبیر کنیم. این رفتار آنها، در گونه ما به‌استفاده از سلاحهای مصنوعی برای دفاع سایر همجنس‌ها و یا کشتن شکار تبدیل شده است. استفاده از اسلحه علیه همجنسان یك خواستهٔ ثانوی است که در میمون برهنه بعداً ظاهر شده است.

نخستین سلاح‌های مصنوعی میمون برهنه، از ساده‌ترین وسایل موجود مانند چوب و سنگ و سایر چیزهای سخت و محکم بوده که بدون هیچ تغییر مورد استفاده قرار می‌گرفته است. میمون برهنه در انتخاب وسایل دفاعی و حمله‌ای خود روزبه‌روز دقیق‌تر شده و در این راه پیش‌رفته است. از آنجا که در جنگ‌های تن‌به‌تن تلفات زیادتر است برای اولین‌بار در جنگ بین گروهی با گروه دیگر، حمله از فاصلهٔ دور آغاز شد. زوبین‌ها اولین اسلحه‌ای بودند که برای این نوع حمله و دفاع انتخاب گردیدند ولی چون بورد آنها محدود و پرتاب آن مستلزم دقت بیشتر بود لذا دیگر وسایل جنگی جای آن را گرفت و حداکثر و کمال پیشرفت این اختراع، توپ است که برای‌بمباران آن را از دور فرو می‌ریزند و یا تفنگ می‌باشد که به‌وسیله حمله کننده در روی زمین از یك نقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر و در فواصل بسیار دور پرتاب می‌شوند. استفاده از این سلاح‌ها نمی‌تواند منشاء قدیمی نداشته باشد. نتیجه این تلاش‌ها در راه ساختن اسلحه این شده که شخصی که مسلح نباشد شکست خورده و نابود می‌شود. به‌طوری که قبلابیان شد، تظاهرات خصمانهٔ گونه‌ما، در صورتی که اسلحه در کار نباشد به‌انقیاد طرف منجر می‌شود و اهمیت زیستی این تسلیم و رضا هم ذکر شد. اما با به‌کار بردن سلاح‌های مصنوعی، دشمن به‌کام مرگ کشیده می‌شود. جنگ بدون اسلحه سبب نابودی نمی‌شود زیرا دشمن به‌ناچار یا فرار می‌کند و یا تسلیم می‌شود. هنگام وقوع حمله، گروه فاتح با حملات شدید خود آرامش گروه مغلوب را برهم می‌زنند، و در این وضع مغلوب چاره‌ای جز تسلیم عاجزانه و یا فرار عجولانه ندارد اما حمله‌ها و جنگ‌های امروزی دیگر به‌کسی امان نمی‌دهد واز هر دو طرف عده زیادی‌کشته خواهد داد.

امر تعاون و همکاری‌های بین‌المللی سبب تحولات عظیمی در جوامع و ممالك گردیده است اما بازهم نتوانسته در جلوگیری از خطر وحشتناك جنگ کمك مؤثر و شایانی بنماید. تا زمانی که از تکمیل فنون اسلحه‌سازی فقط در چهارچوب شکاراستفاده می‌شد سلاح‌ها در خدمت ما بودند اما اکنون ما تاوان اعمال خود را پس‌می‌دهیم و از

وسایل شکار برای از بین بردن خود و همجنسان استفاده می‌کنیم. یعنی کـار شکار به‌جنگ و نبرد تبدیل شده است. در تمهید مقدمات حمله، احساس یاری و همکاری‌بین افراد یك گروه ضربتی بسیار قوی و شدید است و در مقابل آن، روحیهٔ تعاون که‌گونه ما فوق‌العاده به‌آن نیاز دارد سبب نفرت افراد از جنگ می‌گردد. به‌این‌ترتیب تشکیل دسته‌های تبه‌کاران، باندها، دسته‌های متفرق بی‌نظم، و بالاخره قشون بنیان‌گـذاری می‌شود. هریك از این گروه‌ها که در آنها نیروی همکاری و تعاون وجود نداشته باشد بزودی گسیخته شده و رشته همبستگی آنها پاره خواهد شد و آن وقت اتحاد وپیوستگی یك گروه ضربتی رؤیایی خواهد بود.

در مقابله با عوامل مختلف تحریك‌کننده اگر تصمیم به‌خاموشی گرفته شود، در فرد روحیهٔ انصرافی به‌صورت های خاراندن سر و یا رفتاری نظیر آن ظاهر خواهد شد. ستوده‌ترین راه حل مشکل جنگ، خلع سلاح عمومی است. برای این که کار خلع‌سلاح به‌نتیجه برسد باید با دقت تمام تا آخرین مرحله اجرا گردد. زیرا اگر کمترین اثـری از آن باقی بماند مجدداً درآن روح تازه‌ای دمیده شده و دوباره نضج می‌گیرد. چنین به‌نظر می‌رسد که کار خلع سلاح عمومی به‌نحوی که ذکر شد غیرممکن باشد. راه حل دیگر انصراف از روحیهٔ میهن پرستانه و عدم تعصب نسبت به‌آب و خاك است که این خود مغایر صفات اساسی زیستی گونه ما، و موجب از هم پاشیدن پیکرهٔ جامعه می‌شود

سومین راه حل این مسأله، تدارك مبارزات شبه جنگ و درعین حال بی‌آزار بین ملت‌ها است. زیرا این نوع مبارزات هم تاحدی رضایت خاطر لازم از فتح و پیروزی را فراهم می‌آورند. اشکال این راه حل این است که یك مسابقهٔ جهانی مثل‌فوتبال‌هرگز نمی‌تواند مشکلات واقعی جوامع را حل کند و هنگام طرح پیچیدگی‌های اجتماعی، نمی‌توان روی این نوع مسابقات حساب کرد.

چهارمین راه حل این مشکل، تحلیل روحیهٔ حمله و بالابردن سطح شعور همگانی در این زمینه است. به‌عقیدهٔ عموم، این شعور ما است که ما را در این ورطه افکنده و یا از آن خارج می‌کند. اما بدبختانه، هنگام طرح مسأله اساسی دفاع از قلمرو مراکزعالیهٔ ما به‌مراتب حساس‌تر از مراکز پست هستند. کنترل هوشی جز در بعضی موارد نادر نمی‌تواند به‌ما کمك کند و نمی‌توان به‌عنوان آخرین نیروی اختیاری روی آن حساب کرد. زیرا یك عمل غیر منطقی برای از بین بردن تمام کارهای خوب و به‌جاکافی‌است.

پس تنها راه حل طبیعی و بدون خطر این است که به‌مناطق غیر مسکون روی آوریم و یا هرچه زودتر به‌کهکشان و سایر سیارات عالم روانه گردیم. به‌هرحال شاید بتوان با تلفیق چهارراه حل عنوان شده مشکل برخوردها را حل کرد. افزایش جمعیت دنیا را تهدید می‌کند و اگر بهمین نسبت ادامه پیدا کند، روزی می‌رسد که دیگـر کنترل نفوس غیرممکن می‌شود و آن‌وقت ارتباطها و مناسبات جالب و تماشایی خواهد شد. این مطلب در تجارب آزمایشگاهی به‌ثبوت رسیده است. افزایش جمعیت، تراکـم و فشاری ایجاد خواهد کرد که بدون اقدام در نابودی نفوس عدهٔ زیادی قربانی‌قحطی و کم غذایی شوند. قحطی، تمام نقشه‌های بهبودی و کنترل‌های هوشی را درهم‌ریخته

و خطر نزاع و تشتت را به‌حد انفجار می‌رساند. چنین خطری به‌هیچ‌وجه قابل‌پیش‌بینی و پیش‌گیری نیست مگر آنکه جلوی آن از ابتدا گرفته شود یعنی زاد و ولد را فوق‌العاده کاهش دهند. متأسفانه در راه جلوگیری از کثرت نفوس و کم شدن زاد و ولد هم موانع بزرگی وجود دارد که قبلا عنوان کرده‌ایم خانواده، واحد تشکیل‌دهندهٔ هر جامعه و خود یك کانون پرورشی است که با تحولات گوناگون به‌صورت امروزی درآمده و پرورش نسل‌ها را به‌عهده دارد. حال اگر با این کانون و تشکیل آن‌مبارزه شده تا محدود یا بکلی نابود شود، واضح است که نگرانی‌ها و تشویق‌های اجتماعی‌جای آن‌را خواهدگرفت. ویا اگر مزاوجت آزاد و ازدیاد نسل ممنوع باشد و یا عده‌ای آزاد و عده‌ای دیگر مقید گردند، روشی مغایر اساس روح تعاون به‌وجود خواهد آمد که متلاشی کنندهٔ جامعه است.

طبق ارقام و اعداد اگر تمام مردان جوامع زن بگیرند وهمهٔ آن‌ها هم بتوانند بچه‌دار شوند و از هر زوج دو فرزند باقی بماند، رقم کل نفوس جامعه ثابت خواهد ماند یعنی جای دو نفر از بین رفته را دو نفر جدید خواهند گرفت. اما از آنجا که همیشه یك عده اصلا ازدواج نمی‌کنند و عده‌ای هم پس از ازدواج بچه‌دار نمی‌شوند، و تعدادی هم بامرگ زودرس ناشی از تصادف‌های غیرمترقبه و عوامل دیگری‌می‌میرند، باید جمعیت کل جامعه همیشه در نزول باشد و کاهش یابد. در آن صورت بارمسؤولیت افراد جامعه سبك‌تر شده و تلاش جمعیت صرف گشودن گره‌های زندگی خواهد شد و دنیا از تراکم جمعیت و کثرت نفوس خفه نخواهد شد.

خلاصه این که بهترین روش حفظ صلح و تحکیم آن جلوگیری از کثرت زاد و ولد و توسعهٔ سقط جنین است. سقط جنین یك وسیلهٔ فوری برای فرو نشاندن ازدحام است. اما باید گفت؛ هنگامی که جفت‌گیری به‌باروری تخمك منجر می‌شود، فردی تازه نفس برای جامعه ساخته شده که از بین بردن آن حمله‌ای به‌پیکر اجتماع و نتیجه آن به‌خاك نشاندن آن فرد است. بنابراین طرح ارزنده برای جلوگیری از کثرت جمعیت جهان همان کنترل ایده‌آلی، یعنی جلوگیری از بچه‌دار شدن است. مقامات روحانی و مذهبی با این طرح مخالفند و برای کسانی که در این راه قدم می‌نهند ویا این عقیده را نشر می‌دهند مجازات شدید قائلند. اما با همهٔ این مشکلات و ممنوعیت‌ها بسیاری از مردم به‌اینکار تن درمی‌دهند و خطرات و ناراحتی‌های آن را به‌جان می‌خرند. از آنجا که ما این مسأله را روی حیوانات مطالعه کرده و تحت عنوان رفتار حیوانی میمون برهنه تحقیق می‌کنیم، شاید به‌مقامات دینی و روحانی برنخورد. زیرا هرنوع مطالعه و تحقیق روی اعمال حیوانی بدون اشکال است. ما با مطالعهٔ خشم ونبرد وسایر رفتار حیوانی، به‌گونه خود می‌رسیم وآن را در میمون برهنه بررسی می‌کنیم. گرچه این کار آسانی نیست ولی برای جانورشناس چندان مشکل هم نمی‌باشد. سعی ما براین است که همهٔ رفتار و اعمال ما خوب و خیر باشد در حالی‌که یك جانورشناس همهٔ آنهارا چیزهایی‌می‌داندکه‌مربوط‌به‌گذشته است روحیهٔ تمایل‌به‌اعمال‌خیروصلاح به‌این دلیل درما پیدا شده که در شرایط غیر طبیعی گذشته تحت تأثیر فعالیت های

مذهبی قرار گرفته‌ایم و یا در کارهای دسته‌جمعی برای آرامش یك‌فرد برتری طلب تن به‌رضا و تسلیم او داده‌ایم سلطه‌جویی و برتری طلبی مورد بحث، در جوامع‌مختلف رنگ‌های گوناگون به‌خود گرفته و اختلاف فرهنگ و آداب ملل مختلف از آن ناشی می‌شود. آنچه بین افراد همهٔ جوامع مشترك است وجود یك قوهٔ بی‌نهایت و یك نیروی خارق‌العاده است. این نیرو گاهی به‌شکل یك حیوان غیر گونه ما، وگاهی به‌صورت یك‌هوشمند یا عاقل‌مرد و مسن از گونه ما، و یا تصوری و غیر مربی و یا به‌صورت مطلق و معنوی متصور شده است. و گاهی تحت نام ساده‌ای موسوم به‌دولت و یا نام‌های مشابه دیگر نامیده می‌شود.

تظاهرات تسلیم وانقیاد به‌صورت‌های زیر متداول است: پلکها را روی هم گذاشتن و فروبستن چشم‌ها خم‌کردن سر و فشردن متضرعانهٔ دست‌ها درهم، زانو زدن و تعظیم کردن وپیشانی به‌خاك مالیدن، که اغلب این حرکات با زمزمه‌های ندبه و یا آوازهای مذهبی و مخصوص همراه است. این حرکات متضرعانه وقتی کامل و موفق است که شخص سلطه‌جو و برتری‌طلب را آرام کند. از آنجا که او قدرت مطلق است باید این تواضع در فاصله‌های معین تکرار شود تا او خشمگین نگردد. شخص برتری طلب و نیروی برتر، معمولا باید باشد تا این چنین تکریمی به‌دنبال داشته باشد ولی نیرویی به‌نام خدا همیشه می‌تواند قابل دیدن و لمس نباشد. درحالی که هیچیك از این خدایان قابل لمس نیستند پس چرا ذهن ما آن را خلق کرده است؟ برای پاسخ به‌این‌سؤال باید دوباره به‌منشاء نسل خود باز گردیم و بخاطر آوریم که ما قبل از آنکه به‌صورت شکارچیان تعاونی درآییم مانند میمون‌ها و گوریل‌های امروزی زندگی اجتماعی و دسته‌جمعی داشتیم. در هریك از این گروه‌ها یك نر فرمانده و رییس و آقای قوم وجود دارد و سایر افراد گروه اگر بخواهند از عواقب سرکشی و یاغی‌گری درامان باشند باید وسیلهٔ آرامش و آسایش خاطر او را فراهم سازند. باید یادآور شد که نقش رییس‌هم هنگام خطرات خارجی و نزاع‌ها فوق‌العاده مؤثر و حمایت کننده است. حیات و مرگ افراد گروه وابسته به‌وجود او است. شاید به‌آسانی بتوان فرمانده را یك بت گوشتی دانست. اگر به‌اجداد بلافصل خود نظری بیفکنیم، می‌بینیم که در شکار گروهی، نقش رییس و فرمانده تا چه‌حد در ایجاد تعاون و کسب توفیق مؤثر بوده، و قدرت و وظیفهٔ او به‌مراتب از سایر افراد گروه بیشتر و سنگین‌تر است. میمون فرمانده جبار سابق، به‌میمون برهنهٔ رییس متحمل و متعاون تبدیل گردیده است و رفتار میمون برهنه موجب ایجاد یك روحیهٔ «تعاون متقابل» شده که خود مسأله‌ای قابل طرح در جامعه است. یعنی برتری طلبی مطلق جای خود را به‌یك برتری طلبی محدود بخشیده و رییس قوم به‌مراتب توقع خود را کم کرده و دیگر انتظار ندارد که همه بی‌چون و چرا حرف‌ها و دستورهایش را اجرا کنند. نفوذ خدای اختراعی ذهن بشر، در واقع نفوذ وسیع و تکامل یافته رییس یك گروه است. بدواً ممکن است هرکسی از شنیدن این مطلب تعجب کند زیرا همه خدا را از دریچهٔ دین شناخته‌اند در حالی که کمال قدرتی که برای او قایلند خود نشان دهندهٔ همان نیروی ناشی از تمایلات حیاتی واساسی‌ماست،

که از اجداد میمونی و گوریلی به‌ما رسیده است. اعتقاد به‌این کمال قدرت و نیروی نامریی، همواره موجب استحکام جامعه شده و بی‌تردید بدون آن هرگز گونهٔ ما به‌پیشرفت نایل نمی‌شده است. تحت این عقاید و تلقین‌ها عده‌ای به‌امید روزی هستند که در سرای دیگر به‌ملاقات و دیدار خدا نایل آیند. به‌همین دلیل آن عده میل‌دارند دنیا هرچه‌زودتر تمام شود تا زودتر به‌ترمیم آن در دنیای آینده بپردازند. برای این کار روش‌های مختلفی ایجاد شده تا پس از مرگ به‌کار ما بیاید و به‌این دلیل آداب مذهبی تشییع جنازه در اقوام و ملل مختلف بسیار پیچیده است.

به‌هرحال دیانت محصول رنج و تعب و بدبختی های بی‌ثمر است. آنچه در مقررات همهٔ ادیان به‌چشم می‌خورد این است که هرگاه پیروان یك دین و بندگان خدا نتوانستند در مقابل مصائب مقاومت کنند از نیروی لایزال او استعانت می‌جویند. باید اذعان کنیم که با وجود همهٔ دگرگونی‌ها و تلاطم‌ها این یك چهرهٔ تاریك اجتماعی ما است که ما را از آن گریزی نیست. هرگاه دین با زمان تطبیق نکند و غیر قابل قبول شود با انقلابی تازه به‌دور افکنده شده و به‌سرعت نظامی جدید با حفظ همان اصول اساسی فقط با لباسی نو جایگزین آن می‌شود. این «توجه به‌یك مبداء» همیشه برای ما لازم است زیرا همواره یك اعتقاد عمومی موجب ایجاد نظام و وحدت می‌شود و این اعتقاد هرچه باشد موجب پیشرفت کار است. حتی اگر اعتقاد کاملا غیر واقعی و بی‌اساس هم باشد باز هم نیرو دهنده است. نشان دادن اعتقاد خود عاملی مؤثر است. تقدیس که طی مراسم خاصی برگزار می‌شود بنا به‌عقیدهٔ عمومی جامعهٔ ما وسیله‌ای برای پاك شدن و تصفیه است. شکوه و جلال آداب مذهبی مبنای فرهنگی دارد و مبتنی بریك نیاز عمیق انسانی است. لازم به‌تذکر است که بعضی از اعتقادها بکلی عاری از هرگونه فایده بوده و نسبت به‌سایر اصول، خرافی هستند و سبب گمراهی جامعه می‌گردند. گونه ما، حیوانی باهوش و کشاف است. بنابراین به‌آن دسته از معتقدات که مفید و قابل استفاده هستند تمایل بیشتری نشان می‌دهد و از این نوع تمایلات حداکثر استفاده را می‌برد. شناختن اعتقادها و جهان‌بینی علمی دربارهٔ آفرینش جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و قضاوت در پدیده‌های زیباشناسی و آزادی، غور و بررسی در تجارب زندگی روزمره در زمان ما، همه در برانداختن مذهب مؤثر هستند. تجربه و درك تصاویر ایزدی، مدارس و دانشگاه‌ها، مراکز تشکیلات مذهبی، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، تالارهای هنری، تماشاخانه‌ها، کنسرت‌ها، و میدان‌های ورزشی نمایشگاه‌های جدید ما هستند. در این مکان‌ها به‌وسیله کتاب. روزنامه، مجله، و بالاخره رادیو و تلویزیون راز و نیاز می‌کنیم. زندگی بعد از مرگ ما هم با باقی ماندن آثار خلاقه و هنری و یادگارها و پاداش‌های اعمال نیك ما قابل توجیه است که به‌علت وجود آنها، حیات ما پس از مرگ ادامه خواهد داشت. گرچه این مذهب هم مانند سایر مذاهب خطرات و اشکالاتی دربر دارد اما از هرنظر برای گونه ما منطبق براصول زیستی است. اگر این عقیده گسترش یابد در درجه اول رواج یك خوش‌بینی را نوید می‌دهد و نسبت به‌بدبینی‌هایی که قبلا به‌آنها اشاره شد موازنه‌ای به‌عمل می‌آید و می‌توان اثر فوری آن را در آیندهٔ گونه ما مورد تحقیق

قرار داد.

مسألهٔ دین در درجهٔ اول منجر به‌دفاع اشتراکی از قلمرو و سرزمین می‌شود. میمون برهنه حیوانی خانواده‌ای و دارای مسکن ثابت است، که تحت سه‌عنوان به‌حمله و دفاع می‌پردازد. به‌جز دین، دلیل دیگر برخورد دفاع از وحدت خانواده و حرمت به‌آن و دیگری حفظ وضع خود در مقابل مدارج و مراتب اجتماعی است. محل زندگی ما (منزل) به‌علت برنامه‌های فوق‌العاده و دقیق معماری، مستحکم بوده و عمر طولانی دارد و ساختمان های عریض و طویل ما هم به‌واحدهای کوچکی تقسیم شده که هریك قسمت، به‌یك خانواده تعلق دارد. حتی در ساختمان‌های عمومی مانند رستوران‌ها و بارها و غیره هم علاوه برسالن اصلی، تالارهای غذاخوری خانوادگی‌تعبیه شده است. به‌کمك نقشهٔ شهرهای قدیمی و یا شهرهایی که از قدیم باقی مانده اندمی‌توان وجود مکان‌های محدودی را که بی‌تردید ویژهٔ یك خانواده بوده تشخیص داد. می‌توان گفت که آنها هم دارای قلمرو خانواده بوده‌اند. در آثاری که از شهرهای قدیمی باقی مانده با آنکه قسمت اعظم ساختمان‌ها زیر توده‌های سنگین خاك، خراب و لگدمال شده است اما باز هم حدود خانه‌ها که با دیوار، یا پرچین و یا خطوط تحدید حدود و مشخص شده به‌چشم می‌خورد و این نشان‌می‌دهد که در قدیم هم حدود محل زندگی خانواده‌ها مشخص بوده و این حدود با دقت تمام حریم آن خانواده محسوب می‌شده است. یکی از علل این تحدید حدود تشخیص بیگانه از خودی و قلمرو خانوادگی معیار این تشخیص بوده است. این حدود و ثغور که سبب جدایی گروه‌ها از یکدیگر می‌شود، یکی از عواملی است که افراد هر محدوده صفات و خصایل مشابه پیدا می‌کنند. منظره و شکل ظاهری این مکان‌ها نشان‌دهندهٔ هماهنگی و یکرنگی صفات و شخصیت افرادی است که در آنها زندگی می‌کرده‌اند. این مطلب کاملا روشن است که عده‌ای ازمعماران بی‌توجه به‌این مسأله که مشابهت مکان زیستی موجب مشابهت عادات طبیعی است ازنظر صرفه‌جوئی و اقتصاد در بناها تنوع ایجاد کرده‌اند ولی بعدها در سطح جهانی مجدداً همسانی و هم‌شکلی ساختمان‌ها رعایت شد که بازهم به‌علت مستغلاتی بودن خانه‌ها شرایط ناهماهنگی بوجود آمد. این تغییرات که به‌قلمرو خانوادهٔ گونه ما وارد می‌آید فقط مربوط به‌سلیقهٔ مهندسین، شهرسازان و بانیان نهضت‌های ساختمانی است که بدون کمترین توجه به‌اساس زیستی و حساب معین این تغییرات را ارائه می‌دهند. خوشبختانه عوامل دیگری برای ایجاد قلمرو خانواده در مقابل نابودی آن وجود دارد. باغ ها به‌خوبی می‌توانند تابع شیوه‌های شخصی باشند. دکور و تزیین داخل ساختمان‌ها و آپارتمان‌ها به‌وسیلهٔ اشیاء زینتی و تجملی هم دنباله همان تبدیل قلمرو است. مشابه‌تنظیم و ترتیب خانه و آپارتمان در گونه‌ما، در حیواناتی هم که دخمه و کنام ثابت دارند به‌صورت اصیل‌تری دیده می‌شود. یعنی کنام آنها هم با بوی مخصوصی که ویژه خود آنها است مشخص می‌گردد. هنگامی که شما نامتان را روی در منزلتان می‌نویسید و یا وقتی که تابلویی را روی دیوار می‌کوبید، درست عمل سگی را تقلید کرده‌اید که به‌پشت دری پنجه می‌کشد و یا با دست خود روی دیوار نقش می‌بندد. این که هرفرد

مطابق ذوق و سلیقهٔ شخصی به‌جمع‌آوری اثاث و اشیاء می‌پردازد و تمام افراد، شیئی یا سبك واحدی را انتخاب نمی‌کنند توجهی به‌مسألهٔ قلمرو شخصی است. این افراد با سلیقه‌های مختلف هریك برای انتخاب خود دلیل موجه یا غیر موجهی هم تراشیده‌اند.

بهرحال هرکس به‌دلیلی امیدوار است. شخصی که ماشین می‌خرد فوری به‌آن نوعی نظرقربانی آویزان می‌کند و یا از مجسمه یا هر چیز دیگری که برای او معمول است استفاده می‌نماید. وقتی که کسی به‌پستی می‌رسد و رییس اداره شده و پشت میزنشین می‌شود بلافاصله قلمش را درجاقلمی گذاشته و روی کاغذ مهر زده و گاهی هم عکس همسرش را روی میز جلوی چشمش قرار می‌دهد و به‌این طریق موجودیت و قلمروش را به‌اثبات می‌رساند. از آغاز موجودیت تا به‌امروز که به‌ماشین و میز اداره رسیده‌ایم مدت درازی می‌گذرد. اما اثبات موجودیت امروزی همان دنبالهٔ پدیدهٔ پنجه به‌درکشیدن و یا علامت گذاشتن به‌دیوار است که نشانهٔ بارز و صریح اثبات قلمرو می‌باشد.

اکنون وقت آن است که روحیهٔ خشم و حمله را در مورد پدیدهٔ سلسله مراتب اجتماعی مطالعه کنیم. هرکس باید از خود دفاع کند. هرکس باید موقعیت شایستهٔ خود را به‌دست آورد و تا آنجا که ممکن است منظور خود را پیش ببرد و در همه‌حال باید جانب احتیاط را نگهدارد تا موقعیت وجودیش به‌خطر نیفتد و با اصل تعاون اجتماعی هم برخورد نداشته باشد. بنابراین حفظ چنین موقعیتی، وجود تمام عوارض ونشانه‌های مربوط به‌خودخواهی و علایم تسلیم که قبلا عنوان شد لازم است. با اینکه روح تعاونی به‌عکس برتری مساوات می‌آفریند ولی درهرحال نظام جامعه سلسله مراتبی ایجاد می‌کند که به‌وجودآورندهٔ رقابت است. جزیی‌ترین اعمال و رفتار فرد می‌تواند نشان دهندهٔ حدود شخصیت و اعلام کنندهٔ موجودیت افراد باشد. مثلا گره زدن کراوات، طرز قرار دادن پوشت (دستمال جیبی) و یا پایین و بالابودن آهنگ صدا و سایرصفات ویژهٔ ظاهری از آن جمله هستند. یك فرد مجرب همهٔ این علایم را بایك نظر درك کرده و می‌شناسد. و نسبت به‌آنها رفتار مناسب خواهد داشت و حال‌آنکه اگر یك نفر را از جامعه‌ای که در آن تجربه کافی‌داردبیرون کشیده به‌جامعهٔ‌تازه‌ای‌چون‌گینه‌نو واردکنیم، نسبت به‌امور به‌کلی ناآشنا و ناوارد خواهد بود و نمی‌داند از نظر رعایت مراتب چه‌باید بکند، او ناچار است برای زندگی در محیط جدید، آداب خاص آنجا رابیاموزد و مراتب اجتماعی را بشناسد. ممکن است لباس و زیور ما فاقد هرگونه علامت‌خودنمایی مستبدانه یا حالت حمله باشد ولی بازیها و پذیرش قوانین آنها و یا کسب مقام درمراتب اجتماعی بی‌تردید نمی‌تواند، حالات خودنمایی یا حمله نداشته باشد.

رفتار ما به‌صدنفری که در حول ما یا در عشیره ما هستند مربوط می‌شود، در این نوع جوامع کوچك هریك از افراد سایر افراد را می‌شناسد و زندگی در این نوع‌قبایل آسان است، زیرا هرکس به‌راحتی جای خود را در سلسله مراتب اجتماعی می‌تواند بیابد و بدون آن‌که بنده یا اسیر کسی بشود موقعیت خود را تثبیت کند. تغییراتی‌که برای او پیش می‌آید بسیار منظم و تدریجی و با سن او هماهنگ است، تا زمانی که زندگی را بپایان رسانده و می‌میرد، این وضع در گروه میمون‌ها و گوریل‌های امروزی

دیده می‌شود. زندگی در جوامع بزرگ و چندهزار نفری به‌مراتب دشوارتر است. در آن‌جا هر فرد روزانه با صدها نفر ناشناس برخورد می‌کند. یعنی شخص همواره در معرض خطر است و مشابه این وضع در دنیای سایر پستانداران عالی سابقه ندارد. حفظ این همه ارتباط و قرار داشتن بین آن‌همه مراتب و مشاغل بسیار مشکل و پیش‌بردن تمایلات شخصی دشوار است. اگر بخواهیم زور نگوییم و زور نشنویم باید آهسته قدم برداریم. در این جوامع معمولا طرحهایی که تلاقی ناراحت کننده داشته کمتر پیشنهاد و عمل می‌شود. در بخش جنسیت اشاره کردیم که اگر برحسب تصادف فردی جنس مخالفی را مورد توجه قرار دهد، هیچگاه نمی‌تواند از برخوردهای ناشی از آن تماس مصون بماند هرقدمی که در جوامع بزرگ برداشته می‌شود شامل چنین قانونی است. هریك از افراد، برای حفظ موقعیت خود نهایت دقت را به‌خرج می‌دهند و بدون رودربایستی رو در روی هم می‌ایستند و مترصد منافع خود هستند، کمترین قدم یا پیشروی و کسب منفعت از منافع دیگران موجب برخوردهای شدید تن‌به‌تن می‌شود و کار به‌جایی می‌رسد که ممکن است تنازع بقاء را عملا به‌چشم ببینیم و وضع تحمل ناپذیری پیش خواهد آمد. هرگاه کمترین سرپیچی نسبت به‌قانون روا داریم و به‌آن گردن ننهیم فوراً باید با دلایل کافی وطلب پوزش عمل غیر منتظر خود را توجیه کنیم.

کارهای عادلانه ما در عدم تجاوز به‌حقوق دیگران، روابط اجتماعی ما را در سطح بالایی قرار داده و اعتماد به‌ثبات و برابری را در همه ایجاد کرده است. برای تأیید این مطلب اگر دفتری تنظیم شود که در آن مشخصات و آدرس صد نفر شهری با طبایع مختلف ضبط گردد و تمام روابط آنها مورد مطالعه قرار گیرد، جز آنچه گفته شد نتیجهٔ دیگری به‌دست نخواهد آمد و ثابت خواهد شد. در یك شهر بسیار شلوغ هم افراد آشنا و نزدیك به‌هم مانند اجزاء یك قبیله یکدیگر را به‌خوبی می‌شناسند. به‌این دلیل می‌توانیم بگوییم که ما در ملاقات‌ها و برخوردهای اجتماعی خود تابع اصول و قوانین اجداد دور خود هستیم.

آنچه مسلم است، در این قانون موارد استثناء هم وجود دارد. مانند افرادی که در شغل و سمت آنها تغییر ایجاد شده و برخورد و رفتار غیر عادی پیدا می‌کنند و یا عده‌ای که نقص‌روانی دارند و قادر به‌آمیزش با دیگران نبوده و مبادلات‌دوستانه‌ندارند. این عده ممکن است به‌کلی منفرد و منزوی شوند و یا در دنیایی فوق‌العاده شلوغ زندگی کنند و ناچارند برای ارتباط با جامعه فعالیت‌های شدید و سرسام‌آور همه‌جانبه‌ای‌داشته باشند. اما تعداد افراد استثنایی در جوامع چشمگیر نیست. بقیهٔ مردم، به‌راحتی می‌توانند در تمام این شلوغی‌ها و جنبش‌های شگفت‌انگیز که مجموعه‌ای از رفتار پیچیده گروههای قبیله‌ای و به‌مراتب کوچکتر از آن است به‌کارشان برسند با این حساب می‌توان گفت که میمون برهنه به‌اجداد اولیه و بسیار دور خود چندان تغییری نکرده است.

فصل ششم

تهیهٔ توشه

رفتار تغذیه‌ای میمون برهنه، مانند سایر فعالیت‌های او در نظر اول تابع کشش و کوشش و یا تمکین از آداب و رسوم اجباری و بهرحال برخوردار از بنیاد اصول زیستی است. به‌طوری که قبلا گفته شد، زندگی میمون برهنه، از میوه‌چینی به‌شکار رسیده و تغییرات اساسی آداب تغذیه‌ای او هم از نظر ما گذشته است. اما تحقیق در مواد غذایی این حیوان بسیار مهم و نظام تهیهٔ توشه‌اش بسیار دقیق است. از هنگامی که میمون درختری به‌میمون شکارچی تبدیل شد و مکان ثابت پیدا کرده مسأله حمل مواد غذایی به‌خانه و نگهداری آن برای مدت زیاد مطرح گردید و به‌نوع غذای تهیه شده توجه بیشتری مبذول شد. غذای هربار مفصل‌تر و فاصلهٔ وعده‌های غذایی بیشتر شد. مقدار گوشت و رژیم غذایی افزایش یافته و به‌این علت وضع تغذیه و گوارش، تغییرات قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد، میمون شکارچی به‌تقسیم غذا و انبار کردن آن پرداخت و در تأمین غذای خانواده نقش نرها بسیار مهم شد و چگونگی عمل دفع و تخلیه هم تغییر کرد.

تحولات نامبرده، در دوره‌ای بس طولانی صورت گرفته و با همه تغییراتی که در این دوره در کار تغذیه پدید آمده بازهم آثاری از رفتار اجداد اولیه در ما باقی مانده است. برای قضاوت صحیح در رفتار امروزی خود، باید این تغییرات را مورد توجه قرار داده و آنهایی را که در رفتار زیستی ویژهٔ گونه‌ما پیش‌رفت‌هایی به‌وجودآورده‌اند از نظر دور نداریم.

با پیدایش سیستم کشاورزی و پیشرفت و بهبود این فن، نقش شکار در نرهای میمون برهنه ضعیف شد، زیرا آنها با انجام کارهای سنگین کشاورزی به‌شکار کمتری پرداختند و دوباره بین شکار و کشاورزی موازنه ایجاد شد. کار جای شکار را گرفت

اما بسیاری از خصایص مهم و اساسی مربوط به‌شکار همچنان حفظ شد. این پدیده از محیط پایه یعنی خانواده تا سرزمین‌های شکار همه‌جا ظاهر شده است. فعالیت‌های‌مربوط به‌شکار که از کارهای اختصاصی نرها بود، بین گروه‌ها و جوامع ابتدایی به‌صورتی جزء فعالیت نرها باقی ماند. یعنی به‌موقعیت‌های خطرناك و جنگ اختصاص یافت. شاید نمونهٔ کاذب شکارچی قدیم، همان قصاب بازار باشد که در کار خود و قطع اندام های حیوانات، روحیهٔ بی‌رحمانهٔ خود را حفظ کرده است. تنها او است که به‌این طریق معاش روزانه را تأمین کند.

کار قصابی یا شکار کاذب فقط به‌مردان اختصاص دارد[1] و بطور کلی زنها از این کار معاف هستند. نرهای جوان اغلب مایلند که در دسته‌های متشکل جانشین نسران شکارچی قدیم باشند زیرا طبیعت گوشتخواری و روحیهٔ حیوانات گوشتخوار در آنها قوی است. این روحیه به‌صورت عضویت در سازمان‌هایی نظیر گروه مقدسین‌ودینداران، سندیکاها و گروه‌های ورزشی، بنایان، جمعیت‌های مخفی و بالاخره سازمان جوانان متظاهر است که درهمهٔ آنها عرق مردی و روحیهٔ اشتراکی مردان حکومت دارد. همه این گروهها برای خود در حفظ جامعه رسالتی قایلند و افراد این گروه‌ها اغلب عاقل و با شعور وروشن‌فکر هستند. این گروهها بیشتر اوقات لباس‌های همشکل می‌پوشند و یا نشانها و مدال‌های افتخار و تشخیص هویت به‌سینه خود نصب می‌کنند. در این انجمن‌ها پذیرش افراد با روش خاص و تغییر ناپذیر طی مراسم اختصاصی و مذهبی صورت می‌گیرد و در آن مراسم همهٔ امور و اسرار کار جمعیت به‌او آموخته می‌شود. باوجود این همه همبستگی افراد نر در این گروهها، هیچ‌گونه رابطهٔ جنسی وجودندارد یعنی عامل گرایش آنها به‌هم، هم‌جنس‌گرایی نیست. آنها مانند گروه شکارچی قدیم، تحت هدف اجتماعی خود با هم‌پیوستگی دارند. شعور اساسی اجدادی تا نسل آنها ادامه یافته و در ادارهٔ سازمان اجتماعی آنها حائز کمال اهمیت است. اگر این تشکل تا آن حد ریشهٔ عمیق نداشت هرگز افراد انجمن‌ها به‌آداب و رسوم دشوار تن درنمی‌دادند و زندگی عادی داشتند. آن وقت در چهارچوب خانه و خانواده دسته‌های بزرگ و نیرومند ترتیب می‌دادند. باید دانست این پیوستگی و گردهم جمع‌شدن مردها که سبب کناره‌گیری و جدایی آنها از خانواده می‌شود ماده ها را به‌خشم آورده و سبب می‌شود که زن‌ها آنها را افرادی بی‌اعتنا به‌خانواده و نادرست و متقلب تصور کنند. در حالی‌که می‌دانیم این تصور آنها اشتباه محض است. طبق آخرین نظریات موجود، مسألهٔ شکار (کار) گروهی نرها به‌هزاران سال پیش مربوط می‌شود و اساس این تمایل‌هنگامی پایه‌گذاری شد که جفت‌های نر و ماده تشکیل گردید. به‌نسبتی که وابستگی نر ها به‌ماده‌ها زیاد می‌شد نیروی این تمایل شدت‌می‌یافت تاجائی که برای همیشه و درهمهٔ شرایط کار شکار نرها ادامه یافت تا به‌امروز که بازهم پدیده‌ای عمومی است که فقط در چند مورد ارثاً منقلب شده است.

---

۱ ـ این اظهارنظر در تمام کشورها صادق نیست. مترجم

در این زمان کارجای شکار را گرفته و اگر به‌مسأله کار توجه دقیق شود هنوز شعور اساسی ابدایی را بیان می‌کند. وگرنه هیچ دلیل منطقی و اقتصادی برای آن‌وجود ندارد. تنها بیان بیولوژیکی کار همان کشیده شدن مسأله صید و فعالیت‌های مربوط به‌آن تا به‌امروز است که تحت شکل‌های مختلف ظاهر شده است. شکارهـای سنگین مانند صید گوزن و روباه که اغلب با دویدن به‌دنبال حیوان صورت می‌گیرد و یاشکار پرندگان وحشی به‌کمك بازهای تربیت شده و یا بازی شکار بچه‌ها که امروز هم متداول است، همه ناشی از شعور شکارچی‌ها و ابدایی میمون برهنه می‌باشد.

حقیقتی که از درون رفتار شکار میمون برهنه امروزی بیرون کشیده می‌شود، این است که شکار برای او عمل ساده‌ای نبوده و بیشتر به‌نبرد و شکست رقیب شبیه است. زوزه‌ها و ضجه‌های حیوان در دام افتاده، که باید احساس ترحم‌ما را برانگیزد،منظره‌ای است که گونه ما از دیدن آن لذت می‌برد. بی‌تردید در درون این پدیده‌ها جوهرواقعی شعور حیوانی گذشتهٔ ما جای دارد. در عدهٔ بسیار معدودی نظیـر این رفـتار نسبت به‌هم‌جنسان نیز وجود دارد که التماس و ضجه و نالهٔ همجنسان در آن‌ها هیچ‌گـونه تأثری ایجاد نکرده بلکه برایشان جالب و دیدنی است. مورد اخیر عمومیت نداشته و بسیار نادراست. بنیاد شکار تفریحی براین است که حیوان فرار کرده و آن را تعقیب کنند. (اگر همانند رقیب محسوب نمی‌شود، چرا می‌خواهیم صید ما برای مبارزه‌فرصت پیدا کند.) با همهٔ پیشرفت‌هایی که در امر شکار صورت گرفته همواره شکارچی نوعی آزادی و فرار برای صید خود قایل شده که این مطلب هیچگاه قابل توجیه نبوده است و به‌ناچار این کار را ورزش نام نهادند. درحالی که می‌دانیم در این کار از توپ‌ومسلسل و سایر سلاحهای وحشتناك استفاده می‌شود. این عمل نوعی رزمجویی و دعوت به‌جنگ است که تمام تظاهرات دقیق جنگی را دربرداشته و سرانجام هم غرامت جنگی به‌خانه می‌آورد.

یکی از روش‌های ویژه شکار مسأله غافلگیری است. شکار تصادفی برای گونـه ما بقدری جالب است که بسیاری از بازیها را به‌این طریق تنظیم کرده است و به‌این وسیله به‌عاملین آن بازی‌ها طراوت و نشاط می‌بخشد. بهترین وضع این پدیده در شکار به‌شکل ابتدایی و بازی شکار دیده می‌شود. قواعد و اصول خشن و جدی شکار آن‌را منحصر به‌مردها کرده است.

توجه و عشق به‌شکار نیز مانند سایر ورزش‌ها در طبقات اجتماعی متفاوت است مطالعه و تجربه‌نشان داده است که کار شکار برای طبقات پایین و بالای جامعه به‌مراتب جالبتر از طبقات متوسط است و این مبین بیشتر بودن شعور اساسی شکار در این دوطبقه است. بطوری که قبلا عنوان شد، شکار جای خود را به‌کار داده است و کار با تمـام جزییات خود قایم مقام شکار گردیده است، کار در طبقه متوسط جامعه شکل بهتری پیدا کرده و بطور کلی جای شکار را گرفته است تا جایی که این طبقه کمتر به‌شکار رغبت می‌کنند، در آنها کار مداومت یافته و روح شکار اقناع گردیده است بنابراین برای این طبقه از مردم بویژه نرهای آنها دیگر عوامل تحریك برای استقبال خطـر

و قبول پیش‌آمد لازم نیست، به‌این دلیل نرهای طبقهٔ پایین و بالای جامعه (طبقه‌ای که کار نمی‌کنند) برای تظاهر غریزهٔ شکار، در خود نیاز تازه‌ای حس می‌کنند و نسبت به‌طبقهٔ متوسط که کار این نیازشان را برآورده، علاقه بیشتری به‌شکار نشان می‌دهند.

اکنون از مسألهٔ شکار گذشته و تهیهٔ توشه را که مسأله‌ای حیاتی است پیش می‌کشیم. این سرشت تحت شکل‌های مختلف شکار، بازی و کار بیان شده که در طی آنها توشه تأمین می‌شود. درشکار تفریحی عمل‌کشت وکشتار به‌صورت اصلی و ابتدایی خود اجرا می‌شود. در حالی که کار فاقد هرگونه شدت عمل جسمی است، که به‌صورت ظفر و پیروزی جانشینی در می‌آید یعنی نیاز به‌کشت و کشتار در کار دنیای ما تبدیل فاحش یافته است.

ظهور مجدد این پدیده نیز امکان دارد نمونه آن بازیهای پسربچه‌ها است که از به‌خاك افتادن رقیب و آزار آن لذت می‌برند (این شادمانی همیشه پدید نمی‌آید) در افراد بالغ و کامل هم اغلب نیرویی قوی برای قلع و قمع و تار و مار کردن ظاهر می‌شود که ظهور مجدد همان نیاز به‌شکار واقعی است.

در روحیهٔ شکار میمون برهنه دو حالت به‌همان صورت اولیه باقی مانده است،یکی شکار تفریحی که بیان شد و دیگری مسابقه تماشایی **گاو بازی** است. کشتار فجیع حیوانات اهلی نیز خود نموداری از این روحیه است که معمولا از نظر عامه مستور مانده است. در گاوبازی هزاران نفر از مردم با اشتیاق تمام قدرت و جرأت شخصی را که با گاو دست و پنجه نرم می‌کند تماشا می‌کنند و حتی شاهد مرگ رقت‌بار یکی از آن دو می‌شوند. در چارچوب محدود و ثابت بعضی از ورزش‌های سنگین و حتی خونین، این روحیه نمودار است. که با وجود همه خطرات احتمالی آن همه سختی را به‌جان می‌خرند. به‌جز دو مورد بالا (شکار تفریحی و گاو بازی) همه انواع‌ستمگری تحت شکل‌های مختلف نسبت به‌حیوانات منع شده و مجازات دارد. این ممنوعیت همیشه وجود نداشته و تا چند سال پیش در انگلستان و بسیاری از کشور های دیگر شکنجه صید تا حد مرگ مجاز و قانونی بوده است. مدتها طول کشید تا افراد به‌شدت عمل خود پی‌بردند و فهمیدند که این اعمال بی‌رحمانه دور از شخصیت و منش انسانی است. در یك جامعه بزرگ و پرازدحام چنین روحیه‌ای یك منبع قوی و خطرناك محسوب می‌شود. و از طرف دیگر محدودیت در روحیهٔ برتری طلبی نیز ممکن است فرد را به‌صورت موجود بی‌دفاعی درآورد. بنابراین در سایهٔ ایجاد سرو صدا و حالات خشم و حمله که به‌اعمال غیر عادی و وحشیانه معروفند نوعی اعتماد به‌نفس هم ایجاد می‌گردد.

تا این‌جا مرحلهٔ اول تهیهٔ توشه و راههای مختلف آن مورد مطالعه قرار گرفته است، بعد از عمل شکار و کشتار صید به‌خود غذا می‌رسیم، می‌دانیم که پستانداران عالی غیر از میمون برهنه قسمت اعظم اوقات خود را به‌جویدن غذا می‌گذرانند، یعنی همیشه مشغول خوردن هستند و حال آنکه مقدار غذای مصرفی آنها در هر بار ناچیز است. ولی ما جزء این دسته نیستیم. گوشتخواری ما سبب تغییر سیستم تغذیه‌ای ما شده است،

یك گوشتخوار خالص هر دفعه که غذای کافی بدست آورد، بسیار زیاد می‌خورد و ما هم این عادت را پذیرفته‌ایم. اگرچه مدتها است که روش شکار اولیه متروك شده‌است. (که جانور گاهی به‌غذای کافی دسترسی پیدا می‌کرد.) ولی روش تغذیه برای آن همچنان ادامه یافته است. در حالی‌که اگر ما بخواهیم به‌آسانی می‌توانیم به‌روش سایر پستانداران عالی که تغذیهٔ مداوم به‌مقدار کم دارند برگردیم، امروزه فاصله بین غذاهای ما ساعت‌ها طول می‌کشد و این درست مانند اوقاتی است که غذای ما فقط از شکار تأمین می‌شد. بین میلیونها میمون برهنهٔ امروزی عدهٔ معدودی به‌روش سایر پستانداران عالی برگشته و تدریجی غذا می‌خورند، اگر غذا به‌مقدار زیاد هم در دسترس ما باشد باز هم تعداد دفعات غذا خوردن ما از سه یا حداکثر چهار بار، در شبانه‌روز تجاوز نمی‌کند و رژیم غذایی اکثریت مردم، دوبار غذای مفصل در روز است. در این زمینه می‌توان تغییراتی ایجاد کرد و غذاهایی ساخت که استفاده از آنها آسان و در بیشتر اوقات شبانه‌روز قابل مصرف باشد ولی برای اجرای این طرح یك ضامن اجرایی قوی لازم است. با وجود سازمان های توسعه یافته و مفصلی که در حفظ و ذخیره غذا وجود دارد به‌سهولت می‌توان مقدار غذای مصرفی شبانه‌روزی را به‌قسمت‌های کوچك تقسیم کرده و مصرف آن را تدریجی نمود. هرگاه این روش متداول گردد، هنگام کار هیچ گونه وقفه‌ای برای صرف غذا ایجاد نخواهد شد و از اتلاف نیروی کار هم جلوگیری به‌عمل خواهد آمد. اما به‌علت سوابق طولانی گوشتخواری ما، غذا خوردن‌کم وتدریجی نیاز های طبیعی و اساسی ما را برنیاورده و رضایت خاطر ما را فراهم نمی‌کند.

در این‌جا باید مطلب دیگری را عنوان کنیم و آن این که چرا ما غذای خود را گرم می‌کنیم و چرا کوشش می‌کنیم که تا وقتی غذا گرم است آن را مصرف کنیم. در اینجا سه‌نوع تفسیر قابل ذکر است: یکی اینکه غذای گرم زنده کننده خاطرهٔ بدن گرم صید است. یعنی با اینکه ما گوشت خام نمی‌خوریم، گوشت مصرفی ما، از نظردرجه حرارت همان گوشت مصرفی سایر گوشتخواران است، آنها هم غذای گرم می‌خورند. زیرا وقتی صید را می‌بلعند که هنوز سرد نشده است. در حالی که غذای ما به‌این دلیل گرم است که ما آن راگرم‌کرده‌ایم. توجیه دیگر این که ما گوشت را به‌این دلیل می‌پزیم که ترد و نرم شود. زیرا دندان‌های ما ضعیف است البته این تفسیر کامل نیست و دو مسأله را روشن نمی‌کند، یکی اینکه پس چرا ما غذا را گرم می‌خوریم و فقط پخته بودن آن برای ما کافی نیست و دوم آنکه چرا غذاهایی را که احتیاج بترد شدن و نرم شدن ندارند گرم می‌کنیم. سومین تفسیر درباره گرم کردن غذا این‌که با این کار طعم ومزهٔ آن به‌حداکثر می‌رسد. اگر بین گرم‌کردن وخوشمزگی غذا نسبتی بجوییم می‌توانیم این پدیده را به‌زمان نزدیك‌تری نسبت دهیم این عادت مربوط به‌پستانداران عالی می‌شود که تنوع غذا، از آنها است. زیرا غذای پستانداران عالی به‌مراتب از غذای گوشتخواران خوشمزه‌تر است. هنگامی که یك گوشتخوار پس از طی مراحل مشکل شکار صیدی به‌چنگ می‌آورد و او را می‌کشد. در خوردن، رفتاری بسیار ساده و کوتاه دارد. یعنی غذای خود را از آن تأمین می‌کند. حیوان با ولع شکار

خود را می‌بلعد و تکه‌های درشت را قورت می‌دهد. درحالی‌که میمون‌ها و گوریل‌ها، نسبت به‌بوی غذاهای مختلف حساسیت فراوان دارند و به‌طعم و مزه آن اهمیت زیاد می‌دهند و تنوع غذا را ترجیح می‌دهند. شاید وقتی که ما غذا را گرم می‌کنیم و یا به‌آن چاشنی می‌زنیم، خاطرهٔ این اجداد نزدیك خود را تجدید کرده‌ایم. و شاید این روش تنها راه مقاومت ما در مقابل تبدیل شدن به‌گوشتخوار خالص باشد. حال که مسألهٔ ذائقه مطرح شد، بیان چگونگی درك مزه و علایم چشایی که فوق‌العاده مهم است مورد توجه قرار می‌گیرد. چگونه مزه‌ها را تشخیص می‌دهیم؟ سطح زبان ما صاف نیست و از برجستگی‌های کوچکی به‌نام زیتون‌های چشایی پوشیده شده است. تعداد این اندامهای چشایی بیش از ده‌هزار است که نسبت به‌مزه‌های مختلف حساسند. این حساسیت به‌نسبت بالارفتن سن به‌علت خراب شدن و کم شدن تعداد زیتون‌های چشایی کم می‌شود و مؤید این ادعا، کم شدن اشتها در سنین بالا است. جای تعجب است که ما فقط، چهار مزهٔ اصلی: **شوری، شیرینی، ترشی، تلخی** را تشخیص می‌دهیم. موقعی که غذا روی‌زبان قرار می‌گیرد، فقط مزه‌های اصلی به‌مغز منتقل شده و از ترکیب آنها، غذا تشخیص داده می‌شود، بعضی از بخش‌های زبان، نسبت به‌بعضی از مزه‌ها حساسترند. مثلا نوك زبان نسبت به‌مزه‌های شور و شیرین و کناره‌های زبان نسبت به‌مزهٔ ترش و بخش انتهایی آن نسبت به‌مزهٔ تلخ. به‌علاوه زبان در تشخیص ترکیب و درجهٔ حرارت هم نقشی دارد ولی قلمرو این تشخیص از زبان تجاوز نمی‌کند، باوجودی که تمام مزه‌های کم، زیاد و متنوع احساس می‌شوند ولی از نظر ذائقه همهٔ آنها تشخیص داده نمی‌شوند، بوی‌غذا در حفره‌های بینی که دارای اندام های بویایی است پخش می‌شود و فقط وقتی مزهٔ واقعی آن تشخیص داده می‌شود که با بوی آن همراه باشد و اغلب برای غذا کلمات **خوش‌طعم و بو** با هم می‌آید. هنگام سرماخوردگی که قدرت درك بو از بین می‌رود، غذا بی‌مزه به‌نظر می‌رسد. در حالی که در این حال هم زیتون‌های چشایی‌طبق عادت مزه غذا را می‌گیرند و این دستگاه بویایی است که ما را دچار اشتباه کرده است.

بین مزه‌ها تنها مزهٔ شیرین احیاء کنندهٔ خاطرات اختصاصی مزه ها است، زیرا این مزه برای گوشتخواران نا آشنا و عجیب بوده و خاص پستانداران عالی است. غذای پستانداران عالی هرچه رسیده‌تر باشد شیرین‌تر است. میمون‌ها و گوریل‌ها نسبت‌به خوراکی‌های شیرین تمایل بیشتری نشان می‌دهند. ما نیز مانند سایر پستانداران عالی میل به‌گوشت خوردن داریم و تحت تأثیر نیروی ارثی همواره در جستجوی شیرینی هستیم و این تمایل در ما بمراتب بیش از سایر پستانداران عالی است. بطوری که‌برای ارضاء این خواسته خود شیرینی‌پزی‌های فراوان دایر کرده‌ایم و حال آنکه برای تهیهٔ ترشی مؤسسه‌ای نداریم.[۱]

اگر مزهٔ غذای ما مرکب از چند مزه و از جمله مزهٔ شیرین باشد. تنها این مزه در دهان ما باقی می‌ماند. در فاصلهٔ غذاها وقتی که به‌تنقلی میل می‌کنیم (این پدیده

---

۱. این مطلب در تمام‌کشورها صاد نیست. مترجم

رجوع به‌نوع تغذیه تدریجی میمون‌ها است) همیشه شیرینی‌هایی چون، نقل و شکلات و بستنی و نوشیدنی‌های خنك و شیرین را ترجیح می‌دهیم. این ازبهترین نشانه‌های میل مفرط ما به‌شیرینی است.

تمایل به‌شیرینی آن چنان در ما قوی است که ممکن است منشاء نزاع شود. غذا از دو نظر و به‌خاطر دونوع مادهٔ غذایی بسیار جالب می‌شود، یکی آنکه مقوی و مغذی باشد و دیگر آنکه مطبوع و خوش‌مزه باشد. در طبیعت و مواد طبیعی این دو خاصیت می‌تواند باهم جمع شود در صورتی که در محصولات غذایی مصنوع ممکن است غذاها جدا از یکدیگر قرار گیرند و این جدایی ممکن است اشکالات فراوانی تولید کند. یعنی چه‌بسا مواد مصنوع غذایی که هیچگونه خاصیت و ارزش غذایی ندارند که بـا افزودن کمی قند مصنوعی مزهٔ مطبوعی پیدا می‌کنند. با استفاده از این خاصیت یعنی شیرینی پسند بودن پستانداران عالی می‌توان آنها را فریفت اما این تمایل در ما که از نظر ذائقه پرورش یافته‌تریم اثر قاطع ندارد. ما از این نوع غذاها آن‌چنان استقبال نمی‌کنیم و به‌این دلیل رژیم غذایی ما بکلی دگرگون شده است. برای بچه‌ها که در حال رشد هستند شیرینی فوق‌العاده جالب است. اما بطوری که قبلا اشاره کرده‌ام طبق تحقیقات اخیر با فرا رسیدن بلوغ لذت از بوهای شیرینی و میوه‌ای کم شده و جای‌آن را بوهای گل و روغنی و معطر می‌گیرد. به‌دلیل اینکه با گذشت سن، روحیهٔ جلب به‌شیرینی سیر نزولی را طی می‌کند و شاید روزی این ذائقه بکلی ناپدید گردد.

بعد از بلوغ میمون برهنه باید مراقب یك مشکل تازه‌ای دیگر نیز بشود. تغییر ذائقه در این دوره از زندگی سبب تحریك بیش از حد اشتها شده و پرخوری و خوردن بیش از ظرفیت او را تهدید می‌کند. و ممکن است چاقی مفرط مرضی در او پدیدآورد، بطوری که ناچار رژیم‌های عجیب و غریب پرهیز از غذا اختراع شده است.دررژیم‌های های غذایی ممنوعیت غذاهای معینی مطرح شده و یا بعضی از حرکات ورزشی توصیـه می‌شود ولی هیچ راه حلی منطقی‌تر و عملیتر از کم‌خوردن نیست، وجود غذاهـای خوشمزه و فراوان در محیط زندگی و رنگ و بوی آنها بیشتر سبب خروج افراد رژیمی از مرز بهداشتی آنها می‌شود. و سبب می‌شود که آنها نتوانند مدت زیادی در چهارچوب رژیم محصور بمانند. شخص چاق قربانی یك نگرانی دیگـر هم هست. در صفحات قبل از پدیده **فعالیت‌های انصرافی** گفتگو شد که تحت آن مشتی حرکـات نامفهوم و بی‌اهمیت برای فرونشاندن خشم و تشدد انجام می‌گرفت، بطوری که ملاحظه شد، یکی از این فعالیت‌های متداول **خوردن‌های انصرافی** است یعنی در این نـوع انصراف افراد بدون توجه برای فرونشاندن خشم خود خرده خرده چیز می‌خورند و با جرعه‌جرعه آب می‌نوشند این افراد نه‌گرسنه‌اند و نه‌تشنه و فقط به‌این وسیله خشم خود را فرو می‌نشانند، این نوع انصراف از خشم سبب افزایش وزن می‌شود. بویژه که اغلب تنقلات ما شیرینی هستند. عمل افزایش وزن اگر مدتی ادامه یابد خطر افزایش چربی آن بیشتر است که خراب شدن پوست را موجب می‌گردد در این افراد تنها لاغرکردن به‌نتیجه نمی‌رسد بلکه همراه با آن باید سایر رفتارهایی را هم که براساس فرونشاندن

خشم قرار داشتند تغییر داد بسیار بجا است که در اینجا از نقش آدامس جویدن سخن به‌میان‌آید. تصور می‌شود که استعمال آدامس منحصراً نقش انصرافی دارد، نه‌نقش غذایی و به‌آسانی حالت تشتت را فرو می‌نشاند.

حال اگر بخواهیم، انواع غذاهایی را که مورد توجه میمون برهنه قرار گرفته بیان کنیم بی‌تردید، جدول وسیع و فهرست طویلی بدست خواهد آمد، تنوع غذا و رژیم غذایی پستانداران عالی به‌مراتب بیشتر از گوشتخواران است. غذای گوشتخواران بسیار اختصاصی است. در حالی‌که غذای پستانداران عالی به‌شرایط محیطی و امکانات بستگی دارد. تحقیق دقیق در زندگی تودهٔ عظیمی از میمون‌های وحشی این مطلب را به‌ثبوت رسانیده است. درغذای نوعی عنتر ژاپونی[1] می‌توان بیش از صدو بیست‌ونه جنس ماده غذایی جستجو کرد، مانند، جوانهٔ گیاهان، شاخهٔ درختان، برگ، میوه، ریشه و پوست درختان و حتی حشرات و عنکبوتان مانند: زنبور طلایی و پروانه، مورچه، عنکبوت و تخم حیوانات و غیره غذای گوشتخواران با اینکه متنوع نیست بسیار مقوی انرژی‌زا است به‌این دلیل از وقتی که ما دوباره به‌گوشتخواری برگشته‌ایم، به‌عالیترین لذایذ غذایی رسیده‌ایم. رژیم قدیمی پستانداران عالی یعنی همه چیزخواری را داشتیم و گوشت را که دارای ارزش غذایی فوق‌العاده است به‌آن افزودیم. در جریان هزارهٔ اخیر هم برحسب موقعیت‌های مختلف مکانی، فنون و روش تهیهٔ غذا بهبود قابل ملاحظه‌ای یافته است. این همه تنوع از وقتی که زندگی درختی داشتیم آغاز شده‌است زیرا در آن محیط تحت شرایط و امکانات موجود میمون درختزی‌ازدرختان‌بهره‌برداری کرده که بعد با پرورش حیوانات و اهلی کردن آنها و توسعه درختان مفید در حول خود این زمینه مساعد را به‌کمال رسانیده است. حال باید دید چرا ما نسبت به‌یکی از غذاهای گیاهی یا حیوانی تمایل بیشتری نشان نمی‌دهیم؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت به‌نسبت افزایش سرسام‌آور جمعیت جهانی ممکن است کمبود گوشت که مستقیماً وابسته به‌گیاهان زمینی است میمون برهنه را تهدید کند.

آنچنان که اجداد ما یعنی پستانداران عالی به‌رژیم ویژهٔ خود خو گرفته بودند و در رژیم آنها مواد گوشتی نقش اول را نداشت ما هم می‌توانیم به‌همان طبیعت برگردیم و با آنکه مدت زیادی نیست که دوباره به‌گوشتخواری رسیده‌ایم بازهم‌می‌توانیم منتظر روزی باشیم که مجدداً به‌رژیم غذایی پستانداران عالی قدیمی برگردیم. به‌این جهت، مردم گیاهخوار (عده‌ای که فقط از میوه‌ها و سایر محصولات گیاهی تغذیه می‌کنند و نام گیاهخوار برخود نهاده‌اند) مورد ستایش ما هستند اما باید گفت که این جنبش و دگرگونی هنوز کاملا نضج نگرفته است. نیاز ما به‌مواد گوشتی ریشهٔ بسیار عمیق دارد و با احساس ذائقه‌ای که از خوردن گوشت داریم صرفنظر کردن از آن

---

۱. Macaque Japonais از میمون‌های دمدار جزء خانواده (Cercodithécides) نشیمنگاه قرمز و پینه‌ای، جثه کوچك یا متوسط که نوع معمولی آن در چین و ژاپون فراوان و مورد استفاده آزمایشگاهی است، دم این حیوان کوتاه وبرای آویختن از درخت به‌کار نمی‌آید.

برای ما دشوار است. گیاهخواران برای انتخاب خود چنین توجیهی ندارند، بلکه باکمال‌صراحت می‌گویند: ما غذاهای گیاهی را به‌غذاهای گوشتی ترجیح می‌دهیم و با دلایل پزشکی و فیزیولوژیکی سایر روش‌های تغذیه‌ای را ردمی‌کنند. گیاهخواران همانند پستانداران عالی خالص با استفاده از انواع متعدد مواد گیاهی احتیاجات و تعادل قوای خود را تأمین می‌کنند در بعضی از جوامع برتری رژیم گیاهخواری یك مسألهٔ اخلاقی نیست بلکه به‌صورت لزوم و اجبار درآمده‌است. با وجود همهٔ پیشرفت های فنی کشاورزی و توسعهٔ آن گسترش جوامع سبب شده که غلات حاصل‌از کشاورزی کفاف اکثریت را ندهد. بنا براین زاد و ولد زیاد باعث می‌شود که افراد جدید به‌علت کمبود غذایی ضعیف و نحیف باقی بمانند بنابراین با رعایت عدالت کامل بازهم در این جوامع عده‌ای روی لاشه دیگران زنده خواهند ماند یعنی رجحان و برتری غذایی جانشین مزیت اسلحه می‌شود. و ملتی که غذای کافی دارد ملت گرسنه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و برای استثمار ملت گرسنه از راه تسلط غذایی برنامه‌های شومی را به‌او تحمیل می‌کند. جوامعی که از نظر تغذیه نامتعادل شده‌اند اگر همچنان به‌ازدیاد نسل ادامه دهند دچار بحران‌های کمبود مواد سفیده‌ای معدنی و یا ویتامین‌ها می‌شوند در جوامع سالم و فعال امروزی موازنه بین غذاهای گوشتی و گیاهی با دقت هرچه‌تمامتر برقرار شده است، باوجود همهٔ تغییرات شگرفی که در روش تولید و حفظ غذا به‌عمل آمده، میمون برهنه بازهم دنباله‌رو اجداد شکارچی خود بوده و رژیم تغذیه‌ای را با دگرگونیهای آشکاری تعقیب می‌کند.

فصل هفتم

یاری

سطح بدن همهٔ حیوانات همواره در معرض تماس‌های مستقیم وتحت تأثیر عوامل محیطی است وقدرت این اثر به‌حدی است‌که این موجود چون اسیری در دست عوامل مؤثر تسلیم است. جای تعجب است‌که در قبال این همه تأثیر باز هم حیوان مقاومت کرده و باقی می‌ماند. تعویض پوست بدن یعنی ریزش یاخته‌های پوششی وسطحی آن سیستم عجیب وسحرآمیزی برای پاکیزه نگاه‌داشتن بدن است به‌طوری‌که دیدیم هر یك از انواع حیوانی برای حفظ نظافت بدن خود به‌نوعی مخصوص عمل می‌کند. اگر چه مسألهٔ نظافت در حد تغذیه، نزاع، فرار یا جفتگیری مهم و باآنها قابل مقایسه نیست‌ولی باید دانست که بدون توجه به‌نظافت قدرتی برای انجام کارهای اساسی باقی نخواهد ماند. در عده‌ای از موجودات زنده مانند پرندگان، نظافت ومراقبت از پرها مسأله‌ای حیاتی وعدم مراقبت وبی‌توجهی به‌نظافت مرگبار است. هرگاه پرهای چنین پرندگانی به‌گل آغشته شود پرنده از دو نظر مورد تهدید است؛ اول اینکه قادر به‌گریز ازچنگ صیاد نیست ودیگر اینکه نمی‌تواند خود را در مقابل درجهٔ حرارت محیط حفظ کند. پاك کردن یاکندن پرهای کثیف کارآسانی نیست پرندگان ساعت‌ها حمام می‌گیرند و پرهای زیبای خود را روغن‌مالی‌کرده و برق می‌اندازند و یا بدن خود را می‌خارانند. حرکات نظافتی در این حیوانات به‌صورت‌های بسیار پیچیده در مدت طولانی انجام می‌گیرد. با اینکه کار نظافت درپستانداران ساده‌تر از پرندگان است درعین حال قسمت زیادی از وقت آنها را می‌گیرد، نظافت درپستانداران به‌صورت پاك‌کردن، لیسیدن، به‌دندان گزیدن، خاراندن وخود را به‌جایی مالیدن و بافشار ساییدن انجام می‌شود. از طرف دیگر مو، پر وپوست باید دارای بهترین شرایط باشد تا بدن را درمقابل سرما حفظ کند. زیرا اگر کثیف وآلوده باشند خطر بروز بیماری به‌مراتب بیشتر شده وحمله

انگل‌های خارجی به‌پوست بقیهٔ ارزش‌های آن‌را ازبین می‌برد، پستانداران عالی نیز از این قانون مستثنی نیستند.

میمون‌ها وگوریل‌های وحشی وقت زیادی صرف نظافت خود می‌کنند. ذرات یا اجسام خارجی چسبیده به‌بدن خود را جدا کرده و اغلب به‌دهان می‌گذارند ومی‌خورند ویا آن را مزمزه کرده واز دهان خارج می‌کنند. عمل نظافت از نقطه‌ای شروع شده و سپس به‌صورت وسواس به‌همه‌جا سرایت می‌کند زیرا حیوان احساس می‌کند که دلش می‌خواهد، میدان نظافت خود را وسیعتر کند. گاهی عمل نظافت ناگهانی وکوتاه مدت است وگاهی نیز به‌صورت خاراندن یا آهسته به‌دندان گزیدن و طولانی است. این حالات واغلب این حرکات تحت اثر تحریک‌های ویژه‌ای به‌حالت خشم انجام می‌گیرد. خاراندن بدن در حیوانات بوسیلهٔ یکی از پاها صورت می‌گیرد. اما میمون‌ها وگوریل‌ها از همهٔ اندامهای حرکتی از جمله دستها برای این‌کار استفاده می‌کنند. در این حیوانات دستها برای نظافت به‌مراتب بهتر ومناسب‌تر است. انگشتان چابك وورزیدهٔ دست بهتر ودقیق‌تر بسوی نقطهٔ تحریك کشیده شده و عمل خاراندن راانجام می‌دهد. ساختمان دست برای برداشتن وگرفتن دقیق سازگار بوده وارزش‌کار دو دست به‌مراتب رضایت‌بخش‌تر است. این مسأله اهمیت بسیار دارد. میمون یا گوریل برای خاراندن قسمت جلوی بدن وساق پاها به‌خوبی وآسانی از دو دست خود استفاده می‌کنند وبه‌همین راحتی یعنی مانند دستها از پاها نیز استفاده می‌کنند. برای خاراندن قسمتهایی از بدن مثل سرکه دیده نمی‌شود از دو دست استفاده می‌کنند یعنی مانند کورها با دو دست مشغول جستجو شده و می‌جویند. چون نظافت این بخش از بدن مشکل‌تر است، بنابراین کثیف‌تر از سایر اندامهایی است‌که زیرنظر حیوان قرار دارند. جلوی بدن، پاها و دستها همیشه تمیزتر از سایر قسمتها است. نظافت پهلوها و پشت وپهلوی ران به‌مراتب مشکل‌تر است، برای نظافت کامل تمام بدن حیوان ناگزیر است از کمك و یاری دوستان برخوردار شود. پرندگان درنظافت نسبت به‌پستانداران عالی همکاری و معاضدت بیشتری دارند ولی کار آنها هیچ گاه مانند پستانداران عالی همه‌جانبه نیست. پستانداران عالی برای جلب همکاری، از دوستان دعوت می‌کنند وکار نظافت را اغلب با مجاهدت و در طول مدت بیشتری انجام می‌دهند. حرکات چهره‌ای اولین علامت جلب همکاری در میمون‌های دعوت کننده است که خود بهترین نشانه توقع همکاری است. میمون کمك‌دهنده ونظافت‌چی آمادگی خود را با مالیدن سریع لب‌ها به‌هم و تولید صدا وگاهی قراردادن زبان بین لب‌ها اعلام می‌کند. آنگاه میمون دعوت‌کننده خود را شل کرده و قسمتی از بدن راکه احتیاج به‌نظافت یاخاراندن دارد بداو نشان می‌دهد.. چشیدن و مزمزه کردن وگذاشتن خرده‌ریزها به‌دهان که در پیش به‌آن‌اشاره شد نشاندای از نظافت‌های بوزینه‌ای است. بطوری‌که خواندیم این حیوانات آنچه در بدن خود پیدا می‌کردند بلافاصله به‌دهان برده وآن‌را مزمزه کرده ومی‌خوردند. این پدیده در میمون‌های برهنه تحول یافته است وشدت چنین اعمالی موجب عاطفی شدن آن اعمال گردیده است.

چون نظافت ومراقبت از یکدیگر جزءکارهای تعاونی است حرکت ویژه ساییدن لب‌ها به‌هم نیز به‌صورت یك علامت دوستی وجلب محبت درآمده است. امروزه میمون برهنه دیگر به‌همکاری فرد دیگری برای نظافت خود نیاز ندارد ولی بازهم دردوستی‌های صمیمانه از نشانه‌های این عمـــل یعنی دست‌به‌سر و روی یـــکدیگـــر کشیدن استفاده می‌کنند و همدیگر را می‌فشارند. در جوامع عقب افتاده‌که هنوز نظافت به‌حدکافی نرسیده است. پاك‌کردن وخاراندن سر و بدن دیگران هنوز معمول ونوعی رابطهٔدوستانه است فعالیت‌های مربوط به‌نظافت درمیمون‌های برهنه امروزی تقریباً از تحریکـــات ه ریشه‌های اساسی آن دور مانده است پاکیزگی اهمیت خاص یافته وهمه تلاش می‌کنند که پوستی تمیز داشته باشند. دیگر حرکات باقیمانده از نظافت چون تکان دادن لباس ویا تلنگر زدن به‌یقه دیگری نشانه نظافت نبوده وخود نوعی رعایت اصول اجتماعی‌است. این پدیده بین دوستان یا افراد یك گروه متشکل در روابط دوستانه وتعاونی کامل‌تر شده و به‌صورت در بغل فشردن درآمده است.

این علایم دوستی از روز اول زاییدهٔ تسکین خشم وایجاد اعتماد بوده است. یعنی دو دوست غیر همزور یکی قوی ودیگری ضعیف وقتی مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند اگر فرد ضعیف خطایی کرده بود، برای فرار از مجازات یا قطع دوستی ناچار شده‌که بابه‌هم ساییدن لب‌ها یا فرستادن بوسه توجه طرف قوی را جلب کرده و آن وقت به‌پاك کردن دست وپا وبدن او بپردازد. به‌این وسیله نه‌تنها خشم رقیب فرو می‌نشیند وازحمله باز می‌ایستد بلکه سبب پذیرش مجدد ضعیف در پیشگاه قوی می‌شود که امروزه هم این چنین رفتار مجوزی برای حضور در خدمت بزرگتران ونوعی خوش‌خدمتی است. عکس این برخورد وقتی است که حیوان غالب بخواهد رنجش ضعیف را جبران کند. در این صورت روی خود را به‌طرف او برمی‌گرداند ولبهایش رابه‌هم می‌ساید و او را متوجه می‌کند که خشمگین نیست. یعنی رضایت‌خاطر خود را اعلام‌کرده و ثابت می‌کند که نظر سویی ندارد. این وضع در دنیای پستانداران عالی به‌چشم می‌خورد اما به‌علت احتیاج عمومی نشده است وزندگی اجتماعی این حیوانات لزوم چنین رفتاری را تأیید نکرده است. بسیار نادر است‌که حیوان قوی‌پنجه وغالب برای ربودن چیزی از چنگ حیوان ضعیف به‌زور متوسل نشود تنها مورد استثنای این قانون وقتی است‌که حیوان قوی پنجه مادهٔ مقتدری باشد که بچه نداشته باشد وبخواهد بچهٔ مادر دیگری را از او بگیرد. در این حال طبیعی است‌که بچه میمون از فرد غریبه ترسیده ومی‌خواهد به‌سوی مادرش برگردد. ساییدن لب‌ها به‌هم وایجاد سروصدا برای جلب اعتماد بچه به‌وسیلـــه مادهٔ مقتدر و رباینده صورت می‌گیرد اگر این‌کار سبب ازبین بردن وحشت بچه میمون شود. مادهٔ مقتدر او را بغل کرده و برای آرام‌کردن آن دست نوازش به‌رویش می‌کشد.

بدن ما مثل بدن میمون‌ها وگوریل‌ها، برای نوازش از موهای زیبا پوشیده نشد. بنابراین‌وقتی دومیمون‌برهنه‌باهم ملاقات‌می‌کنند برای‌بیان دوستی‌خود، ازروابط‌ویژه‌ای که جانشین همان ملاطفت ونوازش میمون‌ها است استفاده می‌کنند. آنچه مسلم است اولین لبخند هنگام ملاقات به‌جای ساییدن لب‌ها به‌هم آفریده شده است. بطوری که در

بیان تولید و تکمیل لبخند گفته شد این پدیده وسیله جلب توجه مادر است. زیرا بچه میمون برهنه قادر نیست با دست وچنگ ناتوان خود به‌مادر بیاویزد همین لبخندبهترین وسیله دعوت به‌نوازش ودوستی است. حال باید دیدکه **این دعوت وتمنا چگونه به برخوردهای دوستانه تبدیل می‌شود؟** بعبارت دیگر **این برخوردها چگونه تأیید می‌شود؟** قبلا گفته شد که ساییدن لبها از عمل نظافت نخستین مایه گرفته حال باید دید چه عاملی سبب تقویت وپرمعنی‌کردن لبخند شده است. بی‌تردید براثر مرورزمان عکس ـ العمل لبخند دگرگون شده واز نقش اولیه واثر نخستین خود خارج گردیده ولی باز هم برای توجیه نقش امروزی آن باید به‌ذکر اصول اساسی‌تر ومؤثرتر پرداخت، یعنی علت دوام وبقاء آن می‌تواند همان عوض شدن نقش آن وجایگزین شدن فعالیت‌های نظافت اولیه باشد. تشابه مفاهیم این دو پدیده ریشهٔ منطقی این رابطه را به‌سادگی نشان می‌دهد. ریشهٔ سخن گفتن واساس آن زاییدهٔ نیاز جامعه به‌مبادلهٔ تعاون واخبار مربوط به‌آن است. این پدیده در حیوانات به‌صورت انتقال و مبادلهٔ غیر زبانی است. تشکیل اصواتی چون قرقر و فریاد در پستانداران علایم صوتی پیچیده هستند که توسعه یافته وشناخته شده‌اند. این واحدهای صوتی وترکیب‌های متعدد آن‌ها اساس مکالمات خبری را بنیان گذاشته‌اند. وبعکس علایم خلق وخوی وچهره‌ای و روانی که به‌مراتب ابتدایی‌ترند وسیله‌ای برای پیشگویی اجداد ما درباره سرنوشت هرکس بوده‌اند. آنها به‌کمك این تغییرات سرگذشت‌ها می‌گفتند و تفسیرها می‌کردند.امروزه‌منحصراً مکالمات خبری جای تمام ارتباط‌های قبلی را گرفته واین پدیده در گونه ما حائز کمال اهمیت است. مکالمات نیز در جای اول خود متوقف نشده وهمچنان تحول یافته ودگرگون‌شده وتکمیل گردیده است. یکی از پیشرفت‌های بیان، تغییرات علایم چهره‌ای هنگام سخن گفتن است اگر منظور از حرف زدن فقط بیان واقع باشد توسعهٔ علایم روحی وچهره‌ای غیرزبانی برای تکمیل بیان لزومی ندارد. در ارسال پیام‌ها وابلاغ احساسات مختلف باز هم ما نمی‌توانیم فریاد نکشیم و قرقر نکنیم و ناخودآگاه چنین تظاهراتی خواهیم داشت یك فریاد دردآلود نشان می‌دهد که حال شخص خوب نیست واحساس درد می‌کند. برافروختگی غضب‌آلود نشان می‌دهد که شخص عصبانی است‌وگاهی محدودیت وقید در آداب ورسوم مانع ادای کلمات خشم‌آلود می‌شود. ولی کلفت شدن وتغییر صدا بخوبی مقدار عصبانیت رانشان می‌دهد. بسیاری ازکلمات درعین بیان درد ورنج از نظر تون‌صدا شبیه‌ناله و زوزه هستند. مثلا وقتی کسی می‌خواهد بگوید که درد دارم، علاوه بر مفهوم کلمات تون صدا هم این نظر را تأیید می‌کند. بیان جملهٔ «من عصبانی هستم» با سرخی رنگ و داد وفریاد همراه است. پس می‌توان گفت که لحن صدا وفریاد درنسل امروزی نسبت به‌علایم قدیمی کمترین تغییری نکرده وهمچنان به‌قوت وقدرت خود باقی مانده است. تاجایی‌که سگ نالهٔ انسان را به‌آسانی می‌تواند تقلید کند و یا یك فرد خارجی که زبان مارا نمی‌داند، به‌وسیله صدا حالات خشم، رحم و طبایع دیگر ما را می‌تواند بفهمد نوع کلمات که در بیان این احساسات بکار می‌روند گاهی بقدری تحت تأثیر لحن وتون صدا قرار می‌گیرندکه مفهوم آنها بی‌فایده بنظر می‌رسند. (اگر

شما با لحن ملایمی سگ وفادار خود را بخوانید وبگویید سگ کثیف! ویا بعکس با لحن تند و غضبناك او راسگ قشنگ! بنامید صحت ادعای مرا درمی‌یابید) از مقایسهٔ ابتدایی‌ترین رفتار صوتی با پیچیده‌ترین آن به‌این نتیجه می‌رسیم که علایم صوتی‌زبانی تحت تأثیر ارتباط‌های وسیع جامعه مرتب ومنظم شده است. وافزایش امکانات وارزش ارتباط‌های اجتماعی طبیعت متحمل وصبور ویا حساس وزودرنج را بوجود می‌آورد.

سومین شکل تشکیل وتقویت بیان لفظی مربوط به‌روحیه تجسس واکتشاف است. مانند بحث در شناخت زیبایی‌ها بحث دربارهٔ بازیها وسخن گفتن برای رضایت‌خاطر وغیره این‌روش مانند سایر راه‌های انتقال عقاید واخبار نیز به‌سخن‌گفتن منتهی می‌شود. وقتی‌که یك نویسندهٔ زبردست به‌بیان وترسیم مناظر چیره شود شاعر است‌که دراین راه کمالی محسوب می‌شود.

چهارمین شکل بیان عقاید که در این فصل مورد توجه خاص قرار دارد. خوش‌آمدگویی است جملاتی نظیر: «بهترین وقت فصل ویا بهترین کتاب این عصر» هیچگاه افکار واخبار مهمی را نمی‌رساند در واقعیت روحیهٔ گوینده و حد درك زیباشناسی او را نشان نمی‌دهد این نوع بیان در واقع تأییدکننده نقش لبخند ونوعی خوش‌مشربی است یعنی درست جانشین همان نظافت ونوازش اشتراکی روزگار نخستین است که با تدارك‌کارهای غیر حمله‌ای وبه‌دنبال تظاهرات ومکالمات وارتباط دورهٔ طولانی اشتراك سمبول دوستی شده و چنین روحیه‌ای در جلب جامعه تقویت گردیده است.

توجه دقیق به‌این اعمال نشان می‌دهد که دنبالهٔ نظافت‌های ابتدایی به‌صورت بازیهای سرگرم کننده درآمده وخوش‌مشربی خوش‌آیندی را بوجود آورده است. دورهم‌نشینی‌های خاصی که همواره تشکیل می‌شود خود محافلی برای تعریف ازیکدیگر وخوش‌آمدگویی است. به‌محض پایان این نوع مجالست‌ها خاطرهٔ شیرین آن در ذهن‌ها به‌جا می‌ماند و که در برخورد مجدد دوباره همان کلمات وخوش‌آمدگویی‌ها تکرار می‌شود. مثال‌روشن این نوع نشست‌هاکوکتل است‌که دراین نوع مهمانی سعی‌مهمانداران براین است که از طرح هرگونه بحث جدی بپرهیزند و برای طولانی شدن مدت‌ملاقات و مباحثه‌های خوشحال‌کننده تلاش کنند وهمه افراد از همدیگر احوالپرسی‌های تمام‌نشدنی را شروع کرده و مراقب هم هستند مجموع این رفتار مبین نظافت کننده‌های متقابل قدیمی است. دراین مهمانیها با وجودی که بسیاری از افراد برای اولین‌بار با یکدیگر برخورد می‌کنند ولی نیروی خوش‌آمدگویی وملاطفت بقدری درآنها قوی است‌که انگار سال‌ها باهم بوده‌اند: دراین مجالس، خوش‌گذرانی وخوش‌خدمتی فراوان است، مدعوین اغلب افرادی هستند که قبلا با یکدیگر ملاقات‌های کوتاه هم نداشته‌اند. اما برخورد افراد بطور خودکار طوری است‌که گویی بایکدیگر وحدت اساسی دارند، دراین مهمانی عصرانه که بدون تشریفات زاید تدارك می‌شود اختلاف کیفی افرادبسیار ناچیز است. این جلسات از غروب شروع می‌شود و در حین صرف عصرانه وگذراندن زمان تبادل‌نظر، انتقال افکار وبیان اخبار خوش به‌میان کشیده می‌شود. گاهی پس از

صرف عصرانه، مجدداً خوش‌آمدگویی شروع می‌شود وقبل از خداحافظی پاك کردن و زدودن غبار از لباس ویقهٔ مهمانان به‌چشم می‌خورد، لبخند برلب همه نقش می‌بندد. هنگام خداحافظی دوباره مجموعهٔ خوش‌گذرانی‌ها وخاطرات خوش درمجموعهٔفشرده‌ای تجدید می‌شود. آنها برای آخرین‌بار، همدیگر را می‌فشارند وهمه به‌امید تجدیدملاقات، آینده خوش را نوید می‌دهند. اگر صحنه‌ای از ملاقات‌های رسمی وجدی را در نظر بگیریم که خود ماهم جزء آن تشریفات باشیم می‌بینیم که اولین رفتار این برخوردها بیشتر جنبهٔ معرفی وخبری دارد سپس ممکن است مدت کوتاهی به‌خوش‌آمدگویی و توجه به‌دیگران بگذرد که معمولا این نوع برخورد منحصر به‌اول وآخر جلسه است. درمیهمانی‌های تشریفاتی به‌جای آن که مهمانان از جنبهٔ جدی خارج شده و با صمیمیت درهم فرو روند برخورد کاملا خشك وجدی است در تمام مدت صرف غذا جز مبادلهٔ چند تعارف کوتاه ارتباط دیگری باهم نخواهند داشت و در پایان جلسه هم بدون هیچ‌گونه همبستگی با خداحافظی خشکی از هم جدا می‌شوند واز آنجا که صمیمیت و توجه مستلزم همبستگی بیشتر است دراین محافل به‌چشم نمی‌خورد. نمونهٔ بارز این دور هم جمع‌شدن‌ها اجتماع‌های مذهبی است‌که با محرومیت از همهٔ عیاشیها وخوش‌گذرانی‌ها با دلبستگی به‌آداب ورسوم ویژه‌ای پایدار مانده است. بهترین جانشین‌نظافت ابتدایی قدیم همان رفتار ارتباطی و خوش‌آمدگویی است. باید دانست که این تنها کامیابی مانیست. پوست برهنه ما وسیلهٔ آرایش و تحریك فراوان دارد و بسیاری از قسمت‌های آن می‌تواند منطقهٔ تحریك باشد. لباس‌های کرکی، یا پرزدار حتی قالیها و مبل‌ها می‌توانند جزء وسایل تحریك وخوش‌آیند گردند حیوانات اهلی‌که با میمون برهنه محشورند نمودار خوبی برای این نوع برخوردها هستند زیرا اگر پشم‌های گربه یا پشت گوش سگ را بخارانیم آنها خود را برای جای گرفتن درآغوش آماده می‌کنند این‌کار حیوان که توجه به‌نوازش است مرحله‌ای از عکس‌العمل وپاداش در مقابل ملاطفت محسوب می‌شود. در پستانداران عالی قدیمی، وسعت میدان نوازش یك نوع امتیاز محسوب می‌شود. درگونه ماهم که تقریباً تمام بدن برهنه است، بازهم نقاطی چون سر از مو پوشیده است‌که خود محل مناسبی برای آرایش و نوازش‌است پشم ومومراقبت بسیار لازم دارد و بهداشت آن به‌سادگی تأمین نمی‌شود همهٔ متخصصین آرایش وافراد نظافت‌کننده برای رعایت بهداشت آن کوشش می‌کنند حال باید دیدکه چرا آرایش موها، بطورکامل مایه همبستگی‌های عیشی ومعمولی نشده است و برای چه این رفتار فقط تحت عنوان نظافت قرار گرفته است در حالی که ماهم مانند سایر حیوانات عالی می‌توانستیم خوش‌آیندها ولذت دادن‌ها خود را به‌این منطقه حساس توجه دهیم. مبین این عقیده در جهتی جنسی بودن گیسوان است آرایش‌های مختلف مو، امروزه ازوسایل مؤثر نفوذ جنسی روی جنس مخالف است که جنبهٔ صفت ثانویه جنسی پیدا کرده است. آنهایی که به‌موتوجه دارند وبه‌آن عشق می‌ورزند و در زندگی جنسی ورفتارهای عاشقانه‌شان مو نقش مهمی دارد کم نیستند. بطوری که نوازش مو یا مچاله کردن آن، از حرکات خاص ونشانه‌های ابراز عشق است. یعنی موبه تنهایی می‌تواند نشان دهندهٔ

دوستی ساده تا عشق شدید باشد کسانی‌که نوازش موراً نفی‌کرده‌اند. پدیده دیگری را در امر همبستگی‌های اشتراکی وخوش‌گذرانی جانشین آن نموده‌اند دست یا ماهوت پاك‌کن کشیدن روی گربه با سایر حیوانات خود نوعی ترضیهٔ چنین خاطره است و چنین تمایلی را برمی‌آورد. احساس احتیاج به‌نوازش شدن نیز مطلبی جداگانه است‌که تحت مقدماتی عنوان خواهد شد. این خواستهٔ درونی وآرزوی نهایی امروزه فقط در سالن آرایش برآورده می‌شود. در آرایشگاه، مشتری مرد یا زن بدون اینکه مطمع جنسی باشند با کمال میل خود را در اختیار آرایشگر می‌گذارد او کم‌کم باتماس‌های مداوم کار خود را انجام می‌دهد. آرایشگران حرفه‌ای از نظر ارتباط با مردم با وجود ملامسه‌ها و برخوردها ازسایر افراد مجزا بوده و از هرگونه اتهامی مبرا هستند واگر آرایشگر مردان، مرد و آرایشگر زنان، زن باشد به‌مراتب اشکال وخطر کمتر خواهد بود. گاهی بهرحال جنسیت آرایشگر هر چه باشد تأثیر آن مساوی است. زیرا وقتی‌که آرایشگر مرد است بارفتار زنانه واقعیت شخصیت جنسی خود را فراموش می‌کند. کار آرایش مردان اغلب به‌وسیلهٔ مردان انجام می‌گیرد ولی اگر زنی او را یاری کند آن زن هم همانند یك مرد عمل می‌کند.

آرایش واصلاح سر شامل سه مرحله است: اولا با توجه ونوازش مردها، هیجان یا آرامش ایجاد شده واین وسیله‌ای برای کامیابی ولذت طرفین است ثانیاً کسی‌که در این فعالیت مطیع محض باشد سرانجام زیباتر می‌شود زیبایی سبب تحریك جنسی وایجاد روحیهٔ تمایل وکشش درجنس مخالف است و زیباطلبی خاص‌گونه میمون برهنه است و در فصل آینده مجدداً دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد. مطلب خوشگل شدن و خوشگل کردن اگر چه جزء این مبحث یعنی یاری وتعاون نیست ولی خود منشعب از نظافت است. خال‌کوبی، ریش‌تراشی، کوتاه‌کردن مو، آرایش و درست‌کردن دستها، سوراخ کردن گوش و حتی نوع اصیل‌تر آن، حجامت وخط خطی‌کردن بدن همه وهمه ریشهٔ نظافت دارند واز همان اعمال سادهٔ نظافتی نخستین ناشی شده‌اند.

به‌همین دلیل هم‌کلمه **توالت** که از کلمه نظافت‌گرفته شده عملا جانشین‌آن‌گردیده است. مراقبت از پوست بازهم به‌روزگار اولیه برگشته وبه‌جایی رسیده است‌که بـرای زیبا شدن خود را در اختیار جراح قرار می‌دهند.

پدیده قطع اندام‌ها بیشتر درحیوانات اسیر دیده می‌شود. این حیوانات ابـداء به‌لیسیدن بدن خود آغاز می‌کنند وبه‌تدریج بشدت این عمل می‌افزایند تا حدی‌که در اندام مورد نظر جراحت ایجادکنند. این‌کار اغلب شخصاً وگاهی به‌وسیله دوستان انجام می‌گیرد. زیاده‌روی دراین نوع توالت وپاکیزگی موجب رنج ودرد وتشتت است. در موقعیت‌های خاص گونه اصلی ما هم با قدرت تمام بعضی از نواحی بدن خود را قطع می‌کند. وجراحی پوست‌که امروزه صورت می‌گیرد نمایش کوچکی از سیر این روحیه در گونه ما است. در زمان ما با شرایط موجود عقیده اوپورتونیسم[۱] به‌آسانی‌این‌راه به‌سر

---

۱. Opportunisme عقیده کسانی در شرایط دشوار معتقدند باید از خشونت افکار خود بکاهند تا بهتر به‌مقصود برسند. مترجم

برده است. با همهٔ توسعه‌ای که در فنون پدید آمد. به‌کمك استعداد واحساس شدیدتعاون که درگونه ما است عمل نظافت به‌صورت یاری متقابل درآمده است. دنیای پزشکی در گونه ما که مظهر قبول مسؤولیت‌های عظیم در قبال جامعه‌است مبین اصل تعاون‌حیوانی است. اگر گروه پزشکان سرکشی آغاز کنند ودست از درمان بکشند افراد جامعه باید همیشه از دردهای شدید ورنج فراوان در زحمت باشند وتلفات سنگینی را تحمل کنند.

بطوری که سرنوشت حیات غیرقابل پیش‌بینی خواهد شد. و این مسأله تنها به‌علت مرگ ومیر ناشی از عدم مداوا نیست بلکه تشخیص شدت وضعف و راست و دروغ بیماری‌ها هم غیرممکن خواهد شد. برای درك این مطلب باید بین بیماری‌های جدی وسخت وعوارض سطحی اختلاف قایل شد. اگر پای میمون برهنه زخمی شود ممکن است در شرایط خاص و بطور غیرمنتظر تحت اثر میکرب‌های مولد بیماری متعفن شود و یا اگر بیماری عفونی عادی وخفیف باشد. از نظر واقعیت درد وبیماری هر دو در یك حد خطر وبه‌یك اندازه نیازمند مراقبت هستند و حال آنکه دیگران بیمار اولی را که دردی آشکار دارد برای طلب مراقبت ومعالجه محق می‌دانند. در بعضی ازبیماری‌ها یاری‌طلبیدن مریض فقط، درخواست نوازش ودلجویی است. مانند سرفه، زکام، گریپ، قولنج، سردرد، درد معده گلودرد، ناراحتی کبدی، آنژین، لارنژیت وامثال‌آنها مریض با اینکه در این بیماری‌ها حوصله زیادی ندارد، با آه وناله‌اش مراقبت اطرافیان را می‌خواهد دو چندان کند. طلب یاری ازافرادی چون طبیب، پرستار، داروساز، والدین و دوستان در تسکین بیماری نقش مهمی دارد و گاهی نوازش‌ها مراقبت‌ها ودلسوزی‌های دوستانه، بیماری را درمان می‌کند. دادن قرص وسایر داروها به‌بیمار شاید قدیمی‌ترین روش کمك ومراقبت از بیمار باشد تجویز دارو به‌وسیلهٔ طبیب‌امروزی هیچ اختلافی باکار جادوگر قدیم ندارد بی‌تردید این تفسیر ما بعلت اینکه ممکن است عامل اصلی بیماری ویروس یا میکرب باشد مورد اعتراض قرار گیرد و به‌ماگفته شود که چرا یك مسأله دقیق پزشکی را از نظر رفتار تفسیر کرده‌اید؟ جواب این سئوال‌این است‌که ما درشهرهای بزرگ همواره مورد حمله وتجاوز ویروس‌ها ومیکروب‌ها هستیم درحالی که به‌ندرت قربانی آنها شده وازبین می‌رویم، یعنی استعداد وآمادگی ابتلا به‌بیماری در عده‌ای از افراد قوی است افراد شهرهای بزرگ اجتماعات گسترش‌یافته. کمتر از بدی پرستار ومراقبت یعنی از فقدان استمالت می‌نالند. امااجزاء جوامع‌کوچك اغلب گله‌مندند. کوچك وبزرگ جلوه دادن درد، مربوط به‌این است که بیماری در کجای بدن وآن بخش از بدن تاچه حد در زندگی بیمار مؤثر باشد. مثلا دلقکی که پس از مدتها مداومت وتلاش در اجرای وظیفه خود خسته وناتوان شود و صدایش را از دست بدهد ظاهراً مبتلا به‌لارنژیت شده است. او ناچار است کارش را تعطیل‌کرده و به‌استراحت بپردازد. در اینجا احساس طلب یاری در او فزونی می‌گیرد و با جمع کردن افراد به‌دور خود و جلب ملاطفت‌ها و نوازش‌های آنها که جایگزین‌توجه‌وتحسین روزهای هنرنمایی او است ناراحتی و تشتت او تخفیف می‌یابد. اما اگر بیماری دلقك یك ناراحتی پوستی باشد. چون با پوشیدن لباس می‌توان عارضه پوستی را مخفی

نگهداشت وظاهراً درکار دلتك هیچ وقفه‌ای ایجاد نمی‌شود و در نتیجه از توجه و دلسوزی اطرافیان برخوردار نمی‌شود. بیماری وتشتت او ادامه پیدا می‌کند. حال اگر یك پهلوان کشتی کج را در نظر بگیریم. درست قضیه معکوس می‌شود. او اگر دچار گرفتگی صدا شود. افراد را به‌کمك نمی‌طلبد وازکسی انتظار یاری و نوازش نداردیك بیماری ساده پوستی این پهلوان را بستری می‌کند. زیرا او لخت در میدان ظاهر می‌شود و بدن او آماج نگاه‌ها است. به‌این دلیل‌به‌محض پیدایش عارضهٔ پوستی طبیب مخصوص ورزشکاران کشتی کج دست به‌اقدام ومعالجه می‌زند و با توجه وکمك خود ناراحتی پهلوان را التیام می‌بخشد جالب توجه اینکه ناراحتی‌هایی نظیر وجود پولیپ دربینی بهیچ‌وجه مانع‌کار یك هنرپیشه یا خواننده نمی‌شود واین افراد فقط هنگامی اقدام به‌معالجه خود می‌کنندکه بیماریشان شدت یافته وبه‌صورت لارنژیت ظاهر شود. برای کشتی‌گیر لخت شدن وبدن سالم فوق‌العاده اهمیت دارد. وناراحتی او هنگام بروز بیماری‌های پوستی شبیه ناراحتی‌های صوتی هنرپیشه است.

به‌نسبتی که نیاز به‌کمك و استمالت دیگران شدیدتر باشد بیماری سخت‌تر خواهد بود. در عصر ما دیگر دقت و مراقبت از بچه به‌حدی نیست که او را لوس بار بیاورد. در بیماری‌های واقعی بناچار بستری شده واستراحت می‌کنیم. اما اثر مراقبت‌ها که یادآور، توجه وملاطفت ولالایی‌ها است هنوز برای ما بسیار فرح‌بخش و جالب است بطور مسلم مداوا و درمان بیمار در بیمارستان به‌بهبود او کمك بیشتر می‌کند ولی از آنجاکه عامل اصلی معالجه امنیت وفراغت ورضایت خاطر حاصل از مراقبت‌هااست. لذا معالجه درخانه معمول‌تر است. در بیمارستان کارهای تصنعی بی‌فایده بوده وهمهٔ علایم مبین دوستی دلسوزی ومراقبت حقیقی است. یعنی انگیزه مراقبت درد واقعی است.

همه ما تا حدودی از دلسوزی‌های لازم ونوازش محروم بوده‌ایم. بطوری‌که در موارد بیماری از نوازش ویاری دیگران احساس رضایت‌خاطر می‌کنیم. بنابراین‌به‌همان نسبت که عامل اصلی بیماری در ما اثر می‌کند، توجه و نوازش هم معالجه مؤثر است در عده‌ای احتیاج به‌کمك ودلجویی به‌حدی است‌که برای برآوردن این نیاز مدت مریضی خود را به‌درازا می‌کشند. تا مدت بیشتری تحت مراقبت قرار گیرند. این روحیه‌گاهی بوجود آورنده واحدهای معلول اجتماعی است به‌این معنی که تعداد طالبین نوازش و نوازشگران افزایش یافته وعده‌ای از مردم به‌بیماری مزمن نیاز به‌نوازش مبتلا می‌شوند که همواره، از همه چیز وهمه‌کس توقع توجه و مراقبت مخصوص دارند. اگرواقعیت طبیعت افراد نیازمند به‌نوازش، شناخته شود وهنگامی‌که آنها برای جلب‌یاری دیگران به‌بیماری‌های به‌ظاهر شدید مبتلا می‌شوند علت اصلی بیماری به‌آنها گفته شود آنها انکار کرده و سعی می‌کنند اتهام را رد کنند. در شرایط تشویش‌های اجتماعی ونظیر آن پرستاران با حوصله خود از معالجین مجرب بوده و گاهی تنها از توجهٔ آنها نتایج حیرت‌انگیز ومعجزه‌آسایی به‌دست می‌آید واغلب مداوا کنندگان درمعالجهٔ بیمار ازاین طریق استفاده کرده ونتایج مفیدی عایدشان می‌شود. متأسفانه علت اصلی بسیاری از

بیماری‌ها نیاز به‌کمك وملاطفت است. ممکن است شخص خود را مبتلا به‌بیماری سخت تصور کند وحتی یك عمل جراحی برای خود لازم بداند. درحالی که شاید اصولا ناراحتی جسمی درکار او نباشد.

اکنون می‌خواهم تمام توجه خود را به‌مسأله یاری در رفتار اجتماعی‌گونه خود معطوف کنم. باید اذعان کرد که با همهٔ برنامه‌های عریض و طویلی که در زمینهٔ تعاون در دست اجرا است. هنوز جوابگوی احتیاجات ما نشده و از مرحلهٔ اولیه وحیاتی خود تجاوز نکرده است. حتی هنوز چیزی جای خودیاری ویا خودآرایی را نگرفته است. میمون برهنه مانند سایر پستانداران عالی به‌کارهایی نظیر خاراندن بدن مالیدن چشمان، ور رفتن بازخم‌ها وحتی لیسیدن آنها می‌پردازد ظهور این فعالیت‌ها، معمولا اوقات معینی است. مثلا وقتی‌که جلوی نور آفتاب استراحت می‌کنیم ویا حمام آفتاب می‌گیریم وقت مناسبی برای این قبیل کارها پیدا می‌کنیم. این طبیعت در بعضی موارد به‌صورت آداب و رسوم پذیرفته شده که متداولترین آنها، شستشوی بدن با آب است. این رفتار که در سایر جانوران بسیار نادر است بین افراد قبایل و طوایف مختلف گونه ما مشترك است تا جایی که اولین نقش حفظ بهداشت را بعهده دارد. با وجود امتیاز شستشوی بدن در گونه ما و با توجه به‌استفاده ازآب برای شستشوی بدن بازهم بعلت غدد مترشحهٔ چربی در پوست سطح بدن همیشه پاك نمی‌ماند وما مجبوریم برای نظافت وحفظ پوست در مقابل کثافات چند وقت یك‌بار شستشو را تکرار کنیم. زیرا چربی روی پوست،غبار هوارا به‌خوبی جذب می‌کند وغبار آلوده به‌میکروب‌ها ومنشاء بیماری‌ها است.

علاوه‌برمطالبی‌که در زمینهٔ یاری وفعالیت‌های مربوط به‌وجود چربی در پوست بدن عنوان کردیم. باید یادآور شویم‌که بافت چربی زیر پوست عمل حفظ حرارت متناسب بدن رانیز بعهده دارد. بدن‌گونه ما، مانند سایر پستانداران وپرندگان حرارت داخلی بالا وثابت‌دارد واین پدیده ازنظر فیزیولوژی حائز کمال‌اهمیت‌است وقتی که ما سالم هستیم درجهٔ حرارت محیط هرچه بالا یا پایین باشد تغییرات درجهٔ داخلی ما از یك ششم درجه تجاوز نمی‌کند. درجه حرارت بدن ما در اوقات معینی از شب و روز بطور منظم کمی تغییر می‌کند. مثلا عصرها درجهٔ حرارت حداکثر وساعت چهار صبح حداقل هرگاه محیط زندگی فوق‌العاده گرم یا فوق‌العاده سرد باشد. احساس بی‌تعادلی شدیدی خواهیم‌کرد. این بی‌تعادلی به‌منزلهٔ اطلاعیه وآماده‌باش است و تازمانی که وسیلهٔ فرار ما از سرما یا گرمای شدیدی فراهم نشده مانع اثر سرما وگرمای غیرعادی در درون‌ما می‌شود. بدن بی‌آنکه منتظر یافتن راه چاره‌ای از طرف ما باشد بطور خودکار به‌راه‌های مختلف برای ثابت نگاهداشتن حرارت بدن تلاش می‌کند. مثلا اگر محیط خیلی گرم باشد بلافاصله عروق سطحی بدن منبسط می‌شوند. بدینوسیله گرمای بیشتری به‌سطح بدن آمده وگرمای بیشتری از راه پوست خارج می‌شود. هنگام گرما ترشح عرق نیز افزایش می‌یابد. در سطح بدن ما بیش از دو میلیون غدهٔ مولد عرق وجود دارد. این غدد هنگام گرمای شدید ترشح خود را به‌حداکثر یعنی ساعتی یك لیتر می‌رسانند. تبخیر عرق سطح بدن یکی از بهترین واساسی‌ترین وسایل اتلاف

حرارت است. زمانی که برای برقراری تعادل حرارتی وسازش یافتن باگرمای شدید عرق می‌ریزیم دورهٔ سختی را می‌گذرانیم. بی‌تردید برای تنظیم گرمای بدن مرکز مهمی وجود داردکه درجهٔ حرارت غریزی ما را در هر نوع آب وهوا ثابت نگه‌می‌دارد. تغییرات آن هرگز بیش از شش دهم درجه پایین یا بالا نیست. گمان می‌رود که بنیاد این مسأله نیز نژادی باشد.

در هوای بسیار سرد دو عامل گرمای بدن را ثابت نگه‌می‌دارد. یکی انقباض رگهای سطحی بدن و دیگری لرز. انقباض عروق سطحی موجب حفظ گرمای داخلی شده و لرز که یك نوع حرکت بدن است انرژی حرارتی ایجاد می‌کند. امااگر بدن‌مدت زیادی در معرض سرمای شدید قرار گیرد ورگهای سطحی همچنان به‌حالت انقباض‌باقی بمانند سرمازدگی عارض می‌شود. دستگاه‌های ضدسرمازدگی در ناحیهٔ دست بیشترند. یعنی در مقابل سرمای شدید اول انقباض عروق دستها شروع می‌شود. این انقباض بسیار شدید وقابل اهمیت است. تقریباً ۵ دقیقه بعد این پدیده معکوس می‌شود. یعنی همان عروق منبسط می‌شوند درنتیجه دستها قرمز شده و کمی باد می‌کنندوجریان‌خون درآنها افزایش می‌یابد (مانند وقتی‌که‌گلوله برفی می‌سازیم وآن رابه‌آسانی در دست‌می‌گیریم)، انقباض وانبساط ناحیه دست‌ها، بطور متناسب ومداوم صورت می‌گیرد. انقباض رگ‌ها مانع خروج گرما وانبساط آن‌ها مانع سرمازدگی دستها می‌شود. امروزه افراد تأثیر آب وهوای سرد یا گرم را بربدن می‌دانند وسازش‌های بدن وتغییرات خفیف سوخت وساز یاخته‌ای را بخوبی می‌شناسند.

در همهٔ نقاط کرهٔ زمین به‌معیار اختلاف طبقات مردم کنترل درجه حرارت زیستی تابع آداب ورسوم متفاوت است توسعه آتش وتغییر ونحول درپارچه وطرح لباس‌های مختلف برای حفظ گرمای بدن واستفاده از بادبزن وکولر وغیره برای مبارزه باگرما مؤثرند. اما هیچ‌یك ازاین پیشرفت‌های چشم‌گیر نتوانسته‌اند کمترین تغییری در درجهٔ حرارت ثابت بدن ما ایجاد کنند. و در هرحال حفظ درجه حرارت داخلی بسیارآسان شده بطوری با شرایط متنوع‌تر از محیط زیستی همه نوع جانوران می‌توانیم زندگی کنیم. به‌کمك فنون جدید و در سایهٔ تجارب علمی امروزه میمون برهنه در حرارت‌های فوق تصور از سرما وگرما می‌تواند زندگی کند.

قبل ازاینکه به‌این مبحث خاتمه دهیم به‌مورد دیگری اشاره می‌کنیم وآن‌پیچیدگی عمل تعرق درگونه ما است. بالا رفتن میزان عرق در محیط‌گرم نوعی عکس‌العمل‌اساسی مربوط به‌سیستم غدد مترشحهٔ پوستی است. بعضی ازنواحی بدن بی‌توجه به‌گرمای محیط تحت اثر عوامل دیگری دارای ترشح عرق فراوان هستند. جذب مواد غذایی پر ادویه اغلب سبب می‌شود که به‌چهره عرق بنشیند. وحال آنکه تشتت اساسی بطور ناگهانی موجب عرق کردن نواحی دیگری چون: کف‌دست، کف‌پا، زیر بغل وگاهی پیشانی می‌شود. در این وقت سایر قسمت‌های بدن عرق نمی‌کنند. باید اضافه کردکه دراین زمینه کف دست وپا به‌مراتب حساستر از زیر بغل وپیشانی است. به‌همان نسبت که کف دست و پا موقع تشتت عرق بیشتری می‌کند: زیر بغل و پیشانی نسبت به‌گرمای محیط حساسیت

بیشتری دارند. چنین به‌نظر می‌رسد که عرق کردن کف دست وپا برای کمك به‌عمل کنترل درجه حرارتی است که به‌تازگی وارد بدن شده است هنگام بروز خطر یا سانحه نیز کف دست وپا قبل از قسمت‌های دیگر بدن عرق می‌کند وبه‌نظر می‌رسد که این یك صفت اختصاصی است. نمودار روشن وغیرفیزیولوژیکی این پدیده، تف‌کردن وآب‌دهن مالیدن به‌کف دست هنگام گرفتن دستهٔ تبر یا اشیاء نظیر آن است. وبهرحال شروع کار فعالانه است.

بعد از جنگ شوم هسته‌ای وتخفیف یافتن بحرانهای سیاسی مرکز بزرگی برای تحقیق دربارهٔ عرق بدن تشکیل گردید تا حدود استفاده ازاین عارضهٔ طبیعی در بیان حالات روحی معلوم شود. زیرا سایر علایم مشخص کننده روحی در پیگرد زمانه وتمدن بکلی نابود شده‌اند اگر شما کف دست خود را در اختیار کف‌بین بگذارید، شاید او نتواند آیندهٔ شما را بازگوکند اما اگر یك فیزیولوژیست دست شما را به‌بیند میزان ترس شما را از آینده بازگو خواهد کرد.

فصل هشتم

حیوانات

در فصول گذشته رفتار میمون‌های برهنه ورفتار آنها با سایر انواع این‌گونه مقایسه شد ونتیجه این مقایسه شباهت و ویژگی رفتار این حیوان بود. حال می‌خواهیم به‌مقایسه رفتار میمون برهنه با سایر حیوانات گروه‌های دیگر به‌پردازیم تا ویژگی‌های آن‌را نسبت به‌همهٔ حیوانات بیابیم وبه‌این طریق افرادی راکه به‌صورت‌های مختلف حیات عالی حیوانی دارند از سایر جانورانی که در محیط آنها پراکنده‌اند بازشناسیم. خصوصیاتی که در اینجا مورد نظرقرارمی‌گیرند عبارتند از: صید، همزیستی رقابت، زندگی انگلی وتغذیه از آمیختن پنج صفت بالا در میمون برهنه، تحت عنوان مشترك اقتصاد نامگذاری شده است که بقیهٔ امور مانند علوم، زیباشناسی وحتی تمام اصول وقواعد مذهبی مربوط به‌آن می‌شود. به‌علت اقتصاد و وابستگی‌های مخصوصی‌که ما به‌سایر حیوانات داریم، گونه میمون برهنه بین سایر گونه‌های جانوری تك شده‌است. از آنجا آنجا که صفات مذکور هر یك مستقل و جدا از یکدیگرند، برای درك کامل مطلب لازم است‌که یك‌یك آنها را مورد مطالعه قرار دهیم.

از طرفی به‌علت کنجکاوی وتجسس واز طرف دیگر برحسب تصادف وپیش‌آمد حیواناتی که مورد صید میمون برهنه قرار می‌گیرند بسیار زیادند. میمون برهنه بسته به‌موقعیت‌ها ومکان‌ها ولحظات مختلف تقریباً به‌صید وخوردن همهٔ حیوانات پرداخته است اگر به‌کمك آثار وعلایم بدست آمده از دوران ما قبل تاریخ که از آن نیم میلیون سال گذشته مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم حیواناتی مانندگاو وحشی، اسب، کرگدن، گوزن، خرس، گوسفند، ماموت، شتر، شترمرغ، گاومیش، گراز و غیره به‌وسیلهٔمیمون برهنه شکار شده و غذای او را تشکیل داده‌اند: اگر بخواهیم از کلیهٔ جانورانی که گونه ما امروزه از آنها به‌عنوان غذا استفاده می‌کند لیستی تهیه کنیم‌کاری بسیارمشکل

وشاید بیهوده باشد اما بیان تمایل گونه ما به‌اهلی کردن وصید وقربانی جانوران بسیار جالب، ولازم است که به‌شرح آن بپردازیم. اگر چه ما از خوردن هیچ نوع گوشتی روگردان نیستیم ولی چند نوع گوشت معین اساس غذاهای حیوانی ما را تشکیل می‌دهـــد.

مسألهٔ اهلی کردن چهارپایان و در اختیار گرفتن امور زندگی آنها و بالاخره پرورش وکشتن آنها کار تازه‌ای نیست وشاید از آغاز آن بیش از ده هزار سال‌می‌گذرد وبه‌نظر می‌رسد که این کار سال‌های سال ادامه یابد. بز، گوسفند وگاو وحشی ازاولین انواع چهارپایانی هستند که اسیر چنگال میمون برهنه شده‌اند. با توسعهٔ کار کشاورزی واسکان قبایل، پرورش خوك، گاو، گاومیش آسیایی وگاومیش دم‌اسبی نیز به‌حیوانات اهلی افزوده شد. از تاریخی که اسب وسایر چهارپایان به‌خدمت میمون برهنه درآمدند بیش از چهار هزار سال می‌گذرد و در این مدت نژادهای مختلف ومشخصی از ایـــن حیوانات به‌خدمت گمارده شده‌اند. در این مدت گوسفند وبز وگاو وحشی مستقیماً از حالت صید شکارشدنی به‌صید پرورش یافتنی تبدیل شده‌اند. خوك واسب نیز از آغاز کشاورزی در خدمت ما بوده‌اند.

هنگامی‌که میمون برهنه به‌کشاورزی وبرداشت محصول پرداخت وبه‌منابع بزرگ کشاورزی وقوف یافت دست از خانه به‌دوشی برداشته وخود را در حوزه‌ای محدود ر محصور نمود. ازاینجا لزوم پرورش چهارپایان واهلی‌کردن‌آنها بیشترشده وضروری‌تر بنظر رسید.

تنها پستاندار کوچکی که اهلی‌کردن آن دیر شروع شد و مدت زیادی هم به‌طول انجامید خرگوش بود. اهلی کردن پرندگان نیز مانند چهارپایان تاریخی دارد وآنچه، مسلم است این‌که از هزاران سال پیش، میمون برهنه همراه با صید پرندگان به‌اهلی کردن انواعی از آنها مانند: مرغ، غاز، اردك، و مدتی بعد؛ قرقاول، مرغ فرعونـــی، بلدرچین و بالاخره بوقلمون مشغول بوده است. صید ماهی‌ها به‌وسیلهٔ میمون برهنـــه تاریخی بس‌کهن دارد واز انواع آنها مارماهی‌ها، ماهی‌های قنات وماهی قرمز بیش‌از سایر انواع صید می‌شده است. ماهی قرمز که گوشتش بسیار لذیذ وخوش خوراك است مدتی بعد به‌علت رنگ زیبا، جزء ماهی‌های زینتی شد. پرورش ماهی بیش از دو هزار سال سابقه ندارد. اما این دلیل کم‌بودن فعالیت‌های مربوط به‌صید ماهی نیست.

دومین موضوعی که باید در ارتباط اختصاصی میمون برهنه وسایر حیوانات‌مورد بحث قرار گیرد، همزیستی است. مسأله همزیستی را می‌توان کمك ویاری متقابل دو نوع مختلف نسبت به‌یکدیگر دانست. زندگی همزیستی در دنیای حیوانی فراوان است که معروفترین نمونهٔ‌آن‌همکاری‌وهمزیستی عده‌ای‌ازپرندگان‌مناطق‌حاره باسمدارانی‌نظیر کرگدن. زرافه و گاومیش است. این پرندگان با خوردن انگل‌های پوستی سمداران مذکور غذای خود را تأمین کرده و در عین حال سلامت آنها را تضمین می‌کنند.

نر و مادهٔ گونه‌ما، به‌علت زندگی اشتراکی و همکاری نوعی زندگی همزیستی دارند و اختلاف ارتباط آنها با رابطهٔ صیاد و صید این است که همکاری آنها همواره

برای بقاء طرفین است. درحالی‌که بقاء صیاد با مرگ صید تأمین می‌شود. در مورد حیوانات اهلی هم مطلب اخیر صادق است زیرا با همهٔ مراقبت‌هایی که از حیوانات‌اهلی به‌عمل می‌آوریم سرانجام آنها را کشته و می‌خوریم. این‌نوع همزیستی دگرگون شده است. زیرا می‌توان مطلب را این‌چنین تفسیر کرد که چون آن‌ها در مقابل مراقبت‌ها و توجه ما قدرت جبران ندارند ما آنها را می‌خوریم.

قدیمی‌ترین حیوانی که در تاریخ حیات میمون برهنه، با او زندگی همزیستی دارد و ما هیچگونه چشم طمعی به‌گوشتش ندوخته‌ایم سگ است. گرچه زمان دقیق اهلی کردن این حیوان ارزنده در دست نیست اما به‌تقریب می‌توان گفت که از ده‌هزار سال متجاوز و تاریخچهٔ آن بسیار جالب است. بی‌تردید اجداد وحشی این سگ‌های‌اهلی از رقبای سرسخت اجداد ما، یعنی میمون‌های شکارچی بوده‌اند. سگ‌ها نیز مانند میمون‌های شکارچی، به‌صورت گروهی به‌صیدهای بزرگ حمله می‌کردند و در آن زمان وضع طوری بود که بین سگ و میمون ارتباط ایجاد نمی‌شد. امتیازاتی که در سگ‌های وحشی برتر از میمون‌های شکارچی بود. یکی استعداد سگ‌ها برای تشکیل گروه و گله بود که هم اکنون نیز هست. هنگامی که صید از جلوی آنها بگذرد و یا حتی از دور دیده شود سگها می‌توانند با سرعت فوق‌العاده زیاد، خود را به‌آن رسانیده و سد راهش بشوند. دیگر اینکه قدرت بویایی و شنوایی آنها به‌مراتب قوی‌تر از جنس ما است. اگر با بخشیدن بخشی از صید یا تقسیم آن این همه مزایادراختیار ماقرارگرفته می‌شد توفیق بزرگی بود و همزیستی و همکاری بین میمون شکارچی و سگ‌های وحشی به‌بهترین وجه فراهم می‌گردید. بهر طریق و بهرحال علت صحیح و دقیق آغاز این همبستگی را نمی‌دانیم ولی مسلم است که بین این دونوع جانور ارتباطی پیدا شده که به‌تدریج شدت یافته و امروزه هرچه بیشتر درهم آمیخته است. تا جایی که ممکن است نوزاد سگ شکارچی را میمون برهنه بپروراند و باغذاهای مناسب از او مراقبت کند سگ نیز به‌زودی با توجه شبانه خود که در کمال دقت و ملاطفت انجام می‌گیرد، ارزش وجودی خود را نشان داده به‌طوری که در زندگی میمون برهنه نقشی بعهده گرفته است. سگ‌ها به‌نرهای شکارچی کمك می‌دهند و هنگام لزوم در کمین و تعقیب صید رفته و شکار را تا پای جان دنبال می‌کنند. میمون برهنه با دست خود به‌سگ‌غذا می‌دهد، لذا سگ به‌کمك شعور ذاتی خود ریاست و برتری ولینعمت خود را قبول کرده و خود را کاملا در اختیار او قرار می‌دهد. تربیت انتخابی‌و مراقبت در زاد و ولد بعضی از انواع سگ می‌تواند پس از مدتی سگی بیآفریند که به‌مراتب آرامتر و قابل کنترل باشد. این نسل جدید که از نسل گذشتهٔ خود ممتاز شده مبین تاریخ ظهور سگ شکارچی است.

بین اهلی شدن حیوانات سمدار و زندگی همزیستی با سگ روابط خاصی وجود دارد. قبل از آغاز مرحلهٔ واقعی کشاورزی سگ در جمع‌کردن حیوانات اهلی، مانند بز، گوسفند، و گاو وحشی نقش مهمی داشته و آنها را دسته‌دسته در یك محل جمع می‌کرده‌است مطالعه در زندگی سگ گلهٔ امروزی و دقت در زندگی همزیستی این

جانوران با گله صحت این ادعا را تأیید می‌کند.

مدتی بعد یعنی در عصر جدیدتر پرورش‌های انتخابی عده‌ای از سگ‌ها را بـرای مشاغل جدید و همزیستی‌های تازه آماده کرد و گروه‌های مختلف سگ‌ها را بوجود آورد. سگ شکارچی اولیه، در تمام تظاهرات میمون برهنه با او یار و یاور بوده که این خدمت در نسل‌های بعدی میمون برهنه به‌حد کمال رسیده است. سگ‌هاخدمتگزاران وفادارند و حداکثر استفاده از قدرت در خدمت، از صفات طبیعی آنها است. به‌یاری سگ گله یا سگ چوپان، گوسفندهایی که در کوه و دشت پراکنده‌اند جمع می‌شوند و کار این حیوانات مفید به‌همین‌جا خاتمه نمی‌یابد بلکه سگ‌ها دارای خصایل حراست و نگهداری و مراقبت نیز هستند. سگ‌هایی که قدرت بویایی فوق‌العاده دارند به‌نام سگ‌پی‌جو (سگ‌پلیس) نامیده می‌شوند. سگ‌هایی که قدرت دوندگی زیاد دارند و از این نظر به‌سگ تازی معروفند برای شکار و تعقیب صید بکار می‌روند. عده‌ای ازسگ‌ها را برای اطلاع از محل صید و نشانه‌های آن تربیت می‌کنند، این حـیوانات به‌محض اینکه اثری از صید پیدا کنند سرجایشان بی‌حرکت و ساکت مانده و به‌این طریق وجود صیدی را در نزدیکی خود علامت می‌دهند مانند سگ‌های تازی و شکارچی... نژاد مخصوصی از سگ که تحت تعلیم ویژه قرار می‌گیرد در یافتن آشیانهٔ پرندگان مهارت خاصی پیدا می‌کنند. این نوع سگ‌ها را سگ خبرچین می‌نامند. نوعی سگ، حشرات را می‌کشد و از بین می‌برد که به‌سگ دخمه و سوراخ معروف است. سگ‌های پاسبان از نخستین سگ‌های همزیست با انسان بوده‌اند که امروزه هم کارشان مؤثر وجالب‌است.

علاوه برانواع ذکر شده، گاهی سگ را برای کارهای عجیب و غریب دیگری تربیت می‌کنند. نمونهٔ جالب این قبیل سگ‌ها سگ‌برهنهٔ هندی درقارهٔ آمریکا است که بدنشان به‌طور ارثی برهنه است. پوست این حیوان فوق‌العاده گرم است به‌طوری که بومی‌ها از آن به‌عنوان دستگاه گرم کننده استفاده می‌کنند.

اخیراً نقش سگ‌های همزیست به‌مراتب سنگین‌تر و دقیق‌تر شده به‌طوری کـه عده‌ای از آنها درست شبیه به‌میمون برهنه سورتمه می‌کشند و یا ارابه می‌برند و عده‌ای دیگر برای نجات غریق خود را به‌امواج سهمگین می‌سپارند. گروهی از آنها در برف و یخ به‌دنبال گمشده‌ها می‌گردند و دسته‌ای به‌کوه‌ها و درون‌غار روی می‌آورند، عده‌ای به‌نام سگ پلیس به‌بزهکاران حمله‌ور می‌شوند و یا رد پای آنها را می‌جویند. بعضی از سگ‌ها راهنمای کوران شده و بعضی دیگر به‌جای انسان، سرنشین سفینه‌های فضایی می‌گردند. بی‌تردید هیچ همزیست دیگری تا این حد و در این همه جهات مختلف بکار ما نمی‌آید. باوجود همهٔ پیشرفت‌های شگرفی که در همهٔ فنون صورت گرفته باز این حیوان همچنان در خدمت انسان به‌کارهای سخت دیرین خود مشغول است. با آنکه انواع بسیاری از سگ‌ها فقط جنبهٔ زینتی دارند ولی عدهٔ فراوانی به‌همکاری جدی خود در زمینهٔ کمک به‌میمون برهنه مشغولند.

رفیق و همکار شکارچی میمون برهنه، با همهٔ فوایدی که در زندگی همزیستی داراست سبب شده که دیگر میمون برهنه برای همزیستی و اهلی کردن سایر جانوران

کوشش و تلاشی روا ندارد.

عدهٔ معدودی از جانوران دیگر مانند: یوزپلنگ و پرندگان شکارچی مانـند؛ شاهین اگر تحت تعلیمات ویژه قرار گیرند می‌توانند با میمون برهنه همزیستی داشته باشند. ولی هیچ‌یك از آنها قادر به‌انجام کاری جز آنچه برای آن تربیت شده‌اندنیستند و برای آموزش یك کار معین به‌آنها، دقت و اشتیاق شخصی و صرف وقت زیاد لازم است. در آسیا از نوعی مرغ شناگر به‌نام مرغ ماهی خوار در صید ماهی استفاده‌می‌شود. برای این کار تخم مرغ ماهی خوار را زیر مرغ خانگی می‌گذارند و پس از خروج جوجه‌ها از تخم آنها را دست پرورده کرده و باخود مأنوس می‌کنند سپس صید ماهی را به‌پرنده آموخته و او را وادار به‌صید می‌کنند نخی به‌پای حیوان بسته و به‌کمك آن ماهی‌های صید شده را به‌قایق برمی‌گردانند برای اینکه خود صیاد صید را نبلعد، حلقه‌ای به‌گردنش می‌اندازند تا حلقش را کوچك و تنگ نگهدارد. ولی در تربیت این پرنده برای شکار تاکنون هیچ پیشرفت و بهبودی حاصل نشده و یا کار صحیح‌تر و بهتری توسط حیوان تحت تربیت، صورت نگرفته است.

نوع دیگر بهره‌برداری میمون برهنه از سایر حیوانات استفاده از گوشتخواران کوچك برای از بین بردن جانوران موذی است که این کار از شروع زندگی کشاورزی آغاز گردیده از وقتی که انبار کردن دانه‌ها و محصولات کشاورزی ضروری و معمول گردید وجود جانوران موذی نظیر موش مشکل بزرگی بود. که موجب گردید تامیمون برهنه برای یافتن گوشتخوارانی که قادر به‌ازبین بردن آنها باشند تلاش کند.. گربه، راسو. و موش فرعونی از حیواناتی هستند که در این زمینه به‌کمك ما شتافته‌اند. گربه و راسو که بطور کامل تحت تربیت قرار گرفته‌اند در این کار متخصص شده و کمك بزرگی به‌شمار می‌روند. شاید مهمترین نقش همزیستی حیوانات دیگر باگونه ما، کار حیوانات‌بارکش باشد. جانورانی‌مانندااسب، گورخر (خر وحشی آسیا)، قاطر، خرهای وحشی آفـریقا و چهارپایان دیگر نظیر: گاو، گاومیش، گوزن، شتر، شتر بی‌کوهان و فیل همه بطور کامل در اختیار میمون برهنه بوده و مورد بهره‌برداری او قـرار می‌گیرند. در بعضی از موارد در کار اصلی این حیوانات تغییرات ارثی درجهت بهبود روی داده است که گور خر و فیل از این قانون مستثنی هستند. گورخر از چهارهزار سال پیش یعنی از زمان سومری‌ها برای باربری مورد استفاده قرار می‌گرفته که بعدها باظهور اسب در زندگی میمون‌برهنه استفاده از آن برای بارکشی متروك شده است. فیل حیوانی پرکار بوده و همواره از آن برای کارهای سنگین استفـاده شده است امـا هیچگاه به‌علت کارهای خاصی که انجام داده تخصص نیافته و در ساختمان بدن آن تغییری حاصل نشده است این مطلب از نظر پرورش دهندگان و مربیان مسأله مهمی است.

اهلی کردن حیوانات مختلف از نظر منابع و منافعی که برای گونه ما در بردارند از فعالیت‌های قابل ذکر است. مثلا عده‌ای از حیوانات با این که جزء صید های خوب هستند به‌وسیلهٔ میمون برهنه صید نشده بلکه مورد مراقبت او قرار می‌گیرند. بـرای

نگهداری این حیوانات وقت کافی و هزینهٔ زیاد لازم است اما این نگهداری برای هدف ویژه‌ای است. گاو، بز، گوسفند و شتر به‌سبب شیری که دارند و اردك، غاز و مرغ برای تخمی که می‌گذارند، زنبوربرای تهیهٔ عسل و کرم ابریشم برای تنیدن ابریشم تربیت و مراقبت می‌شوند.

علاوه بر موارد ذکر شده مانند کمك در شکار کردن، نابود کردن حیوانات موذی، حمل‌بار، سواری و استفادهٔ غذایی، (محصولات حیوان از منابع مهم غذایی هستند) بعضی از حیوانات با گونه ما پیوند همزیستی غیر عادی و اختصاصی دارند. مثلا کبوتر را برای نامه‌رسانی و خبردادن تربیت کرده‌اند از خاصیت جهت‌یابی این پرنده استفاده شده است و هزاران سال است که این پرنده برای نامه‌رسانی تربیت می‌شود. این ارتباط به‌حدی قوی شده که در زمان جنگ به‌کمك پرندگان شکاری مانند شاهین سیستم‌های خبرگزاری بنیاد شده و این جاسوسان ظریف مشغول به‌کار گردیدند. جنگ بعضی از انواع ماهی‌ها در آب و خروس‌ها در خشکی ازسرگرمی‌ها و بازی‌های میمون برهنه است که با این تربیت، بدن جانوران اختصاصی شده تغییراتی پیدا کرده‌است در کارهای علمی و پزشکی جانورانی چون خوکچهٔ هندی و موش سفید قربانی شده و همواره در طشتك های تشریح و آزمایشگاه‌ها مورد استفاده‌قرارمی‌گیرند.

حیواناتی که نام بردیم مهمترین انواعی بودند که زندگی عادی خود را کنار گذاشته و به‌عنوان کمك و دستیار در اختیار گونه هوشمند ما قرار گرفته‌اند. مهمترین امتیاز این جانوران این است که دیگر دشمن ما نیستند. زاد و ولد آنها در شرایط مساعد و در خدمت میمون برهنه به‌طور سرسام‌آوری افزایش یافته و از نظر جا وکثرت جمعیت و ازدیاد نسل موفقیت‌های درخشانی کسب کرده‌اند. جانوران مذکور در مقابل به‌دست‌آوردن این موقعیت‌ها آزادی خود را از دست داده و به‌استقلال ارثی خود پایان بخشیده‌اند. یعنی در مقابل کسب غذا و مراقبت هایی که از آنها می‌شود تابع و اسیر تمام خواسته‌ها و اندیشه‌های تربیتی ما شده‌اند.

پس از مسایل صید و همزیستی، سومین موضوعی که مورد بحث ما قرارمی‌گیرد، مسألهٔ رقابت و همچشمی است. گونه ما با همهٔ حیواناتی که از نظر غذا یا قلمرو و سرزمین و ... برایش زحمتی فراهم کنند ستمگرانه وارد میدان می‌شود و آنها را از مسیر خود به‌دور می‌افکند. ذکر و برشمردن نام این حیوانات کاری بیهوده است اما می‌توان گفت که هر حیوانی غذای میمون برهنه نبوده و یا با او زندگی اشتراکی و همزیستی نداشته باشد مورد حمله‌اش قرار گرفته و محکوم به‌محدود شدن یا انهدام کامل است امروز این مطلب در نقاط مختلف دنیا به‌صورت های گوناگون دنبال می‌شود. در رقابت‌های کوچك ممکن است شرایطی فراهم شود که گونه میمون آسیب‌ببیند. اما درنبرد های جدی هیچ حیوانی قدرت مقابله و امکان نجات از چنگ میمون برهنه را ندارد. درگذشته بین پستانداران عالی، اجداد ما بیش از سایرین مورد تهدید و حمله بودند اما در عصر حاضر گونه‌ما تنها حاکم دنیای حیوانی، و تنها گونه‌ای است که بقاء خود را بر انقراض سایرین پی‌افکنده است. گوشتخواران بزرگ که سلطان حیوانات

بوده‌اند در گذشته با گونه ما نوعی رقابت داشته‌اند امروزه از هرجا که میمون سربرمی‌آورد این حیوانات جاخالی کرده و محیط را به‌او وامی‌گذارند. به‌عنوان مثال می‌توان گفت که در قارهٔ اروپا، دیگر هیچ حیوان درنده و گوشتخوار بزرگ دیده نمی‌شود و محیط به‌طور دربست در اختیار گروه میمون برهنه قرار گرفته است.

به‌دنبال مطلب بالا باید از انگل‌ها سخن به‌میان آید که آینده‌ای بسیار تاریك دارند. مبارزهٔ جدی میمون برهنه با انگل‌ها به‌حدی است که اگر عمر ما کفاف دهد بزودی شاهد انقراض نسل آنها خواهیم بود. یعنی کار به‌جایی می‌رسد که دیگر کسی رشد و بلوغ کك را نبیند. به‌نسبتی که علم پزشکی پیش‌می‌رود از قدرت و توسعه ونفوذ انگل‌ها کاسته می‌شود. زوال این انگل‌ها سبب ایجاد تهدید و خطر برای گونه‌های دیگر است زیرا به‌نسبتی که انگل‌ها دفع و کاسته شوند بهداشت اجتماعی پیشرفته ولزوم از بین بردن جانوران کم خطر نیز پیش‌می‌آید.

پنجمین مطلب یعنی شکار هم وسیلهٔ دیگری برای زوال حیوانات است. میمون برهنه در تمام طول تاریخ حیات، هیچگاه غذای خود را از یك جنس معین تأمین نکرده و یکباره اقدام به‌قتل عام یك نوع معین ننموده و دستور شکار آن را صادرنکرده است. اما گاه بیگاه خودش در چنگال درندگانی مانند گربه‌سانان بزرگ، سگ‌های وحشی، تمساحان عظیم، کوسه‌ها، و پرندگان بزرگ شکاری اسیر شده و غذای آنها را تأمین کرده و تلفات گونه ما در این قبیل موارد قابل ملاحظه است. به‌جزانگل‌ها، جانوری که بیش از همه به‌جنس میمون برهنه دستبرد می‌زند و دشمن‌قوی گونه ما است مارهای سمی است که طعمهٔ خود را می‌بلعد. این جانور از همهٔ انواع موجودات زندهٔ عالی متنفر، و با آنها دشمن است.

علاوه برپنج اصل ذکر شده مسایل دیگری هم از جمله زیباشناسی، مطالب علمی و سمبولیك مطرح است. مسایل علمی و سمبولیك حاصل شعور قوی و تظاهر نیروی کنجکاوی ما است. کنجکاوی ما را به‌شناخت تمام پدیده‌های طبیعی و دنیای حیوانی می‌کشاند و قسمت اعظم نیرو و کوشش ما خود به‌خود صرف تجسس می‌شود. برای جانور شناس به‌طور مساوی تمام جانوران جالبند از نظر او یك نوع جانور برتر یا یك گونه خوب وجود ندارد. او تمام جانوران را برای تحقیق در وضعشان مطالعه می‌کند و از کارش لذت می‌برد. این راه برحسب تمایلات اساسی گونه‌ما با رعایت مقایسه و زیباشناسی پدید آمده است. در این دانش گونه‌گونه بودن شکل‌ها و رنگ‌ها و حرکات حیوان ا زنظر زیبایی بیشتر از نظر تحلیلی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

جانب رمزی و مذهبی و در واقع سمبولیك روحیهٔ میمون برهنه اساساً مختلف است و در این زمینه اساس کار نه اقتصادی و نه منحصراً منشاء تجسسی دارد. میمون برهنه از حیوانات برای نشان دادن مضمون فکری خود استفاده کرده است. مثلاحیوانی را که سرکش به‌نظر می‌رسد سمبول جنگ و حیوانی را که ظاهری کسل و محجوب دارد سمبول و نشانهٔ مظلوم بودن و کودکی قرار داده است. با اینکه ممکن است حیوان در واقع وحشی و سرکش و یا مظلوم و محجوب نباشد. در این اعمال هیچگاه حقیقت

جویی علمی وجود نداشته و چه‌بسا حیوانی که‌نشانهٔ معصومیت است به‌دندانهای تیز و برنده مسلح بوده و فوق‌العاده درنده باشد یعنی قضاوت دربارهٔ آن به‌هیچ وجـه‌صحیح نبوده و فقط از روی وضع ظاهری صورت گیرد.

نام‌گذاری و سمبول قراردادن حیوانات ریشه‌ای بس عمیق و کهن دارد و به‌دورهٔ زندگی حیوانات شبه‌انسان یعنی میمون‌ها مربوط می‌شود که مانند بسیاری از عادات و رفتار میمون‌ها در میمون برهنه هم پذیرفته شده و با آنکه امروزه قبول آن بسیار دشوار است همچنان مورد استعمال است. علت دیگر دوام یافتن این قبیل اوهام غلط بین مردم، و قوت گرفتن آن‌ها این است که عده‌ای از دانشمندان بدون هیچگونه اعتبار علمی به‌این اوهام پروبال داده و بهر قیمتی کوشش کرده‌اند که فلسفه و نظرشان را قبولانده و حفظ کنند و این تا زمانی که یك تحقیق علمی معتبر خلاف آن را به‌ثبوت رساند ادامه خواهد داشت و چنین به‌نظر می‌رسد که این کار هم به‌آسانی امکان‌پـذیر نخواهد بود.

از زمان های بسیار قدیم استفاده از شکل حیوانات برای ساختن بت، خلق‌تصویر و بالاخره انتخاب سمبول معمول بوده است. اثر نیروی این عمل که از اعصار به‌مارسیده هنوز از بین نرفته و حتی ما را به‌ساختن کاریکاتور از خودمان مجبور کرده‌است یعنی هرکس نوعی از حیوانات را شبیه و رفیق خود می‌داند شاید سخت‌گیرترین و دقیق‌ترین دانشمندان وقتی که به‌سگ خود می‌رسند می‌گویند سلام رفیق قدیم من، و اگر یقین داشته باشند که حیوان حرفشان را نمی‌فهمد دچـار تشویش و نـاراحتی می‌شونـد حال باید دید قدرت تحمیل دورهٔ شبه انسانی تاچه حد است که غلبهٔ برآن به‌این‌اندازه مشکل است؟

علت اینکه با دیدن عده‌ای از جانوران بی‌اختیار به‌به و در مورد عده‌ای دیگر آه‌آه می‌کنیم چیست؟ از آنجا که این احساس مثبت یا منفی ویژهٔ میمون برهنه است ویك سری اختلاف‌های او را با سایر جانوران نشان می‌دهد توجه به‌آن‌خالی ازفاید. به‌نظر نمی‌رسد. ما عده‌ای از حیوانات را به‌حدافراط دوست داریم و از عده‌ای دیگـر به‌شدت متنفریم علت این روحیه بهیچ‌وجه نمی‌تواند مبنای اقتصادی داشته باشد آنچـه مسلم است در هر صورت ما با شدت‌های مختلف علایمی در آن حیوانات می‌بینیم که‌ممکن است انگیزه عکس‌العمل‌های اساسی بدگمانی یا خوش‌بینی ما شود و اینکه ما نوعـی جانور را بر دیگری رجحان می‌دهیم در واقع نزد خود نوعی توجیه داریم.مثلامی‌گوییم که این حیوان دلپسند و آن دیگری زشت و کریه و غیر قابل تحمل است. حال بایـد دید چه‌عاملی ما را به‌این نتیجه رسانیده‌است.

ابتدا باید به‌این سؤال پاسخ دهیم که حیوانات مورد علاقه یا مورد تنفر ما دقیقاً جزء کدام دسته از حیوانات هستند و دیگر اینکه بالارفتن سن و مسأله جنسی در این علاقه یا نفرت چه‌نوع اثری دارد؟ بی‌تردید پاسخ به‌این سؤال به‌یکی و دو تا منحصر نیست، و در این موضوع باید جدی و دقیق تفکر و اظهار نظر نمود پس از نشان دادن فیلم های یك باغ وحش از تلویزیون، برای هشتاد هزار بچهٔ بین چهار تا چهارده ساله

سؤالات زیر مطرح شد: کدام حیوان را بیش از همه دوست دارید؟ و کدام یك راکمتر از همه؟ از پاسخ‌های رسیده جمع‌آوری شده، دوازده هزار پاسخ بطور شانسی انتخاب شده و بعنوان نمونه مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت.

در مورد عشق به‌حیوانات که از اختصاصات ویژه گونه ما است ارقام زیر به‌دست آمده است: ۹۷/۱۵٪ تمام بچه از انواع پستانداران نام برده‌اند، ۱/۶٪ نام پرنده را ذکر کرده‌اند ۱٪ به‌خزندگان علاقه نشان دادند $\frac{۱}{۱۰}$٪ ماهیان و $\frac{۱}{۱۰}$٪ بی‌مهرگان و $\frac{۱}{۲}$٪ دوزیستان را ترجیح داده‌اند. اکثریت مربوط به‌پستانداران فوق‌العاده عجیب و اختصاصی بوده است. (لازم است یادآوری شودکه پاسخهای دریافت شده کتبی بوده لذا برای‌بچه‌های خردسال مشکلی پیش‌آورده که سبب شده تشخیص بعضی از حیوانات و نوشتن نام آنها برای همه یکسان نباشد و علاوه برآن بچه‌های خیلی کوچك با نام‌های معمولی زبان کوچکی ویا آنچه که شخصاً تلفظ می‌کرده‌اند نوشته‌اندکه استخراج نام اصلی واقعی از آن‌کار مشکلی است.)

ده حیوانی که حائز اکثریت شده‌اند به‌ترتیب عبارتند از:

۱. شامپانزه	۱۳/۵درصد
۲. سایرمیمون‌ها	۱۳درصد
۳. اسب	۹درصد
۴. سمور(گالاگو[۱])	۸درصد
۵. پاندا[۲]	۷/۵ درصد
۶. خرس	۷درصد
۷. فیل	۶درصد
۸. شیر	۵درصد
۹. سگ	۴درصد
۱۰. زرافه	۲/۵ درصد

این امتیازات‌ناشی از اثر اقتصادی یا بر مبنای زیباشناسی نیستند و اگر بخواهیم از نظر فواید اقتصادی لیستی از حیوانات تهیه کنیم بی‌تردید ردیف‌های به‌دست آمده غیر از این خواهد بود. از نظر زیبایی هم شاید هیچ یك از حیوانات ممتاز نامبرده جزو

---

۱. Galago جانوری از دسته سمورها، گوشتخوار و شبرو است، در نواحی گرم آفریقازندگی می‌کند، به‌جثه خرگوش، با پاهای بلند وانگشتان ظریف سراین حیوان گرد و دارای دو چشم درشت پوزهٔ باریك و بلند وگوش‌های پهن برافراشته است، دم حیوان بلند وموهایش خاکستری‌است. مترجم

۲. Panda پستانداری گوشتخوار، از خانوادهٔ Procyonidé است، نوع کوچك آن در کوه‌های هیمالیا و نپال دیده می‌شود، موی بدنش بلند و براق وپرپشت به‌رنگ قرمز روشن متمایل به‌طلائی است. جثه‌اش به‌اندازهٔ گربه، نوع زندگی شبیه خرس واز گوشت شکار و ریشه و میوهٔ درختان و تخم حیوانات تغذیه می‌کند، از درخت به‌آسانی بالا می‌رود، انواع بزرگ آن به‌خرس بسیار شبیه است وموبش سفید یا قهوه‌ای سیر است.

حیوانات زیبا، خوشرنگ و خوش‌ترکیب نباشند و بین سایر انواع جانوری حیوانات قشنگتر و خوشرنگ‌تر فراوان است. پس‌تنها چیزی که بچه‌ها را به‌انتخاب آنها وادار کرده ریشهٔ شبه انسانی آنها است. پس این انتخاب معلول یك احساس سطحی نیست بلکه هریك از جنس‌های نامبرده، موجب انگیزه‌های خاصی هستند که ناخودآگاه تحت مشابهت، روحیهٔ ما را جلب می‌کنند و آثار همه‌جانبهٔ محیط و سایر عوامل موجب گمراهی و عدم توجه ما به‌این نکتهٔ اساسی می‌گردد. کارهای شبه‌انسانی و علایم مشخص ده حیوان مذکور به‌شرح زیر است:

۱. همه آنها مو دارند. فاقد پر یا فلس می‌باشند.

۲. طرح کلی بدن همه آنها نوعی گردی ویژه دارد (شامپانزه، میمون‌ها، پاندا و فیل).

۳. صورت پهن دارند (شامپانزه وسایر میمون‌ها، گالاگو، خرس، پاندا وشیر).

۴. همه آنها دارای قدرت بیان احساس با حرکات چهره هستند (شامپانزه، اسب، شیر و سگ).

۵. با دست می‌توانند اشیاء رابگیرند یا چیزی درست کنند (شامپانزه، میمون‌ها، گالا گو،پاندا و فیل).

۶. ساختمان عمومی بدن آنها نوعی ویژگی دارد، و بعضی اوقات، اندام‌های آنها ایستاده و قائم است (شامپانزه، میمون‌ها، گالاگو، پاندا، خرس و زرافه).

صفات نامبرده در هر حیوانی بیشتر باشد، محل او در لیست‌بالاتراست.پستانداراني که فاقد علایم مذکور بوده‌اند در لیست نامبرده جای نگرفته‌اند بین پرندگان نیزعده‌ای، محبوبتر از سایرین هستند، و آمار آنها به‌شرح زیر است:

۱. پنگوئن ۰/۸ درصد

۲. طوطی ۰/۲ درصد

علت قرار داشتن پنگوئن در ردیف اول داشتن قد برافراشته و قایم است. طوطی نیز نسبت به‌سایر پرندگان، نزدیك به‌قایم می‌ایستد که این برای‌مقبول بودن حیوان امتیاز بزرگی است، وضع منقار این حیوان نیز با سایر پرندگان متفاوت و به‌اوچهره‌ای پهن داده است طوطی برخلاف سایر پرندگان هنگام برگرفتن طعمه سرش راخم‌نمی‌کند، بلکه باپنجه‌اش غذا را به‌دهان نزدیك می‌کند. به‌دلایل ذکر شده و بخصوص تقلید صدا، این پرنده مورد علاقه وتوجه ما است. این صفت که طوطی درحالت عادی به‌وضع افقی می‌ایستد یك امتیاز منفی برای جانور است در حالی که پنگوئن عمودی و تلوتلو خوران راه می‌رود و از این نظر با ما مشابهت بیشتر دارد.

دربارهٔ پستانداران نیز می‌توان این چنین تجزیه و تحلیل کرد. مثلا باید دید چرا بین همهٔ درندگان بزرگ فقط نام شیر در این لیست آمده‌است، بنظر می‌رسد علت اصلی، همان خصوصیات شیر نر و وجود یال و مو در اطراف سرش می‌باشد که این خود سبب پهن‌تر جلوه‌کردن صورت حیوان شده است. (در نقاشی های بچه‌ها این مطلب به‌خوبی پیدا است). می‌توان گفت که فقط این صفت ظاهری سبب امتیاز و مقبول‌شدن

شیر است. بطوری که در فصل گذشته دیدیم. بیان احساس با تغییر چهره که ویژه گونه ما است، سبب ارتباط افراد گونه ما با سایر جانورانی که چنین صفتی دارند می‌شود. این تغییر چهره در بعضی از حیوانات کم و بیش تحول یافته و خود پدیده گویایی شده است. مانند عده‌ای از پستانداران عالی نظیر اسب‌ها، سگ‌ها و گربه‌ها وقتی که مشاهده می‌کنیم از ده‌حیوان نامبرده در لیست پنج حیوان جزء گروهی هستند که با تغییر چهره قادر به‌بیان احساس خود می‌باشند. نباید تصور کنیم که انتخاب آنها به‌عنوان حیوان مقبول امری تصادفی بوده است. تغییرات چهره و حرکت اجزاء صورت برای بیان احساسات بی‌تردید از خلقیات فرد ناشی شده است و اگرچه این نوع ابراز احساس همیشه بطور دقیق مفهوم نیست و علایم معینی برای کیفیت خاصی وجود ندارد، اما باز هم بین ما و سایر حیوانات از این نظر ارتباط و مشابهت قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. پاندا و فیل از نظر ورزیدگیهای مربوط به‌کارهای دستی مساوی هستند. وجود یك انگشت با استخوان درازتر در دست پاندا موجب شده که بتواند شاخه‌های نازك نی‌خیزران را گرفته برای تغذیه به‌دهان ببرد. این نوع ساختمان که در هیچ حیوان دیگری دیده نمی‌شود به‌پاندا امکان می‌دهد که وقتی بطور عمودی می‌نشیند با پای خود اشیاء کوچك را به‌راحتی گرفته و به‌دهان ببرد. از آنجا که طبق شبه‌انسانی آن که به‌انسان شبیه‌تر باشد محبوب‌تر است، پاندا برای جلب توجه و دوستی ما امتیازات زیادی دارد. فیل نیز به‌کمك دستها و خرطوم خود می‌تواند اشیاء کوچك را از زمین بردارد و به‌دهان ببرد.

وضع عمودی بدن بقدری قدرت و اختصاص شبه‌انسانی دارد که به‌محض‌مشاهدهٔ آن شباهت حیوان با گونه ما تداعی می‌شود. بین ده‌ها نوع پستاندار عالی خرس وپاندا که اغلب اوقات بطور عمودی می‌نشینند از این جهت ممتازند. این حیوانات وقتی که روی دوپا می‌ایستند و یا به‌زحمت چند قدم بطور تلوتلو برمی‌دارند. علایم شبه‌انسانی بسیار ارزنده‌ای را ارائه می‌دهند. ساختمان مخصوص بدن زرافه بین همهٔ حیوانات تك است و چنین به‌نظر می‌رسد که حیوان همیشه به‌طور قایم ایستاده است و این یك امتیاز شبه‌انسانی است. رفتار اجتماعی شبه‌انسانی سگ نوعی است که وضع و منظرهٔ اصلی او را از یاد برده است. در حالت عادی او وضع افقی دارد بطوری که گویی هرگز نمی‌تواند راست بایستد. تربیت و هوشمندی گونه ما این مشکل سگ را حل کرده است. یعنی او را وادار کرده‌اند تا روی نشیمنگاه خود تکیه زند و با دستها به‌انجام کاری مشغول شود. برای ایجاد رفتار انسانی در سگ و برآوردن نیاز خود ما به‌این حیوان نگون‌بخت فشار زیاد وارد آورده و تحمیل فراوان کرده‌ایم مثلا چون خود ما دم نداریم، دم‌سگ را قطع کرده‌ایم و چون خود ما چهره‌ای پهن و کتابی داریم با انتخاب صفات خاص و دخالت در تولید مثل سگ حیواناتی با پوزهٔ پهن بوجود آورده‌ایم به‌این دلیل چهره سگ امروزی کاملا دگرگون شده غیر عادی و پهن است. گونه ما برای ایجاد رضایت خاطر خود در جهت همسان کردن دندانهای حیوانات با دندانهای خودش کوشش و تلاش بسیار کرده است. این مطلب نباید فراموش شود. همهٔ تلاش‌هایی که برای‌شبیه‌شدن

حیوان صورت گرفته نشان دهندهٔ طبیعت خودپرستی ما است. ما حیوانات را از دیدگاه یك حیوان نمی‌نگریم، بلکه همهٔ آنها را درخششی از وجود خـود می‌دانیم و اگـر حیوانی خلاف‌این باشد، یعنی اگر گاهی جوانب و وجنات غیر از این باشد ما آن را تغییر داده و دور می‌کنیم.

بطوری که دیدیم آمار گرفته در مورد حیوانات محبوب مربوط به‌بچه‌های بین چهار تا چهارده ساله بوده حال باید بدانیم برحسب سن آنها این انتخاب کم و بیش متغیر است. زیرا اگر مسأله انتخاب را در سنین محدودتری انجام دهیم نتایج متفاوتی به‌دست خواهد آمد اما افراد همسن تقریباً تمایلات مشابه دارند. به‌نسبتی که بچه‌هابزرگ می‌شوند روحیه انتخاب آنها به‌طور منظم به‌جهت معینی منحرف می‌شود و در عده‌ای هم در همان جهت اولیه شدت می‌یابد.

مطلبی که به‌عنوان یك اکتشاف تازه در اینجا قابل تذکر است اینکه طول قـد و هیکل حیوان نسبت به‌جثه قضاوت کننده همواره معکوس است. یعنی بچه‌های کوچك حیوانات بزرگ را برمی‌گزینند و حال آنکه بزرگتران حیوانات کوچك را ترجیح می‌دهند. برای روشن شدن این مطلب، لازم است بازهم به‌آمار متوسل شویم، یعنـی ارقام مربوط به‌دو حیوان بزرگ مانند فیل و زرافه و دو حیوان کوچك مانند سگ و گالاگو را باهم مقایسه کنیم. فیل با رقم نسبی ۶ درصد حیوان مقبول بچه‌های چهارساله است (باتقریب ۵/۱۵) این علاقه به‌تدریج کم شده و در بچه‌های چهارساله به۳درصد تنزل می‌یابد. این سیر ارقام در زرافه از ۱۵ درصد به یك‌درصد تنزل می‌یابد درحیوانات کوچك چون گالاگو این نسبت درست بعکس است یعنی میزان علاقهٔ افراد چهار ساله در حدود ۴/۵ درصد و افراد چهاردهساله ۱۱ درصد و برای سگ این برآورد از نیم درصد به۶ درصد می‌رسد، یعنی بالامی‌رود و حال آنکه رقم نسبی حیوانات متوسط‌القامه در جدول ده‌تایی تفاوت فاحش نمی‌یابد. یعنی حیوانی که قد متوسط دارد و در جدول حیوانات مقبول آمده برای بچه هـای چهـارساله و چهـارده ساله بهیـك نسبت مقبول می‌باشد.

تمام اطلاعات خود را به‌صورت دو فورمول و قانون در زیر ذکر می‌کنیم.

قانون اول: اجتماع و اهلیت حیوانات درجه اول فقط به‌اعمال و اشکال شبه‌انسانی آنها مربوط است.

قانون دوم: حیوانات مورد علاقه بچه‌ها با سن و قد آنها نسبت معکوس دارد.

قانون دوم را می‌توان عمومیت داد و توجیه کرد. مثلا در بیان آن کافی است از روابط افراد انسانی با خودشان سخن بگوییم، (مثلا والدین بچه‌های خود را دوست دارند و بچه‌ها متقابلا والدین را). می‌توان گفت که بچه‌ها حیوانات بزرگ را به‌جای والدین خود و همردیف با آنها دوست دارند. بزرگترها حیوانات کوچکتر را مانند فرزندان خود می‌دانند این فقط در صورتی قابل قبول است که ما حیوانات را از جنس خود بدانیم و خود را در بعضی موارد جزء آنها محسوب کنیم. کودك خردسال‌والدینش را حامیان زورمند خود می‌داند. و این پدیده ذهنی به‌حیوانات عظیم‌الجثه و پیل زور

قابل تبدیل است. یعنی در ذهن کودکانه آنها این قیاس آسان است. به‌نسبتی که بچه بزرگ شده و در خود احساس نیرو و توانایی می‌کند خود را لایق برابری و رقابت با والدین می‌بیند، به‌این دلیل حیوان مورد علاقهٔ او نیز کم‌کم کوچکتر شده و زمانی که بچه به‌اندازهٔ والدین خود شد، حیوان مورد علاقه‌اش هم به‌اندازه یك بچه می‌شود، یعنی حیوان مورد نظر نمودار دورهٔ بچگی خود او است. در این وقت بچه برای آنکه واقعاً جزء والدین خود درآید خیلی کوچك است لذا انتخاب حیوان کوچکی بعنوان بچه این خواست او را ارضاء می‌کند که اگر این علاقه در او قوت بگیرد حالت مخصوص **پدر و مادری در عین بچگی** در او ظاهر می‌شود. در انگلستان، سمور را بچهٔ مرغزار نام نهاده‌اند، باید دانست که این نامگذاری یعنی وقتی که به‌جانوری غیر از خودمان نسبت بچه بدهیم نمی‌تواند تصادفی باشد. (چون دورهٔ بچگی میمون برهنه به‌درازا می‌کشد لازم است با انتخاب مأنوسی به‌عنوان بچه علاقهٔ او را نسبت به‌بچه‌ارضاء کنیم زیرا در غیر این صورت بچه از اشیایی که در اختیار دارد و یا جانوران موذی مورد علاقهٔ خود استفاده خواهد کرد).

علاقه نسبت به‌اسب استثناء بزرگی در قانون دوم است. زیرا در مورد این جانور از هر دو نظر اختلاف دیده می‌شود. از طرفی به‌نسبت بالارفتن سن، میل به‌انتخاب این حیوان همچنان ثابت خواهد ماند و هیچگاه در این تمایل افول به‌چشم نمی‌خورد و از طرف دیگر بیشینهٔ منحنی این علاقه مترادف با آغاز بلوغ است. و اگر انتخاب این حیوان محبوب را از نظر جنسی بررسی کنیم می‌بینیم که تعداد دختران هواخواه اسب سه‌برابر پسران است و این اختلاف منحصر به‌این حیوان است. در این مورد مطالب شگفت‌انگیز فراوانی به‌چشم می‌خورد که هریك ارزش‌مطالعه‌وتحقیق جداگانه‌ای دارند.

اختصاصی شدن اسب علاوه بر ویژگیهای مربوط به‌شکل و قیافه و کوچکی و بزرگی به‌علت سواری هم هست این اختصاص در هیچ‌یك از حیوانات انتخابی دهگانه دیده نمی‌شود. توجه به‌وجههٔ عمومی این حیوان و ارتباط آن با بلوغ سنی افراد گونه ما و بویژه با جنسیت آنها (پسر یا دختر بودن) این تصور را پیش می‌آورد که بطور قطع عکس‌العمل‌های ما نسبت به‌اسب نیز عناصر و انگیزه‌های مشخص جنسی دارد، شاید بین سواری اسب و سوار شدن جنسی نوعی روابط قابل تداعی باشد و این برای دختران قوی‌ترین و عجیب‌ترین عامل کشش به‌سوی اسب و در واقع جانشین سواری جنسی‌است. از طرف دیگر قدرت اسب پیچیدگی عضلات و سلطه‌جویی او، خود نقشی از حیوان نر می‌تواند باشد.

عمل سواری، با شکل مخصوص خود که سوارکار باید رانهایش را از هم بازکرده و با بدن اسب تماس پیدا کند مؤید نظریه بالااست. اثر عمیقی که از مجموعهٔ نکات بالا در زنان و دختران باقی می‌ماند یکی شباهت اسب به‌حیوان نر و دیگری بازکردن پاها که تماس بدن با پشت حیوان آن را بهتر نشان می‌دهد. (توجه به‌این نکته لازم است ما در دورهٔ بچگی به‌حیوانات شبیه خود بیشتر علاقمندیم. درسن بالاتر از یازده سالگی فقط یك بچه، اسب را به‌عنوان حیوان مورد علاقه‌اش معرفی کرده است. یعنی

همهٔ اسب‌ها چه اسب کوتاه با پشم بلند و یا اسب معمولی در نسبت درصد کل‌جزء کوچکی از ارقام نسبی را می‌گیرد ولی طولی نمی‌کشد که شخص به‌سایر لذات مربوط به‌سواری آشنا می‌شود و در آن صورت همیشه هوس اسب‌سواری می‌کند شاید این روحیه هیچ مایه‌ای از امور جنسی نداشته باشد.)

تنها مطلب قابل ذکری که باقی مانده بیان علت کاهش یافتن تعداد دوستداران اسب بعد از بلوغ است. چون پدیده جنسی بعد از بلوغ توسعهٔ بیشتری پیدا می‌کند چنین به‌نظر می‌رسد که باید بعد از آن به‌تعداد هواخواهان این حیوان اضافه شود و مقایسهٔ منحنی مربوط به‌اسب دوستی با بازی‌های جنسی بچه‌ها، به‌این پرسش، پاسخ می‌دهد و این پاسخ بسیار شگفت‌انگیز است. زیرا ظهور کامل خواسته‌های جنسی عکس‌العمل نوجوانان را نسبت به‌اسب کم می‌کند و این درست همزمان با واژگونی دورهٔ بازیها و خواسته‌های تصوری جنسی و ظهور خصایل حقیقی جنسی است تمایل و کشش بچه‌های میمون با ظهور و ورود عوامل اصلی‌تر و قوی‌تر منحرف شده و گاهی به‌زوال می‌رود لذا با وجود همهٔ پدیدار بودن دستگاههای جنسی میمون، بچه‌ها از این نظر به‌آنها توجه ندارند، بلکه تنها خاصیت شبه‌انسانی آنها نظر کودکان را جلب می‌کند و حال آنکه برای بچه‌هایی که سن آنها کمی بیشتر است یعنی به‌بلوغ جنسی رسیده‌اند دیدن اندام تناسلی خود یك منبع جاذبه است بچه میمون برهنه در این سنین به‌دیدن اندام تناسلی هر حیوانی جلب می‌شود.

هریك از عوامل ذکر شده در انتخاب حیوان محبوب بچه‌ها نقشی دارد. در بزرگتر ها با اینکه عکس‌العمل‌ها بسیار متغیرند ولی طبیعت شبه خودطلبی همچنان پایدار است.

اکنون به‌جنبهٔ دیگر قضیه یعنی حیوانات مورد تنفر افراد گونه ما می‌پردازیم، و ارقام و اعداد مربوط به‌آن را بررسی می‌کنیم. ده‌نوع از نفرت‌انگیزترین حیوانات به‌ترتیب عبارتند از:

۱. مار	۲۷ درصد
۲. عنکبوت	۹/۵ درصد
۳. تمساح	۴/۵ درصد
۴. شیر	۴/۵ درصد
۵. موش	۴ درصد
۶. راسو	۳ درصد
۷. گوریل	۳ درصد
۸. کرگدن	۳ درصد
۹. اسب‌آبی	۲/۵ درصد
۱۰. ببر	۲/۵ درصد

تمام این حیوانات در یك کار و یك طبیعت مشترکند و آن این است که همه خطرناکند بین آنها تمساح و شیر و ببر از درندگان گوشتخوارند. گوریل و کرگدن

و اسب آبی اگر به‌خشم آیند به‌آسانی مزاحم را از پای درمی‌آورند. راسو جنگجوی شیمیائی و پخش کنندهٔ میکروب است. موش به‌نشر بیماری‌های مسری معروف شده و داستان زهری بودن مار و عنکبوت شهره آفاق است.

ده حیوان مورد تنفر، همه فاقد رفتارهای شبه‌انسانی هستند اما شیر و گوریل در این جدول استثناء هستند. بخصوص شیر که در هر دو لیست آمده است طبیعت دوگانه‌ای که در این حیوان وجود دارد: شبه‌انسانی بودن و مظهر درندگی است و این موجب دو نوع قضاوت متفاوت یکی درجهت محبوبیت دیگری انزجار می‌شود. شیر از این نظر بین جانوران منحصر به‌فرد است. یعنی از طرفی شباهت سر و صورت حیوان آن را به‌گونه‌ما نزدیك کرده است و از طرف دیگر رفتار سبعانه او نمودار درندگی است اما در بارهٔ گوریل می‌توان گفت که شباهت ظاهری او را به‌گونه ما نزدیك‌می‌کند و بدبختانه اخم‌های درهم و چهرهٔ خشمگین او نمودار خلقی وحشتناك وحمله‌کننده است. این حالات معلول ساختمان استخوان‌های حیوان است که با واقعیت طبیعت او بی‌رابطه است. (اغلب گوریل‌ها طبعی ملایم دارند). قدرت جسمانی فوق‌العاده گوریل به‌آثار ظاهری چهرهٔ او افزوده شده و او را به‌صورت مظهر قدرت و توحش درآورده‌است.

بطوری که در لیست حیوانات منفور دیده‌ایم بیشترین رقم مربوط به‌مار وعنکبوت بود علت این ارقام تنها خطرناك بودن این جانوران نیست بلکه بی‌تردید عوامل‌دیگری نیز در این قضاوت دخالت دارد. یکی از دلایل نفرت افراد گونه ما از لزج بودن و کثیف بودن بدن و در عنکبوت کرکهای روی بدن جانور است که خودبه‌خود تنفر را برمی‌انگیزد. امروزه عکس‌العمل تنفری ما نسبت به‌این جانوران ناخودآگاه و بدون توجه و بی‌هیچ دلیل است.

مدت مدیدی است که مار را به‌عنوان مظهر سموم اعلام کرده‌اند و این حیوان نفرین شده لقب گرفته است. هریك از موارد ذکر شده خود می‌تواند توجیه مناسبی برای عدم التفات عموم نسبت به‌این جانور باشد مطالعهٔ جنبه‌های مختلف عدم توجه بچه های چهار تا چهارده ساله نسبت به‌این حیوانات نشان دهدکه حداکثر تنفر ازحیوانات مذکور متعلق به‌دورهٔ قبل از بلوغ است. در چهارسالگی نفرت بچه‌بسیار(۳۵٪) است و این نسبت تا ده‌سالگی همچنان حفظ می‌شود، از این سن نسبت تنفر کاهش یافته و در چهارده سالگی به ۱٪ می‌رسد. در این مورد بین پسران و دختران نیز اختلاف سلیقه موجود است و بین پسرها و دختر های همسن عکس‌العمل دختران شدیدتر و قوی‌تر از پسران است. شاید بلوغ جنسی چه در دختر و چه در پسر هیچگونه اثر فاحشی در تنفر مار برای آنها نداشته باشد.

توجه به‌نکات ذکر شده نشان می‌دهد که مار به‌هیچ وجه نمی‌تواند یك مظهرجنسی باشد ولی شاید نفرت ما از مار همراه یك عکس‌العمل مادرزادی نیز باشد این مطلب‌نشان می‌دهد که حد تنفر گونه ما از این حیوان از حدود متعارف توجه و یا نفرت‌فوق‌العاده بالاتر رفته است. پاسخ دقیق به‌این سئوال به‌وسیلهٔ مطالعهٔ رفتار اجداد بسیار نزدیك ما

یعنی میمون‌ها و گوریل‌ها و اورانگ‌اوتان ها مشهود می‌شود. زیرا آنها نیز مانند ما نسبت به‌مار چنین احساسی دارند و معمولا این باید مؤید ادعای مادرزادی بودن ترس ما از مار باشد. بچه‌های این حیوانات هم از مار می‌ترسند و وقتی که چندی از عمرآنها می‌گذرد. یعنی بدون حمایت مادر زندگی کنند این طبیعت در آنها قوت گرفته و برای بقاء خود نیز ازآن متنفر شده و دوری می‌کنند گویا در اجداد دور ما هم چنین احساساتی وجود داشته باشد. مطالعات دقیق نشان داده که نفرت از مار مادرزادی و ارثی نبوده و یك پدیده کاملا آداب و رسومی و محصول تربیت است. زیرا اگربچه شامپانزه‌ای را در محیطی جدا از سایرین تربیت کنیم و ناگهان او را در مقابل یك مار قرار دهیم در بدو امر از مار نخواهد ترسید و این معنی وقتی صادق‌تر است که تجربه روی شامپانزهٔ کم سالی صورت گیرد یعنی بچه شامپانزه وقتی با مار روبه‌روشود که سنی از او نگذشته باشد. زیرا اگر شامپانزه‌های مسن‌تر مورد تجربه قرار گیرند، عکس‌العملی به‌مراتب شدیدتر نشان خواهند داد. زیرا خود انزوا و نا آشنایی موجب یك سری عیب ذهنی شده و ترس می‌آفریند تا جایی که ممکن است حیوان از اشیاء بی‌جان نیز بهراسد عکس‌العمل بچهٔ شامپانزه و میمون برهنه نسبت به‌مار در سال های اول زندگی شبیه به‌ترس از اشیا بی‌جان و هولناك است یعنی زمانی که آنها ترس را می‌آموزند. این انگیزه به‌صورت‌های مختلف مار یا هیولاهایی در این ردیف ظاهر می‌شود. بنابراین ترس از مار با هر نوع ترس دیگر مخلوط می‌گردد. و مسأله راز مادرزادی بودن ترس از مار بسیار پیچیده است وحشت شامپانزه از مار مبین ریشهٔ نفرت انسان از مار است.

عکس‌العمل بچه‌ها نسبت به‌عنکبوت به‌صورت های متنوع و مختلف دیده می‌شود. در جنس‌های مختلف نیز حد این تنفر متفاوت است. تنفر پسربچه‌های چهار تا چهارده ساله نسبت به عنکبوت به‌تدریج زیادتر شده ولی بسیار خفیف است. دخترها به‌نسبتی که به‌بلوغ نزدیك می‌شوند، تنفرشان نسبت به‌عنکبوت تشدید می‌یابد و شاید بتوان گفت که در دختر و پسران همسال، نفرت دختران دوبرابر پسران است. اگر عنکبوت‌زهری و سمی است خطر مربوط به‌آن نیز برای نر و ماده مساوی است و اگر نفرت از آن منشاء مادرزادی داشته باشد نمی‌تواند با نزدیك شدن دوره بلوغ شدت تنفر در نر و ماده مختلف باشد تنها مطلب قابل تذکر اینکه تکرار و تلقین موجب شده که شکل عنکبوت با آن بدن کرکدار و مخصوص چیز نفرت‌انگیزی باشد. در دوره بلوغ بدن و صورت پسربچه‌ها از انبوه مو پوشیده می‌شود و این وضع در دختران مشاهده نمی‌شود. بنابر این اگر در دختری هیأتی پشم‌آلود بوجود آید زشت و بدمنظر است چون به‌چنین پدیده‌ای عادت نکرده‌ایم. در بدن مگس و عنکبوت هردو کرك وجود دارد ولی تلقین و تبلیغ درباره زشتی عنکبوت و اینکه این حیوان مظهر زشتی است. پاهای بلند و پر کرك حیوان بیش از حد معمول مورد توجه و تنفر قرار می‌گیرد.

تمام نفرت‌ها و محبوبیت‌های ذکر شده وقتی صادق است که در مقام سنجش برآییم و آنها را در مقابل سایر گونه‌ها قرار دهیم افزایش این نفرت و جلب برحسب

منافع اقتصادی علمی و زیباشناسی صورت می‌گیرد. عوامل مختلفی بر احساس اولیه تأثیر کرده و آن را به‌صورت پیچیده‌ای درمی‌آورند که سبب تغییر میزان ادراك ما نسبت به‌حیوانات می‌شود. بطور خلاصه می‌توانیم بگوییم که احساس تمایل به‌مقایسه بین خود و سایر جانوران از سن هفت سالگی پیش می‌آید. اولین مرحله این احساس مربوط به‌دورهٔ بچگی و زمانی است که ما کاملا به‌والدین خود وابسته‌ایم و در آن‌هنگام نسبت به‌حیوانات بزرگ جثهٔ عکس‌العمل شدید داریم و آنها را مظهر حمایت یا شبیه والدین خود می‌دانیم. مرحله دوم، همان دورهٔ احساس **پدر و مادری در عین بچگی** است که به‌رقابت با والدین خود برمی‌خیزیم و توجه ما به‌حیوانات کوچك جلب می‌شود بطوری که آنها را بچه‌های خود تصور می‌کنیم و این همان سنی است‌که ما گربه، سگ، گنجشگ و غیره را نگهداری می‌کنیم. مرحلهٔ سوم دورهٔ نوجوانی است که قضاوت ما نسبت به‌امور خارجی تحت تأثیر نظام علمی و زیباشناسی قرار می‌گیرد و از حیطهٔ دوران مظهریابی و مظهر طلبی خارج شده، این دوره، دورهٔ شکوفان اکتشافات و تحقیقات علمی، دنبال کردن و صید حشرات، مطالعات میکروسکوپی، به‌دام‌انداختن پروانه‌ها و بالاخره ملاحظه اکواریوم‌ها است. **چهارمین مرحله** دورهٔ جوانی است. در این مرحله حیوانات قوی یادآور نرهای گونه ما هستند، نفوذ سایر گونه‌های جانوری در خواسته های افراد گونه ما در این مرحله به‌حوزهٔ اقتصادی و تجاری و حد استفاده‌ای که می‌رسانند محدود می‌شوند. **پنجمین مرحله**، مرحله والدین جوان است. در این دوره، مجدداً خاطرهٔ حیوانات مظهر در زندگی ما تجدید می‌شود ولی این‌بار حیوانات اهلی این نقش را بازی می‌کنند و نقش آنها در حد سایر حیوانات مربوط به دورهٔ بچگی‌مؤثر است.

مرحله ششم دوره‌ای است که فرزندان بزرگ شده و از والدین دور می‌شوند. و در این مرحله مجدداً به‌حیوانات گرایش پیدا می‌کنیم. و آنها در خاطر ما جای بچه‌ها را می‌گیرند. (اگر کسی در سن جوانی بچه نداشته باشد. این رجعت به‌مراتب سریعتر انجام می‌گیرد.)

مرحلهٔ هفتم، رسیدن به‌سن پیری است در این مرحله به‌منافع خاصی که از حفظ و نگهداری حیوانات عاید می‌شود بازمی‌گردیم و حیوانات در حال انقراض را برای حفظ نسل جمع می‌کنند. این تلاش دربارهٔ همهٔ جانورانی محبوب یا منفور هستند انجام می‌گیرد یعنی هر حیوانی که تعداد آن کم شود و خطر انقراض آن را تهدید کند مورد حمایت گونه ما قرار می‌گیرد. در این مرحله حیوانات کمیابی مانند کرگدن و گوریل هم که مورد نفرت بچه‌ها است مورد توجه قرار می‌گیرد. زیرا حفظ آنها لازمهٔ رسیدن پیران به‌این مرحله و وجود این انگیزه نشان می‌دهد که آنها می‌خواهند با حفظ نسل های کمیاب با نابودی خود مبارزه کرده و در جهت آرزوی بقاء قدم بردارند. درواقع این پدیده مظهر بقاء می‌باشد. زیرا میل بقاء او را وادار می‌کند که مانع خاموش شدن دودمانی باشد. در سال های اخیر با توسعهٔ سلاح های مخرب هسته‌ای مسأله حفظ حیوانات در زمینه‌های تازه‌ای مطرح شده است. زیرا نیروی مخرب هسته‌ای همه ما

را چه پیر و چه جوان به‌نابودی تهدید می‌کند.

مراقبت ما از حیوانات فقط بعلت کمیابی و انقراض آنها نیست بلکه نظام علمی و زیباشناسی نیز در آن مؤثر است، یعنی اگر ما بخواهیم از گنج بی‌پایان دنیای حیوانی بویژه حیوانات وحشی و شکار استفاده کنیم، اولا لازم است آنها را بشناسیم و ثانیاً در حفظ آنها بکوشیم. چون روحیهٔ کاوش و تجسس گونه ما قوی و شدید است ما نمی‌توانیم شاهد نابودی یك منبع ارزندهٔ تولید و ثروت باشیم.

مسألهٔ اقتصادی نیز انگیزهٔ دیگری در حفظ جانوران است. گونه ما به‌عنوان یك شکارچی باهوش در امر شکار وحشی مقرراتی دارد تا تمام مردم دنیا با استفاده ازتکثیر و ازدیاد نفوس حیوانی بتوانند از مواد سفیده‌ای کافی برخوردار شوند، با شکارآزاد ممکن است در دوره کوتاهی برخورداری کافی بعمل آید ولی در آن صورت آینده وخیم و تاریکی در پیش خواهد بود و اگر به‌همین ترتیب جمعیت افزونی بگیرد به‌زودی زمانی می‌رسد که ناچار شویم از همدیگر سد جوع کنیم. باوجودی که‌طرح های انتخاب مظهر با رعایت اصول علمی و زیباشناسی برای ما بسیار گران تمام‌می‌شود، ولی متأسفانه مبانی اقتصادی درست علیه آنها قدم برمی‌دارد. اگر با صراحت مطلب را عنوان کنیم. باید بگوییم وقتی که تراکم جمعیت به‌حد اکثر برسد دیگر برای نشو و نمای حیوانات جایی باقی نمی‌ماند. بنابراین همهٔ حیواناتی که منابع عظیم غذایی را تشکیل می‌دهند نابود می‌شوند و گونه‌ما ترجیح می‌دهد که مستقیماً از گیاه تغذیه کند و در انتظار تبدیل گیاه در بدن حیوان باقی نماند. به‌نسبت افزایش جمعیت تهیهٔ غذا از راه‌های شیمیایی و مصنوعی ضروری به‌نظر می‌رسد. پس گونه ما یا باید سیارات‌دیگر را تسخیر کند و یا به‌طور جدی از اضافه شدن جمعیت جلوگیری کند. یعنی زاد و ولد را تحت کنترل قرار دهد وگرنه در آیندهٔ نزدیکی زمین از وجود همه نوع زندگی جز گونه ما خالی خواهد شد.

من این مطالب را با نظریه خصوصی خود پایان نمی‌دهم بلکه ارقام و آمار دقیق نشان می‌دهد که در پایان قرن ۱۸ تراکم جمعیت میمون برهنه در دنیا از پانصدمیلیون تجاوز نمی‌کرد که این رقم امروز به‌سه‌میلیارد رسیده یعنی در هر ۲۴ ساعت ۱۵۰ هزار نفر به‌جمعیت دنیا افزوده می‌شود. (تقاضاهای متعدد مردم برای مهاجرت به‌سیارات دیگر که به‌مقامات فضایی می‌رسد نشانهٔ دلسردی عمیق مردم و مؤید ارقام بالا است.) از حالا تا ۲۶۰ سال دیگر اگر به‌همین طریق جمعیت افزایش یابد (این تقریباً ممکن نیست) تودهٔ عظیمی از جنس جنبندهٔ میمون برهنه سطح زمین را خواهد پوشانید که کل آنها به‌چهارصد میلیارد بالغ می‌شود و جمعیت نسبی در کیلومتر مربع ۴۲۷۵ نفر می‌شود و این به‌شرطی است که تمام خشکی‌های زمین به‌حساب آید یعنی تراکم جمعیت تمام نقاط دنیا (صحراها، دشت‌ها، کویرها و بالاخره همه خشکیها) به‌اندازه تراکم پرجمعیت‌ترین شهر های امروزی جهان خواهد شد، در این صورت معلوم است که محیط زندگی حیوانات خودبه‌خود چه‌می‌شود و اثر این حقیقت روی زندگی گونه ما تا چه حداست.

توجه به‌اوهام و رنج ازخیالبافی دربارهٔ آینده بشریت نباید ما را از پا درآورد. به‌طوری که در طول این کتاب متذکر شده‌ام، میمون برهنه با همه پیشرفت‌های علمی و تکنیکی خود هنوز یك پدیده ساده زیستی است. اندیشهٔ غالب و مغلوب که مرزی ندارد، تغییری نکرده است و شاید این موجود موفق امروز، روزی مغلوب گردد. بدن ما مرکز جانداران بسیار ریزی خواهد شد که ممکن است قبل از آن که تراکم جمعیت به‌آن حد برسد تعداد زیادی از افراد گونه ما را به‌نابودی بکشد زیرا ماآنقدر از قوانین حقیقی زیستی خود دور شده‌ایم و از آن تجاوز کرده‌ایم که بی‌تردید فتور و ضعف همهٔ پیکره ما را گرفته و گونه‌های غالب ذره‌بینی می‌تواند ما را زیر و رو کند و این فقط یك خوش‌خدمتی یا خوش‌آمدگویی است که ما حاضریم اندیشه‌هایمان را دگرگون کرده و بگوییم نسل ما هرگز به‌آن روز بدفرجام سخت نمی‌رسد. این فرار از واقعیت فقط به‌شرطی انجام پذیر است که به‌انواع کنترل زاد و ولد که در صفحات قبل متذکر شدیم توجه شود. وگرنه ماهم تابع قانون کلی هستیم بطوری که عده‌زیادی از جانوران در گذشته زندگی کردند و بعد از جهانی شدن و کثرت تراکم بکلی‌منقرض گردیدند. نسل ماهم دیر یا زود منقرض می‌شود و محیط برای گونه های دیگری باز خواهد ماند. اگر ما بخواهیم این آینده را به‌تأخیر بیاندازیم باید بدون هیچگونه چشم پوشی مانند سایر نمونه‌های جاندار حدود خود را حفظ کنیم. حال که به‌آخر کتاب رسیده‌ایم و می‌خواهیم لب از سخن فرو بندیم، بهتر است با حفظ عده‌ای از ادراکات خود به‌آنچه در عمق وجود ما است توجه کنیم ممکن است، من در بعضی موارد تحت تأثیر هیجان شخصی سخن اغراق آمیز گفته باشم و یا ممکن است در تعارفات و بویژه در موقعیت‌های متعدد و در بیان شکوه مورد فخر ما، کمی کوتاهی کرده باشم. ولی با همه این که بسیاری از ادعاها را رد کرده‌ام همواره گفته‌ام که گونه ما یك گونه فوق‌العاده است و هیچگاه این ویژگی او را انکار نکرده‌ام، یعنی سکه‌ای را که به‌هوا انداخته‌اند همیشه به‌رو افتاده (موافق نظر و شأن خود تعبیر کرده‌اند). من خواسته‌ام این دفعه کمی هم آن طرف سکه را نشان بدهم متأسفانه موقعیت های خارق‌العاده گونه ما او را وادار به‌نفی ریشه و اصل ناچیز او می‌کند و برای مبدأ خود تشریفات کامل قایل می‌شود و حال آنکه من چنین شکوهی را علم نکرده‌ام. آن همه جا و جلال و آن هم با این سرعت وشدت مانند سایر موقعیت‌های زودگذر سبب می‌شود که حاضر نشویم روزگار نخستین خود را جز به‌وضعی شبیه امروز تأویل کنیم افراد خوش‌بین خود به‌بلندی پایه هوشی ونیروی شعور اختراعی ما معتقدند ومی‌گویند که ما به‌کمك این وسایل موقعیت خود را درك کرده و با انعطاف پذیری فوق‌العاده‌ای که داریم طبیعت وجودی خود را تغییر داده و در هر زمانی، چه حال و چه‌آینده، خود را باخواست های تازه محیط تطبیق می‌دهیم. حال به‌لحظه‌ای حساس و با مسأله پیچیده‌ای به‌نام‌تراکم جمعیت روبه‌رو شده‌ایم و لازم است برای مقابله ومبارزهٔ با آن هر نوع الفت و دوستی و استقلال عمل را نابود کنیم. زندگی خود را به‌زندگی موریانه تبدیل کرده واحساسات حمله‌ای، شعوری، غریزی انفرادی و انحصاری و جنسی و احساس تمایل به‌پدر ومادری

کنترل شود و با تمام قوا به‌همهٔ شعورهای زیستی مسلط شویم. من اقرار می‌کنم این یك شوخی بیش نیست. زیرا طبیعت کور و حیوانی ما به‌چنین محدودیت‌هایی تن‌درنخواهد داد. درست است که فوق‌العاده سازش‌کاریم و قبول است که ما نسبت به‌مسایل خوشبین هستیم و تحقیق بسیاری از مشکلات حل نشدنی را حتمی می‌دانیم ولی این خوشبینی هم حدی دارد. در این کتاب علاوه برآنکه به‌بیان صفات زیستی پرداخته شده، همواره سعی‌کرده‌ام، حدود و قلمرو این صفات را نیز تعیین کنم که تأیید و پیروی صادقانه از آنها امکان بقاء مارا بیشتر می‌کند و برگشت طبیعت بطور مصنوعی امکان‌پذیر نیست به‌زبان ساده‌تر می‌توان گفت که همهٔ برنامه‌ها باید برمبنای خواست‌های طبایع اساسی ما باشد بهر طریق ما باید با طرحهای وسیعی جنبه‌های کیفی این خواستها را توسعه دهیم و جنبه‌های کمی آنها را از نظر دور داریم و اگر روزی به‌چنین توفیقی رسیدیم می‌توانیم بدون آنکه جنبه‌های ارثی صفات خود را فراموش کنیم با استفاده از فنون مترقی به‌تقویت و تأیید صفات مفید به‌بقاء خود کمك کنیم. اگر ما به‌توسعه و بیان صفات ارثی و طبیعی و اساسی خود موفق نشویم عده‌ای از این صفات به‌عقب‌رانده شوند بی‌تردید آن صفات نابود نشده بلکه با فشار و نیروی بیشتری تا لحظه‌ای که مغلوب آن، مانع شوند ادامه دارد بنابراین تمام سیستم‌های پیچیده وجود ما به‌وسیله‌طغیان‌های‌تازه‌ای تسخیر خواهند شد.

پایان

آبانماه ۲۵۳۶

سپاسگزاری

این کتاب محصول تلاش گروه کثیری است. برای اینکه رشتهٔ کلام گسیخته‌نشود، در متن از منابع مورد استفاده نام برده نشده است. در تألیف این کتاب از کتابها و مقاله‌های بسیاری استفاده شده، بی‌انصافی است که اگر از همکاریهای ارزندهٔ مؤلفان این آثار گرانبها تشکر نشود. نام آثار و شخصیتهای مهمی که مورد مراجعه بوده‌اند در ضمیمهٔ آخر کتاب آمده و کتابشناسی موجزی برای مآخذ مشروح بطور جزءجزء آمده است.

آرزومندم، تمام همکاران و دوستانی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در جریان مطالعاتی با نامه یا بهروسیلهٔ دیگر مرا یاری کرده‌اند، مراتب حقشناسیم را بپذیرند؛ افراد زیر حق بزرگتری به‌گردنم دارند:

Dr. Anthony Ambrose
Mr. David Attenborough
Dr. David Blest
Dr. N. G. Blurton-Jones
Dr. John Bowlby
Dr. Hilda Bruce
Dr. Richard Coss
Dr. Richard Davenport
Dr. Rlisdair Fraser
Pr. J. H. Fremlin
Pr. Robin Fox
Dr. Anthony Ambrose
Mr. David Attenborough
Dr. David Blest
Dr. N. G. Blurton-Jones
Dr. John Bowlby

Dr. Hilda Bruce
Dr. Richard Coss
Dr. Richard Davenport
Dr. Alisdair Fraser
Pr. J. H. Fremlin
Pr. Robin Fox
La baronne Jane Van Lawick-Goodall
Dr. Fae Hall
Pr. sir Alister Hardy
Pr. Harry Harlow
Mrs. Mary Haynes
Dr. Jan Van Hooff
Sir. Julian Huxley
Miss De-a Kleimen
Dr. Paul Leyhausen
Dr. Lewis Lipsitt
Mrs. Caroline Loizos
Pr. Konrad Lorenz
Dr. Malcolm Lyall?Watson
Dr. Gilbert Manley
Dr. Issac Marks
Mr. Tom Maschler
Dr. Harrison Matthews
Mrs. Ramona Morris
Dr. John Napier
Mrs. Caroline Nicolson
Dr. Kenneth Oakley
Dr. Frances Reynolds
Dr. Vernon Reynolds
Honorable Miriam Rothschild
Mrs. Claire Russell
Dr. W. M. S. Russel
Dr. George Schaller
Dr. Lionel Tiger
Pr. Niko Tinbergen

بخش ضمیمه درمورد معرفی منابع

معرفی تمام کتاب‌هایی که در تألیف میمون برهنه مورد استفاده‌ام بوده غیر ممکن است ولی مهمترین آنها را که برحسب فصول کتاب حاضر تقسیم‌بندی شده نام می‌برم.

فصل اول ــ پیدایش.

Classification des primates : Morris, 1965. Napier et Napier, 1967.
Evolution des primates : Dart et Craig, 1959. Eimerl et DeVore, 1965. Hooton, 1947. Le Gros Clark, 1959. Morris et Morris, 1966. Napier et Napier, 1967. Oakley, 1961. Read, 1925. Washburn, 1962 et 1964. Tax, 1960.
Comportement des carnivores : Guggisberg, 1961. Kleiman, 1966. Kruuk, 1966. Leyhausen, 1956. Lorenz, 1954. Moulton, Ashton Eayrs, 1960. Neuhaus, 1953. Young et Goldman, 1944.
Comportement des primates : Morris, 1967. Morris et Morris, 1966. Schaller, 1963. Southwick, 1963. Yerkes et Yerkes, 1929. Zuckerman, 1932.

فصل دوم ــ جنسیت.

Cour chez les animoux : Morris, 1956.
Réactions sexuelles : Masters et Johnson, 1966.
Fréquence des schèmes sexuels : Kinsey, 1948 et 1953.
Auto-imitation : Wickler, 1963 et 1967.
Postures d'accouplement : Ford et Beach, 1952.
Odeurs préférées : Monicreff, 1965.
Ceintures de chasteté : Gould et Pyle, 1896.

Homosexualité : Morris, 1955.

فصل سوم ــ تربیت.

Tétée : Gunther, 1955. Lipsitt, 1966.
Réaction aux pulsations cardiaques : Salk, 1966.
Taux de croissance : Harrison, Weiner, Tanner et Barnicott, 1964.
Sommeil : Kleitman, 1963.
Stades de développement : Shirley, 1933.
Imitations vocales du chimpanzé : Hayes, 1952.
Développement du vocabulaire : Smith. 1926.
Pleurs, sourires et rires : Ambrose, 1960.
Expressions faciales chez les primates : Van Hooff, 1962.
Densité des groupes d'enfants : Hutt et Vaizey, 1966.

فصل چهارم ــ کاوش.

Néophilie et néophobie : Morris, 1964.
Dessins effectués par des singes : Morris, 1962.
Dessins effectués par de jeunes enfants : Kellogg, 1955.
Comportement exploratoire du chimpanzé : Mossis et Morris, 1966.
Isolement durant l'enfance : Harlow, 1958.
Comportement stéréoutpê : Morris, 1964 et 1966.

فصل پنجم ــ پیکار.

Agressivité chez le primate : Morris et Morris, 1966.
Modifications anatomiques : Cannon, 1929.
Origine des siknaux : Morris, 1956 et 1957.
Activités de déplacement : Tinbergen, 1952.
Expressions faciales : Van Hooff, 1962.
Les taches-yeux en tant que signaux : Coss, 1965.
Rougissement des fesses : Confort, 1966.
Redirection de l'agressité : Bastock, Morris et Moynihan, 1953.
Surpopulation chez les animaux : Calhoun, 1962.

فصل ششم ــ تهیهٔ توشه.

Schèmes d'association mâles : Tiger, 1967.
Organes du goût et de l'odorat : Wyburn, Pickford et Hirst, 1964.
Régimes á base de céréales : Weiner, Tanner et Barnicott, 1964.

فصل هفتم ــ یاری.

Toilettage social : Van Hooff, 1962, Sparks, 1963. (Je suis notamment

redevable à Jan Van Hooff de l'invention du terme "conversation de toilettege.)

Glandes de la peau : Montagna, 1956.

Réactions de température : Harrison, Weiner, Tanner et Barnicott, 1964.

Soins "Médicaux" chez les chimpanzés : Miles, 1963.

فصل هشتم ــ حیوانات

Domestication : Zeuner, 1963.

Animaux favoris : Morris et Morris, 1966.

Animaux détestés : Morris et Morris, 1965.

Phobies animales : Marks, 1966.

Explosion de population : Fremlin, 1965.

کتابنامه

AMBROSE, J. A., *The smiling response in early human infancy* (Thèse, Université de Londres, 1960), pp. 1-660.

BASTOCK, M., D. MORRIS, and M. MOYNIHAN, some comments on conflict and thwarting in animals. Behaviour 6 (1953). pp. 66-84.

BEACH, F. A., *Sex and Behaviour* (Wiley, New York, 1965).

BERELSON, B. and G. STEINER, *Human Behaviour* (Harcourt, Brace and World, New York, 1964).

CALHOUN, J. B., 'A behavioral sink', in *Roots of Behaviour,* (Harper and Brothers, New York, 1962), pp. 295-315.

CANNON, W. B., *Bodily Changes in Pain, Hunger, Fear and Rage* (Appleton-Century, New York, 1929).

CLARK, W. E. LE GROS, *The Antecedents of Man* (Edinburgh University Press, 1959).

COLBERT, E. H., *Evolution of the Vertebrates* (Wiley, New York, 1955).

COMFORT, A., *Nature and Human Nature* (Weidenfeld and Nicolson, 1966).

COSS, R. G., *Mood Provoking Visual Stimuli* (University of California, 1965).

DART, R. A. and D. CRAIG, *Adventures with the Missing Link* (Hamish Hamilton, 1959).

EIMERL, S. and I. DEVORE, *The Primates* (Time Life, New York, 1965).

FORD, C. S., and F. A. BEACH, *Patterns of Sexual Behaviour* (Eyre and Spottiswoode, 1952).

FREMLIN, J.H., 'Tow many people can the world support?' *New Scientist* 24 (1965), pp. 285-7.

GOULD, G. M. and W. L. PYLE, *Anomalies and Curiosities of Medicine*

(Saunders, Philadelphia, 1896).
GUGGISBERG, C. A. W., *Simba. The Life of the Lion* (Bailey Bros. and Swinfen, 1961).
GUNTHER, M., 'Instinct and the nursing couple'. *Lancet* (1955), pp. 575-8.
HARDY, A. C., 'Was man more aquatic in the past?' *New Scientist* 7 (1960), pp. 642-5.
HARLOW, H. F., 'The nature of love'. *Amer. Psychol.* 13 (1958), pp. 673-85.
HARRISON, G. A., J. S. WEINER, J. M. TANNER and N. A. BARNICOTT, *Human Biology* (Oxford University Press, 1964).
HAYES, C., *The Ape in our House* (Gollancz, 1952).
HOOTON, E. A., *Up from the Ape* (Macmillan, New York, 1947).
HOWELLS, W., *Mankind in the Making* (Secker and Warburg, 1960).
HUTT, C. and M. J. VAIZEY, 'Differential effects of group density on social behaviour'. *Nature* 209 (1966), pp. 1371-2.
KELLOGG, R., *What Children Scribble and Why* (Authors, edition, San Franscico, 1955).
KINSEY, A. C., W. B. POMEROY and C. E. MARTIN, *Sexual Behaviour in the Human Male* (Saunders, Philadelphia, 1948).
KINSEY, A. C., W. B. POMEROY, C. E. MARTIN and P. H. GEBHARD, *Sexual Behaviour in the Human Female* (Saunders, Philadelphia, 1953).
KLEIMAN, D., 'Scent marking in the Canidae'. *Symp. Zool. Soc.* 19 (1966), pp. 167-77.
KLEITMAN, N., *Sleep and Wakefulness* (Chicago University Press, 1963).
KRUUK, H., 'Clan-system and feeding habits of Spotted Hyenas'. *Nature* 209 (1966), pp. 1357-8.
LEYHAUSEN, P., *Verhaltensstudien an Katzen* (Paul Parey, Berlin, 1956).
LIPSITT, L., 'Learning processes of human newborns', *Merril-Palmer Quart. Behav. Devel.* 12 (1966), pp. 45-71.
LORENZ, K., *King Solomon's Ring* (Methuen, 1952).
LORENZ, , *Man Meets Dog* (Methuen, 1954).
MARKS, I. M. and M. G. GELDER, 'Different onset ages in varieties of phobias'. *Amer. J. Psychiat.* (July 1966).
MASTERS, W. H., and V. E. JOHNSON, *Human Sexual Response* Churchill, 1966).
MILES, W. R., 'Chimpanzee behaviour : removal of foreign body from

companion's eye'. *Proc. Naf. Acad. Sci.* 49 (1963), pp. 840-3.
MONICREFF, R. W., 'Changes in olfactory preferences with age'. *Rev. Laryngol.* (1965). pp. 895-904.
MONTAGNA, W., *The Structure and Function of Skin.* (Academic Press, London, 1956).
Montagu, M. F. A., An Introduction to physical Anthropology (Thomas, Springfield, 1945).
MORRIS, D., The causation of pseudofemale and pseudomale behaviour'. *Behaviour* 8 (1955), pp. 46-56.
MORRIS, D., The function and causation of courtship ceremonies' Fondation Singer Polignac. Colloque Internat. sur l'instinct, juin 1954 (1956), pp. 261-86.
MORRIS, D., 'The feather postures of birds and the problem of the origin of social signals'. *Behaviour* 9 (1956), pp. 75-113.
MORRIS, D., ' "Typical Intensity" and its relation to the problem of ritualization'. *Behaviour* 11 (1957), pp. 1-12.
MORRIS, D., *The Biology of Art* (Methuen, 1962).
MORRIS, D., 'The response of animals to a restricted environment'. *Symp. Zool. Soc. Lond.* 13 (1964), pp. 99-118.
MORRIS, D., *The Mammals : A Guide to the Living Species.* (Hodder and Stoughton, 1965).
MORRIS, D., 'The rigidification of behaviour'. *Phil. Trans. Roy. Soc. London,* B. 251 (1966), pp. 327-30.
MORRIS, D., *Primate Ethology* (Weidenfeld and Nicolson, 1967).
MORRIS, R. and D. MORRIS, *Men and Snakes* (Hutchinson, 1965).
MORRIS, R., and D. MORRIS *Men and Apes (Hutchinson, 1966).*
MORRIS, R. and D. MORRIS, *Men and Pandas* (Hutchinson, 1966).
MOULTON, D. G., H. ASHTON and J. T. EAYRS, 'Studies in olfactory acuity. 4. Relative detectability of n-Aliphatic acids by dogs.' *Anim. Behav.* 8 (1960), pp. 117-28.
NAPIER, J. and P. NAPIER, *Primate Biology* (Academic Press, 1967.)
NEUHAUS, W., 'Uber die Riechschärfe der Hunden für Fettsäuren'. Z. *vergl. Physiol.* 35 (1953), pp. 527-52.
OAKLEY, K. P., *Man the Toolmaker.* Brit. Mus. (Nat. Hist.). 1961.
READ, C., *The Origin of Man* (Cambridge University Press, 1925).
ROMER, A. S., *The Vertebrate Story* (Chicago University Press, 1958).
RUSSELL, C., and W. M. S. RUSSELL, *Human Behaviour* (André Deutsch, 1961).
SALK, L., 'Thoughts on the concept of imprinting and its place in early human development'. *Canad. Psychiat. Assoc. J. II* (1966), pp.

295-305.
SCHALLER, G., *The Mountain Gorilla* (Chicago University Press, 1963).
SHIRLEY, M. M., 'The first two years, a study of twenty-five babies'. Vol. 2, *Intellectual development. Inst. Child Welf, Mongr.*, Serial No. 8 (University of Minnesota Press, Minneapolis, 1933).
SMITH, M. E., 'An investigation of the development of the sentence and the extent of the vocabulary in young children'. *Univ. Iowa Stud. Child. Welf*, 3, No. 5 (1926).
SPARKS, J., 'Social grooming in animals'. *New Scientist* 19 (1963), pp. 235-7.
SOUTHWICK, C. H., *Primate Social Behaviour* (van Nostrand, Princeton, 1963).
TAX, S., *The Evolution of Man* (Chicago University Press, 1960).
TIGER, L., 'Research report: Patterns of male association'. *Current Anthropology* (vol. VIII, No. 3, June 1967).
TINBERGEN, N., *The Study of Instinct* (Oxford University Press, 1951).
VAN HOOFF, J., 'Facial expressions in higher primates'; *Symp. Zool. Soc. Lond.* 8 (1962), pp. 97-125.
WASHBURN, S. L., *Social Life of Early Man* (Methuen, 1962).
WASHBURN, S. L., *Classification and Human Evolution* (Methuen, 1964).
WICKLER, W., 'Die biologische Bedeutung auffailend farbiger, nackter Hautstellen und innerartliche Mimikry der Primaten'. *Die Naturwissenschaften* 50 (13) (1963), pp. 481-2.
WICKLER, W., Socio-sexual signals and their intra-specific imitation among primates. In *Primate Ethology*, (ed. D. Morris) (Weidenfeld & Nicolson, 1967), pp. 68-147.
WYBURN, G. M., R. W. PICKFORD and R. J. HIRST, *Human Senses and Perception* (Oliver and Boyd, 1964).
YERKES, R. M. and A. W. YERKES, *The Great Apes* (Yale University Press, 1929).
YOUNG, P. and E. A. GOLDMAN, *The Wolves of North America* (Constable), 1944).
ZEUNER, F. E., *A History of Domesticated Animals* (Hutchinson, 1963).
ZUCKERMAN, S., *The Social Life of Monkeys and Apes* (Kegan Paul, 1932).